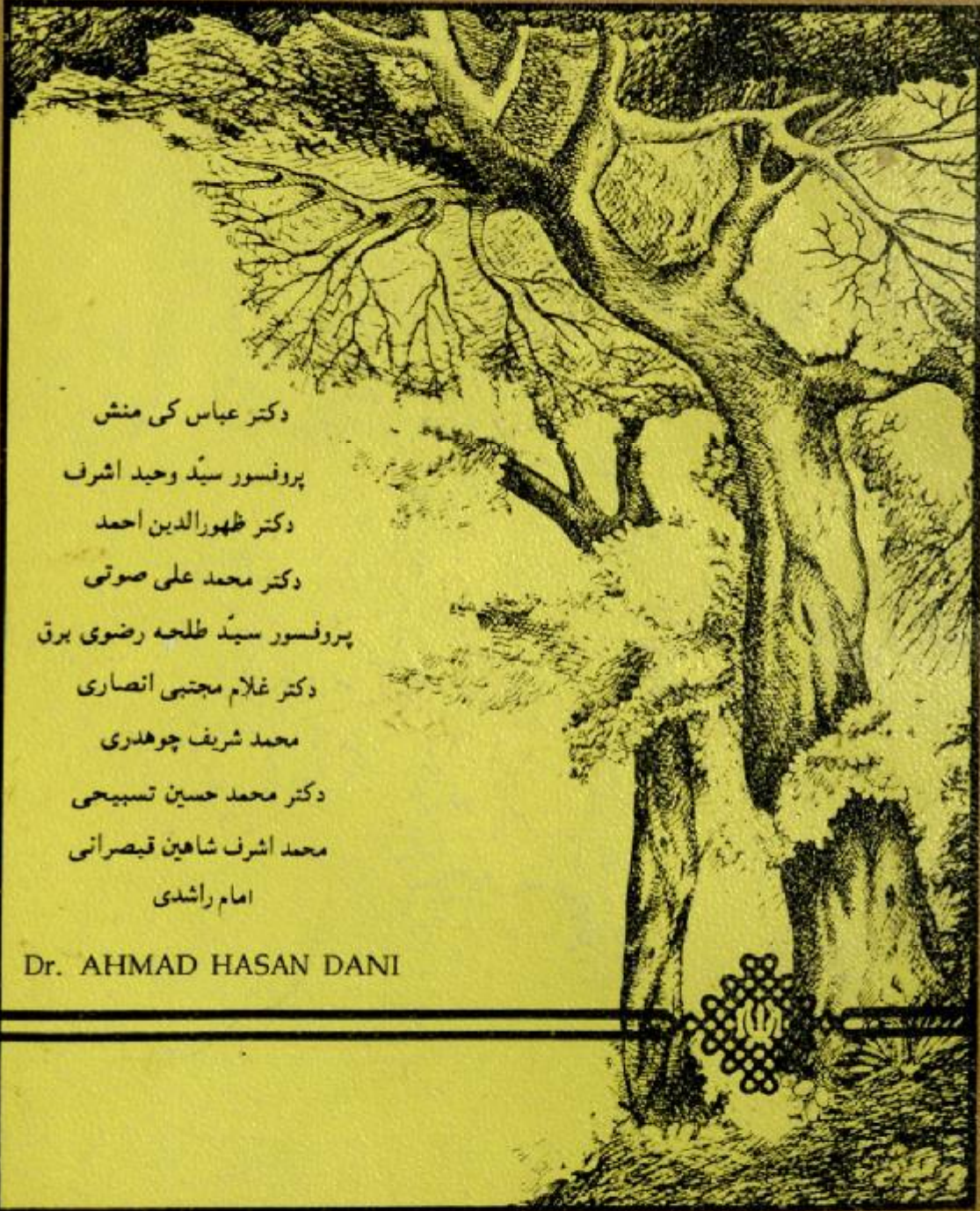


دانش

۳۱
پاییز ۱۳۷۱

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد



دکتر عباس کی منش
پروفسور سید وحید اشرف
دکتر ظہورالدین احمد
دکتر محمد علی صوتی
پروفسور سید طلحہ رضوی برق
دکتر غلام مجتبیٰ انصاری
محمد شریف چوہدری
دکتر محمد حسین تسبیحی
محمد اشرف شاہین قیصرانی
امام راشدی

Dr. AHMAD HASAN DANI



قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

* مجله سه ماهه «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و آسیای مرکزی و افغانستان می باشد.

* بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو و انگلیسی اختصاص می یابد.

* مقالات ارسالی ویژه «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.

* به نویسندگانی که مقاله آنها برای چاپ در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.

* مقاله ها باید تایپ شده باشد. پاورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.

* «دانش» کتابهایی را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی و پاکستان شناسی معرفی می کند. برای معرفی هر کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.

* آراء و نظریات مندرج در مقاله ها، نقدها و نامه ها ضرورتاً مبین رای و نظر مسئول راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.

* هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید:

* فصلنامه دانش در ویرایش مطالب آزاد است مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود باز پس فرستاده نمی شود.

مدیر مسئول دانش

راینوی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ — کوچه ۲۷ — ایف ۲/۶ — اسلام آباد — پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ — ۲۱۰۲۰۴

۳۱
پاییز ۱۳۷۱

دانش

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول

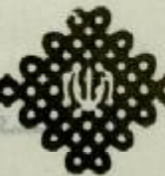
رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاره

دکتر سید علی رضا نقوی



تلف: ۳۷۲۰۰۰۰ - ۳۷۲۰۰۰۰
۳۷۲۰۰۰۰ - ۳۷۲۰۰۰۰

پستال پاکستانی: ۳۷۲۰۰۰۰

مقتضاه

قابل توجه نویسندگان: فرستادن مقاله

۷۷۹۶

مجله علمی و فرهنگی

و اندیشه‌های تاریخی و اجتماعی

انتشارات علمی و فرهنگی

دو ماه یکبار در بهار و تابستان در تهران و مشهد چاپ می‌گردد.

انتظاری که از نویسندگان می‌باشد:

• مقالات ارسال ویرانه‌ها را در اختیار نگذارید.

• به نویسندگانی که مقاله آنها را در این مجله چاپ کرده‌اند، از آنها دعوت می‌شود تا در صورت امکان در شماره بعدی مقاله‌های خود را ارسال کنند.

راولپنڈی

حق التعمیر مطالب رداحت می‌شود.

• مطالب را به کلیه کلمات و حروف و نشانه‌ها درج کنید.

• در پایان مقاله نوشته شود: «نویسنده: ...»

• در صورت امکان، برای هر مقاله یک یا دو تصویر و یک یا دو جدول ارسال کنید.

راولپنڈی

• در صورت امکان، برای هر مقاله یک یا دو تصویر و یک یا دو جدول ارسال کنید.

• در صورت امکان، برای هر مقاله یک یا دو تصویر و یک یا دو جدول ارسال کنید.

• در صورت امکان، برای هر مقاله یک یا دو تصویر و یک یا دو جدول ارسال کنید.

راولپنڈی

• در صورت امکان، برای هر مقاله یک یا دو تصویر و یک یا دو جدول ارسال کنید.

مدیر مسئول: دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۶/۲ - اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ - ۲۱۰۲۰۴

حروف چینی: بخش کامپیوتر رایزنی

چاپ خانه: آرمی پریس - راولپنڈی

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

دانش شماره ۳۱

سخن دانش

بخش فارسی:

- | | | |
|-----|---------------------------|--|
| ۹ | دکتر عباس کی منش | نظری با اشتراک مضامین خواجو و خواجه |
| ۳۵ | پروفسور سید وحید اشرف | رباعیات امیر خسرو |
| ۴۷ | دکتر ظهورالدین احمد | داستان های عشقی شاهنامه |
| ۵۹ | دکتر محمد علی صوتی | شاهنامه ها در کتابخانه گنج بخش - اسلام آباد |
| ۷۱ | پروفسور سید طلحه رضوی برق | نیمایو شیخ از حیث رباعی گو |
| ۸۱ | دکتر غلام مجتبی انصاری | روابط د. ویش حسین واله هروی با امرای دولت
جهانگیر و شاهجهان |
| ۹۱ | محمد شریف چوهدری | اقبال پرچمدار وحدت اسلامی |
| ۱۰۳ | دکتر محمد حسین تسبیحی | آنیس شناسی در ایران |
| ۱۱۵ | | شعر فارسی و اردو |
| ۱۳۱ | | معرفی مطبوعات |
| ۱۴۵ | | اخبار فرهنگی |
| ۱۶۳ | | وقیات |

بخش اردو:

- ۱۶۹ بلوچستان میں فارسی کا دینی ادب محمد اشرف شاہین قیصرانی
- ۱۸۱ پیر سید حزب اللہ شاہ مسکین راشدی امام راشدی
- ۱۹۱ مقالاتیکہ برای دانش دریافت شد رشاء بخش
- ۱۹۲ کتابہائیکہ برای معرفی دریافت شد
- ۱۹۷ مجلہ ہائیکہ برای دانش دریافت شد

- ۱۹۸ درست نامہ دانش شماره ۲۹-۳۰

بخش انگلیسی:

- FROM LAHORE TO TAJIKISTAN 1-4

- A REGION OF CULTURAL INTEGRATION

By: Dr. AHMAD HASAN DANI

- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰
- ۲۱
- ۲۲
- ۲۳
- ۲۴
- ۲۵
- ۲۶
- ۲۷
- ۲۸
- ۲۹
- ۳۰
- ۳۱
- ۳۲
- ۳۳
- ۳۴
- ۳۵
- ۳۶
- ۳۷
- ۳۸
- ۳۹
- ۴۰
- ۴۱
- ۴۲
- ۴۳
- ۴۴
- ۴۵
- ۴۶
- ۴۷
- ۴۸
- ۴۹
- ۵۰
- ۵۱
- ۵۲
- ۵۳
- ۵۴
- ۵۵
- ۵۶
- ۵۷
- ۵۸
- ۵۹
- ۶۰
- ۶۱
- ۶۲
- ۶۳
- ۶۴
- ۶۵
- ۶۶
- ۶۷
- ۶۸
- ۶۹
- ۷۰
- ۷۱
- ۷۲
- ۷۳
- ۷۴
- ۷۵
- ۷۶
- ۷۷
- ۷۸
- ۷۹
- ۸۰
- ۸۱
- ۸۲
- ۸۳
- ۸۴
- ۸۵
- ۸۶
- ۸۷
- ۸۸
- ۸۹
- ۹۰
- ۹۱
- ۹۲
- ۹۳
- ۹۴
- ۹۵
- ۹۶
- ۹۷
- ۹۸
- ۹۹
- ۱۰۰

پروفیسر احمد حسن دانی

۱۹۶۱ - ۱۹۶۲ - ۱۹۶۳ - ۱۹۶۴ - ۱۹۶۵ - ۱۹۶۶ - ۱۹۶۷ - ۱۹۶۸ - ۱۹۶۹ - ۱۹۷۰ - ۱۹۷۱ - ۱۹۷۲ - ۱۹۷۳ - ۱۹۷۴ - ۱۹۷۵ - ۱۹۷۶ - ۱۹۷۷ - ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ - ۱۹۸۰ - ۱۹۸۱ - ۱۹۸۲ - ۱۹۸۳ - ۱۹۸۴ - ۱۹۸۵ - ۱۹۸۶ - ۱۹۸۷ - ۱۹۸۸ - ۱۹۸۹ - ۱۹۹۰ - ۱۹۹۱ - ۱۹۹۲ - ۱۹۹۳ - ۱۹۹۴ - ۱۹۹۵ - ۱۹۹۶ - ۱۹۹۷ - ۱۹۹۸ - ۱۹۹۹ - ۲۰۰۰ - ۲۰۰۱ - ۲۰۰۲ - ۲۰۰۳ - ۲۰۰۴ - ۲۰۰۵ - ۲۰۰۶ - ۲۰۰۷ - ۲۰۰۸ - ۲۰۰۹ - ۲۰۱۰ - ۲۰۱۱ - ۲۰۱۲ - ۲۰۱۳ - ۲۰۱۴ - ۲۰۱۵ - ۲۰۱۶ - ۲۰۱۷ - ۲۰۱۸ - ۲۰۱۹ - ۲۰۲۰ - ۲۰۲۱ - ۲۰۲۲ - ۲۰۲۳ - ۲۰۲۴ - ۲۰۲۵ - ۲۰۲۶ - ۲۰۲۷ - ۲۰۲۸ - ۲۰۲۹ - ۲۰۳۰

سخن دانش

سخن بر سر ادبیات است و نقش عظیمی که ادیبان و سخنوران بزرگ، همواره در تغییر مبانی اخلاقی و اجتماعی جوامع بشری داشته اند. قلم را سلاحی بزرگ شمرده اند و حق هم دارند چون قادر متعال نیز در نخستین عباراتی که بر زبان فرستاده ممتاز خویش نهاده. نام قلم را ذکر کرده و در کتاب مقدس آسمانی ما، سوره ای بدان اختصاص یافته است.

میراث عظیم انسانی و آنچه که به انسانیت معتنی است، از این راه برقرار می ماند، اندیشه های گرانبار بدین واسطه انتقال می یابد و حاصل آنچه که دستاورد عمرهای طولانی هزارها و ملیونها انسان فهیم و مدیر و مدبر است نیز هم از طریق قلم حفظ می شود و نسلهای متعددی را که هر کدام متعاقب دیگران فرا می رسند، از زلال معرفت و دانش گذشتگان برخوردار می کند. هیچکدام از ادیبان پرمایه و اندیشمندان ایرانی نبوده اند که در آثار و دواوین برجسته خود به نحوی از ظلم ظالمان سخن نرانده و قدرتمندان جانر و سلطه گر را به عدالت و نرمخوئی و فروتنی دعوت نکرده باشند و باز در کلام هیچکدام از آنها نیست که امید به آینده هائی روشنتر و سعادتمندانه تر بیان نشده باشد و ابواب رستگاری و فلاح به نحوی معرفی و شناخته نشود. حضرت علامه اقبال در تهییج ابتناء روزگار و تشویق آنان به پایداری و استقامت بشارت می دهد:

می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند دیده ام از روزن دیوار زندان شما

این پیشگونیها، به عینه همانست که کمی دیرتر به واقعیت پیوست و رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران، طلایه دار تحولات بزرگ دوران تازه شد.

اینک برماست که پیام های صریح این بزرگان را درک کنیم و به درستی تشخیص دهیم که ادب و ادبیات از چه شأن والائی بر خوردار است و در هر زمینه از عرصه های وسیع اندیشه و احترام انسانها از چه نفوذ وسیع و عمیق و بالائی بهره می برد برای زدودن آثار تلخ کینه ها، برای نابودی دشمنیهای بی سبب موجود در میان گروه ها و قبائل، برای رسیدن به درجات شایسته ای از فضیلت و تقوی و پاکدامنی، و دریک کلام برای حصول به مدارج منبع انسانیت باید از سخنان ادیبان پرمایه توشه گرفت و راهنماییهای خردمندانه آنان را آویزه گوش جان ساخت. شاید دنیای کنونی، به دلیل گستردگی بیش از حد عرصه های متنوع زندگی انسانها، بیش از هر وقت دیگری نیاز به فیض گیری از محضر آن بزرگان را داشته باشد و عقمی که تحولات و ترقیات مادی به ناگزیر پدید آورده بهتوازهر دوره دیگری اهمیت افکار بلند خیر خواهانه و صلح طلبانه مردمی را پذیرا گردد.

این همان امیدی است که خدمتگزاران مخلص مجله دانش در سردارند و آرزومندان و مشتاقانه برای تحقق آن و وصول بدان تلاش می ورزند، چرا که تأمین سعادت یکدسته و یا یک گروه خاص از افراد آدمی بدون تضمین خوشبختی دیگران امکان پذیر نیست و همه تجربیات کوچک و بزرگ ما، لامحاله، همان را اثبات می کند که شیخ شیراز رحمة الله علیه، قریب به هشتصد سال پیش بیان داشته است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

مدیر دانش

پاییز ۱۳۷۱ هـ / ش / نوامبر ۱۹۹۲ م

تذکر : این فصلنامه دانش شماره ۳۱ ضمیمه ای هم دارد بنام
گنجینه دانش، دارای ۲۰۸ صفحه که مشتمل بر سوابق زندگی قریب یکصد و
هفت تن از شخصیت‌های ارزنده است که در مناطق مختلف پاکستان مسؤلیت
تدریس زبان فارسی را در سطوح مختلف بر عهده دارند و
جداگانه چاپ شده است.

نمونه برگ معرفی نیز در آخر پیوست این شماره است. از استادان
فارسی که تاحال این برگ را پرنکرده اند، تقاضا می شود که فتوکپی برگ را
پرکرده بزودی به مدیر دانش ارسال بفرمایند. تا در مجلد دوم گنجینه دانش
چاپ شود.

بیت

کسب خبری بجز از راه کسب، اما داره سخن حافظ طرز نقل خوابه (۹)
لطف بادیه و حاضرت عبده کفر خوانند در نزد فارسی زبانان مسلم است
و در فضیلت او همان بی که حافظ با اختیار سبک او در کلام خویش پرداخته،

بنا به روایتی که در تاریخ آمده است که در زمان حاکمان ساسانی
در این ایام اتفاق افتاد که در آن زمان در آن زمان در آن زمان



خواجو کرمانی

موسیوی که در آن زمان در آن زمان در آن زمان
لا اله الا الله محمد رسول الله
موسیوی که در آن زمان در آن زمان در آن زمان

دکتر عباس کی منش

تهران - ایران

نظری با اشتراك مضامين خواجه و خواجه

مضامين عاشقانه و عارفانه در غزل سعدی درهم آمیخته شده و با مکارم اخلاقی خوش رنگ و دلپذیر گشته است. اما این نیروی جاودانه فکری همه کس را دست نمی دهد تا کلامش در مقام پند در نهایت فصاحت و بلاغت باشد و در مقام عشق، بذله گو و شیرین سخن و خوش بیان. ولیکن بعضی از غزلیات خواجه در همین سبک و شیوه سروده شده و مایه رجحان او بر بسیاری از شاعران معاصرش شده است. اما گویی این شیوه سخن و هنر آفرینی خاص، تا جاودان "لسان الغیب" را ختم گشته است.

خواجه کرمانی از شعرای بزرگ قرن هشتم هجری در مثنوی و قصیده و غزل طبیعی دارد روان و اندیشه یی توانا. گرایش حافظ به شیوه سخنوری خواجه و تتبع و استقصایی که در اشعار او می کرده و شباهت شیوه سخنش با او، طرز سخن پردازی و تصویرسازی و پاریک اندیشی و ظرافت لفظ و مضمون آفرینی خواجه با حافظ بدان اندازه شباهت دارد که یکی از معاصران حافظ گفته است:

استاد غزل سعدی است نزدهمه کس، اما دارد سخن حافظ طرز غزل خواجه (۱)
لطف جاذبه و خاصیت عمده شعر خواجه در نزد فارسی زبانان مسلم است
و در فضیلت او همان بس که حافظ با اختیار سبک او در کلام خویش پرداخته،

بعض از ترکیبات و کلمات او را عیناً بکار داشته و بعضی از غزلیات او را در وزن و قافیه و ردیف استقبال نموده و برخی از مضامین اشعار او را در شعر خود وارد کرده است. اما شیوه بیان و زبان و لهجه حافظ متعلق به خود اوست. هر چند به سبک خواجه نزدیک است لیکن این تقارن سبک در بعضی از غزلیات شاید مربوط باشد به آغاز جوانی حافظ با آن زمان که تحوّل فکری او آغاز شده و اندک اندک بمرحله رشد و کمال نزدیک می شده است و گونه خواجه و هم عصرانش در برابر اندیشه بلند عارفانه و افکار عمیق فیلسوفانه و مشرب رندانه او همچون ستاره سها اند بی فروغ.

حافظ از بزرگترین شاعران ادب فارسی است که کلمات بایسته را مانند گوهرشناسی ماهر از گنجینه زبان برمی گزیند و گاه بآن تراشی دلپذیر میدهد تا شایسته برای بیان مفاهیم و معانی عالی گردد و بتواند تجربه هفتاد ساله عمر او را که در دورانی پرحادثه گذشته است در برگیرد.

خواجه نیز با ادراک مفهوم زندگی و پی بردن به ژرفای رنجهای مردم، سخنانی سرشار از امید و نیک فرجامی برای مردمی ناامید و سرگردان که بیش از هر زمان دست از دنیا شسته و بسا انتظار آخرت نشسته بودند سروده است.

تصویر روح رنج کشیده و نا بسا مانی اوضاع و از هم گسیختگی امور اجتماعی در تمام آثار فکری آن روزگار برجای مانده است. اعم از شعر، قصه، تاریخ، روایات مذهبی، آداب و رسوم و سنت ها و اعتقادات عامه، همه و همه از انحطاط فکری و فرهنگی وحشتناکی حکایت دارد.

خواجه می کوشد شخصیت های فکری و شعری خود را از چنین واقعیت های تلخ و دردناک فرار دهد و برای آنان يك زندگی آسوده و خالی از دلهره و وحشت تدارک بیند. (۲)

خواجه از بزرگ زادگان کرمان بود که بسال ۶۸۹ هـ ق چشم بجهان گشود و دوران کودکی را در کرمان گذرانید و سپس سفرهای طولانی خویش را (بتقریب میان سالهای ۷۱۷ تا سال ۷۳۷) به حجاز، شام، مصر، بیت المقدس، عراق عرب، عراق عجم، آذربایجان، خراسان، فارس، و بعضی از بنادر خلیج فارس آغاز کرد. در مسافرت خراسان در سمنان به خدمت شیخ علاء الدوله سمنانی رسیده و مدتی در صوفی آباد شیخ اتکاف بسته و بگفته تذکره نویسان اشعار شیخ را جمع و تدوین کرده است. اما در طریقت پیر و فرقه مرشدی و شیخ امین الدین کازرونی بوده و از فیض انفاس قدسی شیخ بمقامات عالی رسیده و بیشتر راه وصول بمقصود را پیموده و رنج این سفر طولانی را برای رسیدن به معشوق حقیقی بر خود هموار کرده است. و در این سیاحت ها خواجه، شیراز را به عشق دیدار امیر شیخ ابواسحاق پادشاه ادب پرور برای اقامت برگزیده و پیش از این که این شهر بدست امیر مبارزالدین افتد.

در سال ۵۷۵۳ ق رخت به دیار ابدی کشیده است و قالب خاکی او را در تنگ الله اکبر شیراز، تفرجگاه حافظ بخاک سپرده اند. (۳)

خواجه در شیراز با جمعی از شعرا و فضلا از جمله خواجه حافظ آشنایی یافت، پرتو اندیشه این شاعر بزرگ بر شعر حافظ سایه افکند و شعر حافظ

از شعر خواجه رنگ و جلوه گرفت.

اما سفر جسمانی خواجه را سفر روحانی حافظ تحت تأثیر عمیق قرار داده بدین معنی که "... رواحل غزلهای جهانگیرش در ادنی مدتی باقصای ترکستان و هندوستان رسیده و قوافل سخنهاى دلپذیرش در اقل زمانی باطراف و اکناف عراقین و آذربایجان کشیده..." (۴)

شکر شکن شوند همه طوطیان هند / زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود
طی مکان بین و زمان در سلوک شعر / کاین طفل یکشبه ره یکساله می‌رود (۵)
پیش از این گفته شد که حافظ بسیاری از مضامین زیبای خواجه را گرفته و به یاری ذوق و قریحه توانا باآفرینش استعارات و تشبیهات خاص خود سامانی نو بآن بخشیده بدانگونه که چشم پژوهنده سخن سنج را خیره می‌سازد و به این ترتیب سخن او کاخ بارفعلی شده که نقش و نگارهای بدیع، آنرا شاهکار تعادل و موزونی پدید آورده است.

دقیق‌ترین و نهفته‌ترین تفاوت خواجه و حافظ در لهجه (۶) و طرز بیان آن دو استاد است. و اینک برخی از این تفاوت‌ها باز گفته می‌شود:

خواجه:

خرقه رهن خانه خمار دارد پیرما / ای همه رندان مرید پیر ساغر گیرما
گر شدیم از پاده بدنام جهان تدبیر چیست / همچنین رفتست در عهد ازل تقدیر ما

حافظ: (۶) پاده بدنام جهان تدبیر چیست / همچنین رفتست در عهد ازل تقدیر ما
خواجه ۳۷۳

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما / چیست باران طریقت بعد از این تدبیر ما
در خرابات طریقت ما بهم منزل شویم / کاین چنین رفتست در عهد ازل تقدیر ما

حافظ ۱۵

غزل خواجه، تلمیحی دارد به داستان شیخ صنعان یعنی عبدالرزاق

صنعانی. (۷)

در شرح قصه شیخ مذکور بزبان ترکی کتابی نوشته شده ولی در زبان فارسی تنها شیخ عطار در کتاب "منطق الطیر" خود درباره قصه شیخ صنعان داستان مفصل به رشته نظم در آورده است که آن داستان اینگونه آغاز می شود:

شیخ صنعان پیر عهد خویش بود در کمال از هر چه گویم بیش بود

شیخ بود او در حرم پنجاه سال با مرید چارصد صاحب کمال (۸)

حافظ که غزل خواجه را پیش چشم داشته، همین داستان را از "منطق الطیر" نیز در نظر آورده و در استقبال از خواجه همان وزن و قافیه و ردیف را برگزیده است.

مطلع غزل حافظ از هر نظر بر مطلع غزل خواجه رجحان دارد. لیکن حافظ مصراع دوم بیت دوم غزل خواجه را با اندکی تغییر بنام خود کرده و مضمون مصراع اول بیت دوم را در مصراع اول بیتی در غزلی دیگر با وزن و قافیه و ردیف دیگر بیان فرموده و در مصراع دوم همان بیت این موضوع را دقیقاً به شیخ صنعان نسبت داده است:

گرمرید راه عشقی فکر بدنامی مکن

شیخ صنعان خرقة رهن خانه خمار داشت (۹)

و این معنی هم از شعر خواجه مستفاد می شود که کافری برتر از زهدریایی است. (۱۰) این نظر را این بیت خواجه به اثبات می رساند:

کفر و دین یکسان شمر خواجو که در لوح بیان

کاسفری را برتر از زهد ربانی یافتیم (۱۱)

خواجو:

تا دل دیوانه در زنجیر زلفت بسته ایم

ای بسا عاقل که شد دیوانه زنجیر ما

حافظ:

عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوشست

عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما

مضمون حافظ در این بیت همان مضمون خواجو است. با این تفاوت که حافظ این معنی را بدان افزوده که علت دیوانه زنجیری شدن عاقلان را ظاهر ساخته و نشان داده است که قید زلف در دیده مجنون بیدل تا چه اندازه خوش مینماید! علاوه بر این مصراع اول حافظ بسیار صاف و روان است و لیکن در مصراع خواجو نکته خاصی هست که آن لطیفه در مصراع حافظ نیست، چه خواجو می گوید دل دیوانه من در زنجیر زلف گرفتار شده است و این چنان زنجیری است که عاقل هم دیوانه او می گردد، و از آن عذر این مطلب خواسته می شود که وقتی که خردمندان گرفتار زنجیر عشق گردند، گرفتار شدن دیوانه هیچ جای شگفتی نتواند بود. گذشته از آن دیوانگان را عموماً "در زنجیر می بندند، و از این روی گرفتار شدن دل در زلف امری است طبیعی. اما حافظ دیوانگی دل را هیچ باز نگفته است و بدین جهت برای دیوانگی عاقلان جهتی که معقول باشد در کلام نیست.

در خاتمه تقابل و تضاد لفظی میان عاقل و دیوانه در کلام خواجه، لفظی پدید آورده که آن لطف در کلام حافظ بنظر نمی رسد.

خواجه:

از خدنگ آه عالم سوزما غافل مشو

کز کمان نرم ز خمش سخت باشد تیر ما

حافظ:

تیر آه ما ز گردون بگذرد حافظ خموش

رحم کن بر جان خود، پرهیز کن از تیر ما

فکر و مضمون همان فکر و مضمون خواجه می باشد، و حافظ نکته در خور توجهی بدان نیفزوده بلکه از لطف آن هم چیزی کاسته است. بدین معنی که خواجه می گوید که "غافل مشو"، اما حافظ معشوق را به زبانی نه بصراحت بدین عبارت:

"خموش و رحم کن بر جان خود" بیمناک می کند و این خلاف آیین عاشقی و دلدادگی است. (۱۲)

گاهی در اشعار خواجه، تقاضا و کدیه بنظر می رسد که گویا مربوط است به آغاز شاعری وی. و لیکن در اواخر عمر که گوشه نشینی و عزلت اختیار نموده و به تهذیب نفس پرداخته این گونه توقعات در اشعارش کمتر دیده می شود.

این گوینده نامدارگاهی از شمس الدین صانن و تاج الدین احمد عراقی زر و سیم طلبیده و نزد آنان خود را خوار مایه جلوه داده و از اظهار عجز

ولایه فرو گذار نکرده است. در قصیده ای که بدین مطلع:
 چون نو عروس حجله سیمین روزگار در رخ کشید طره مشکین مشکبار
 در مدح تاج الدین احمد سروده چنین گفته است:

بیمار فاقه گشتم و هیچم طبیب نیست
 آخر بکن دوائی من خسته نزار (۱۳)
 گر رنج خویش عرضه کنم بر تو، زان مرنج
 کامروز جز تو نیست طبیبی در این دیار
 چون نرگس از تو زان بودم چشم سیم و زر
 کافتاده ام ز جام سخای تو در خمّار
 نظایر این گونه سخنان گله آمیز در اشعار خواجو کم نیست. چنانکه
 گوید:

ز بی زریست که آب رخم رود بر باد
 اگرچه کار رخ از سیم اشک همچو زریست (۱۴)

شنیده ام که زرکارها چو زر گردد
 مرا چو زر نبود چاره ناله و زاریست (۱۵)
 بسسیم و زر بودش میل دل و لی خواجو
 سرشک و گونه زردست وجه سیم و زرش (۱۶)

اما در حافظ يك نوع وقار و سنگینی و وارستگی و استغنائی عارفانه ای
 وجود دارد که به آب چشمه خورشید و کرم و احسان بزرگان، گرد فقر را پاک

نمی کند و دامن همت بمنت کسان نمی آید.
گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم گریب آب چشمه خورشید دامن ترکتم
و در عین بی چیزی و فقر و قناعت، گویی استغنائی اولیای حق را دارد
و هرگز چشم داشتی از دور چرخ سفله نواز ندارد:

من که دارم در گدایی گنج سلطانی بدست
کی طمع در گردش گردون دون پرورکنم (۱۷)
استغنائی حافظ با ندازه ایست که هرگز معشوق را به همه دنیا از دست
نمی دهد:

یسار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد
آنکه یوسف بزرنا سره بفروخته بود (۱۸)
حافظ در جای دیگر فرماید:
رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید
وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید (۱۹)

با شواهدی که از خواجه و خواجه مذکور افتاد، خواجه زر و سیم را در
جهت ادامه حیات می طلبد، در حالیکه حافظ زر و سیم و راتبه و وظیفه را
برای خرید گل و می می خواهد.

این سخن در حقیقت یاد آور يك رسم و آیین کهن ایرانیان باستان است.
چه آنگاه که ایرانیان به باده نوشی می نشستند گل پیش روی
می نهادند که شاید علاوه بر زیبایی، کوتاهی عمر را بآدمی نیز
یاد آور می شده است. (۲۰)

غزل درخشان و معروف حافظ:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
 پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست (۲۱)
 نرگشش عربده جوی و لبش افسوس کنان
 نیم شب دوش بیالین من آمد بنشست
 سر فرا گوش من آورد و با آواز حزین
 گفت: ای عاشق دیرینه من خوابت هست؟
 عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند
 کافر عشق بود، گرنشود باده پرست
 برو ای زاهد و بردردکشان خرده مگیر
 که ندادند جزاین تحفه بماروز الست
 آنچه او ریخت به پیمانہ ما نوشیدیم
 اگر از خمر بهشتت و گر باده مست
 خنده جام می و زلف گره گیرنگار
 ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست (۲۲)

غزلی است که سنایی بنای آنرا پی ریزی کرده است.

اینک آن شعر:

شور در شهر فکند آن بت زنار پرست
 چون خرامان زخرابات برون آمد مست
 پرده شرم دریده قدح می در کف
 شربت خمر چشیده علم کفر بدست
 چون بت است آن بت قلاش دل رهبان کیش
 که بشمشیر جفا جز دل عشاق نخست

اندر آن وقت که جاسوس جمال رخ او
از پس پرده پندار و هوی بیرون جست
گاه در خاک خرابات بجان باز نهاد
خاکشی را که ازین خاک شود خاک پرست
بر در کعبه طامات چه لبیک ز نیم
که بیتخانه نیابیم همی جای نشست (۲۳)
خواجوی کرمانی به وزن و قافیه این ابیات سنایی و با مضمونی دیگر
غزلی پرداخته است:

ای لب ت باده فروش و دل من باده پرست
جانم از جام می عشق تو دیوانه و مست
تم از مهر رخت مونی و از مونی کم
صد گره در خم هر مویت و هر مونی شست
هر که چون ماه نو انگشت نما شد در شهر
همچو ابروی تو در باده پرستان پیوست
تا ابد مست بیفتد چو من از ساغر عشق
می پرستی که بود بیخبر از جام الست
تو مپندار که از خود خیرم هست که نیست
یادلم بسته بند کمرت نیست که هست
آنچنان در دل تنگم زده ای خیمه انس
که کسی را نبود جز تو درو جای نشست
همه را کار شرا بست و مرا کار خراب
همه را باد بدست و مرا باد بدست

چون بدیدم که سر زلف کزوت بشکستند
 راستی را دل من نیز بغایت بشکست
 کار یاقوت تو تا باده فروشی باشد (۲۱)
 نتوان گفت بخراجو که مشربا ده پرست (۲۴)

گرچه خواجه در این غزل مضامین سخن سنایی را پیروی نکرده است. ولی اولاً "به وزن و قافیه شعر سنایی سروده و محتمل است حافظ به پیروی از وی به استقبال سنایی رفته باشد، ثانیاً این غزل خواجه بسیار پخته و به سبک حافظ نزدیکتر می نماید.

در این غزل به ظرایف و دقایقی بر می خوریم که برتری زبان و شیوه حافظ را کاملاً نشان میدهد مانند مصراع دوم بیت زیر:

چونکه دیدم که سرزلف کزوت بشکستند راستی را دل من نیزه بغایت بشکست
 که شاید اندکی سست مینماید و غیر قابل مقایسه با تعبیرات لطیف و بلند و آسمانی حافظ است یا وقتی بهترین بیت آنرا با مضمون مشابه در بیتی از حافظ می سنجیم:

تو مپندار که از خود خبرم هست که نیست

یا دلم بسته بند کموت نیست که هست

و با بیتی که حافظ بهمین قافیه در غزلی به وزن دیگر:

آخر به چه گویم هست از خود خبرم چون نیست

و ز بهره گویم نیست باوی نظرم چون هست (۲۵)

سروده مقایسه کنیم، قدرت طبع، زبان فاخر و شیوه موقر و متین حافظ

که همیشه با کنایه های لطیف پیوند دارد ظاهر می شود.

حافظ، بجای این که دلش بسته بند کمر معشوق باشد، تنها به این لطیفه اکتفا می کند که باوی نظری داشته باشد و در این نظر هم چه لطایف و ظرایف و دقایق که نیست!

گاهی خواجه اشاراتی به آیات قرآنی دارد که مضمون همان آیات را حافظ با استفاده از کلمات و ترکیبات خواجه زیبا تر و جاندار تر بیان فرموده است. چنانکه مضمون این بیت خواجه:

تا ببینند مگر نور تجلی جمال

همچو موسی ارنی گوی به میقات آیند (۲۶)

اشارتی است به آیه شریفه: ۱۴۳ - سورة اعراف و حافظ عیناً مصراع دوم را با تغییر دادن ردیف آورده که با نگرش به مضمون مصراع اول همان بیت و تغییر ردیف، مفهوم بیت خواجه گویا تر از حافظ می نماید:

با تو آن عهد که در وادی امین بستیم

همچو موسی ارنی گوی بمیقات بریم (۲۷)

مضمون این بیت:

دل درین پیرزن عشوه گر دهر مبیند

کاین عروسیست که در عقدبسی دامادست (۲۸)

را خواجه از سعدی و اوحدی گرفته است. چنانکه سعدی در مرثیه

اتابک ابوبکر بن سعد زنگی گوید:

عروس ملك نكوزوى دخترىست وليك
 وفانمى كند اين سست مهربا داماد (۲۹)
 و اوحدى مراغه يى مضمون بيت شيخ سعدى را بدین گونه تعبیر
 کرده است:

مده به شاهد دنيا عنان دل، زنهار!
 كه اين عجزه عروس هزار دامادست (۳۰)
 حافظ مضمون مصراع اول بيت خواجه و سعدى و اوحدى را با هم تلفیق
 نموده و چنین بیان فرموده است:

"مجو درستی عهد از جهان سست نهاد" و مصراع دوم اوحدى را عیناً در
 شعر خود آورده و گفته است: "كه اين عجزه عروس هزار دامادست" (۳۱)
 مفادبيت حافظ همان مضمون و مفادبيت سعدى، اوحدى و خواجه است.
 اما کلام حافظ در عمق فلسفه خود از کلام خواجه برتر است. زیرا خواجه
 دنيا را به پيرزن عشوه گرى تشبیه کرده، میگوید دل بدان مبنده و بعد مى
 افزاید كه اين عروس هوسباز به يك شوهر بسته نمى كند. اما حافظ از آغاز
 بدى و زشتى دنيا را بطور مطلق بیان نموده و آنگاه برای آن دو دليل نشان
 داده كه يكى پيرى است و آن ديگر كثرت ازدواج و بدین روى اعتقاد دارد كه
 اين چنین معشوقى پيمان شکن است.

خواجه:
 منزل از يار قرينست چه دوزخ چه بهشت
 سجده كه گرنيازست چه مسجد چه كنش (۳۲)

حافظ:

همه کس طالب یارند چه هشیار چه مست
همه جا خانه عشقت چه مسجد چه کنشت (۳۳)

این بیت خواجه از لحاظ آوردن واژگان "دوزخ و بهشت، مسجد و کنشت" و هم وزنی و ارزش هنری آنها شایان توجه است. ولیکن میان دو واژه "سجده گه و گر" تنا فر حروف وجود دارد و بعلاوه بیت حافظ از چشم انداز محتوی بر این بیت رجحان دارد. چرا که، وقتی معشوق در کنار آید دوزخ تبدیل به بهشت می شود. اما حافظ می فرماید: هر کس خواه فرزانه باشد و خواه سرمست از باده عشق، محبوب یکتا را می جوید. بعلاوه در بیت خواجه معشوق زمینی است و در بیت حافظ معشوق آسمانی.

حافظ نه تنها مقدار زیادی از غزلیات خواجه را گرفته و در همان وزن و قافیه و حتی ردیف شعر گفته. بلکه بسیاری از ترکیبات و مضامین خواجه را نیز پسندیده و چون باغبانی خوش سلیقه به نهال اندیشه های تابناک خود پیوند زده و گلی بیار آورده که خویتر و مرغویتر از گل گلزار خواجه است.

حافظ در نظم اشعار نهایت استادی را بکار برده و از الفاظ نازیبیا در سخن دوری جسته و مانند نقاشی هنرمند هر نقش از افکار خواجه را که خواسته است بارنگی خوشتر و معنی لطیف تر آراسته است.

برخی از غزلهای حافظ در جواب غزلهای خواجهوست و بعضی دیگر با تغییر قافیه بهمان وزن و ردیف و مضمون سروده شده است.

خواجه در طرز غزل عرفانی مقدم بر حافظ است و چنانکه پژوهندگان

آگاهند مقدار قابل ملاحظه‌یی از ترکیبات، کنایات، استعارات و مضامین حافظ بر گرفته است از خواجه از این جهت بمضمون الفضل للمتقدم باید اشعار خواجه را اعتبار و قدری نهاد (۳۴) شایسته.

اینک برخی از مضامین و کلمات و ترکیبات خواجه را که حافظ از آنها بهره گرفته بعنوان شاهد ذکر می‌کنیم.

خواجه:

زمانی بی‌تادمی خوش بر آریم

کسی بی‌ما زمان زمانی نیرزد

(دیوان خواجه ص ۲۴)

حافظ:

پنجروزی که در این مرحله مهلت داری

خوش بیاسای زمانی که زمان اینهمه نیست

(دیوان حافظ ص ۱۰۴)

خواجه:

اگرچه رنج تو ببادست در غمش خواجه

بباد ده دل دیوانه هرچه بادا باد

(دیوان خواجه ص ۴۳۶)

حافظ:

شراب و عیش نهان چیست؟ کار بی بنیاد

زدیم برصفت رندان هرچه بادا باد

(دیوان حافظ ص ۱۳۸)

خواجه: «... و در بعضی موارد خواجه و خواجه در مضامین اشتراک دارند»
اگر چنانکه توانی جدا شدن ز نظر
گمان مبرکه توانی برون شدن ز ضمیر
(دیوان خواجه ص ۷۰۵)
حافظ: «... و در بعضی موارد حافظ و حافظ در مضامین اشتراک دارند»
چولاله در قدح ریز ساقیامی و مشک
که نقش خال نگارم نمیرود ز ضمیر
(دیوان حافظ ص ۳۴۶)
ظاهر ترین و محسوس ترین کار حافظ زبان اوست. از مقایسه بی که
میان اشعار خواجه و حافظ شده است بر می آید که انسجام و پختگی ظرافت
و متانت، روانی و عذوبت وسعت اطلاعات، بینش عرفانی و اندیشه اسلامی و
قرآنی حافظ بمراتب بیشتر است از خواجه. ولی نکته شایان ذکر اینکه هر
شاعری هر اندازه توانا و بزرگ باشد، از سبک و فکر پیشینیان خود متأثر
شده استفاده می کند.
در نهایت، نیروی قریحه و استعداد ذاتی و فکری او را با فریدن صورت
کاملتری می کشاند و زبان در نتیجه همین سیر تکاملی بطرف اتقان و کمال
می رود و گویا در تاریخ ادبی ایران این وظیفه بعهدۀ قریحه توانای حافظ
محوک گردیده است. زیرا شعر حافظ چگونه ایست که نمی توان به بافت و
ساخت و صورت آن دست برد. بدین معنی که مرکز ثقل بافت و ساخت و

صورت آن کلمه ایست که مثل پیوندی تمام اجزای معنوی و صوتی شعر را بهم
 وابسته ساخته است و یا مانند قطعه آهن ربایی است که ذرات آهن را در
 طیف مغناطیسی خود جهت و شکل می دهد. آنچنانکه وقتی آهن ربا را
 برداریم، هر کدام از اجزا به سویی می روند که دیگر نمایشگر آن نظم و نظام
 هنری و معجزه آسانست، نکته اینجا است که تمام کلمات، و ترکیباتی را که
 حافظ بکار برده در ارتباط صوری و معنوی خود این خاصیت آهن ربایی را
 دارند. هر کلمه که عوض شود آن طیف مغناطیس بهم می خورد. اما این
 پیوند معنوی اعم از موسیقی کلام و سازواری و رستا خیز کلمات (۳۵) و
 ترکیب و از آنها با یکدیگر و استعاره و مجاز و توسع معنی در شعر خواجه
 بنظر نمی آید.

اصولاً شعر حافظ فراتر از مرز ترجمه و تفسیر است و یکتوع خلاقیت
 خاص دارد و اوج هنر شاعری به حساب می آید. حسن ختام را با آوردن يك
 غزل با اختلاف در ردیف و با اشتراك در وزن و قافیه از هر يك از این دو
 استاد بزرگ خواجه و خواجه کلام را به پایان می بریم و داوری را بنا قدان
 بصیر و سخن شناس و امی گذاریم:

خواجه: *نقدنا بقیه ما انما نلوه بحسنه من ربه انما نلوه*
لحظه روزگار چو عکس روی تو در ساغر شراب افتاد
چو جای تاب که آتش در آفتاب افتاد
 بجام بناده کنون دست می پرستان گیر
 چراکه کشتی دریا کشان در آب افتاد

(دیوان حافظ ص ۱۲۸)

بسی بکوی خرابات بیخود افتادند
ولتی که دید که چون من کسی خراب افتاد
چو کرد مطرب عشاق نویتی آغاز
خروش و ناله من درد دل ریاب افتاد
بآب چشم قدح کو کسی که دریا بد
مرا که خون جگر درد دل کباب افتاد
خدنگ چشم تو در جان خاص و عام نشست
کسمند زلف تو در حلق شیخ و شاب افتاد
نسیم صبح چو در گیسوی توتاب افکند
دل شکسته خواجه در اضطراب افتاد
(دیوان خواجه ص ۶۹۱)

خواجه:

بیاو کشتی ما در شط شراب انداز
خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز
مرا به کشتی باده در افکن، ای ساقی
که گفته اند: نکوئی کن و در آب انداز
ز کوی میکند بر گشته ام ز راه خطا
مرا دگر ز کرم باده صواب انداز
بسیار زان می گلرنگ مشکبو جامی
شرار رشک و حسد در دل گلاب انداز

صورت آن گداز
 اگرچه مست و خرابم، تو نیز لطفی کن
 و استه ساد
 نظر برین دل سرگشته خراب انداز
 و استه ساد
 به نیم شب اگر آفتاب می باید
 و استه ساد
 ز روی دختر گلچهر رز نقاب انداز
 و استه ساد
 مهل که روز وفاتم یخاک بشپارند
 و استه ساد
 مرا بمیکده بر، در خم شراب انداز
 و استه ساد
 ز جور چرخ چو حافظ بجان رسید دلت
 و استه ساد
 بسوی دیو محن ناوک شهاب انداز

پیوند معنوی اغلاقه امیال صریح کلامی (دیوان حافظ ص ۳۵۵) کلمات (۳۵) و

ترکیب و از آنها تلفیق و ترکیب شده است و به این ترتیب معنای در شعر خوابی

بشتر نمی آید. (۱۲۲) به معنی ناپدید

اصولاً شعر حافظ فراتر از هر چه در تفسیر است و بگونه خلاقیت
 خاص دارد و ادب شعر شاعری به حساب می آید حسن ختام را با آوردن یک
 غزل با اختلاف در ریتم و با اشتراک در وزن و قافیه از هر یک از این دو

استاد بزرگ غزلی را به این ترتیب به این ترتیب به این ترتیب به این ترتیب

بالتا بالمش و نیست ناله ، ، مایه ، ، رشوخ

بالتا بالمش و نیست ناله ، ، مایه ، ، رشوخ

بالتا بالمش و نیست ناله ، ، مایه ، ، رشوخ

بالتا بالمش و نیست ناله ، ، مایه ، ، رشوخ

بالتا بالمش و نیست ناله ، ، مایه ، ، رشوخ

بالتا بالمش و نیست ناله ، ، مایه ، ، رشوخ

بالتا بالمش و نیست ناله ، ، مایه ، ، رشوخ

- حواشی: بعضی بیت‌ها در دیوان شیرازی و دیوان خواجه حافظ شیرازی در بعضی نسخه‌ها تفاوت یافته است. (مجموعه ۱، ص ۸۰)
- ۱- حافظ نامه، بخش اول ص ۶۸-۷۳، حافظ شیرین سخن ج دوم ص ۵۲۷
- ۲- استاد غزل سعدی است پیش همه کس، اما... (مجموعه ۱، ص ۷۱)
- ۳- دارد غزل حافظ طرز سخن خواجه شیرین سخن (مجموعه ۱، ص ۷۱)
- ۴- این بیت در غزلی در برخی از نسخه‌های دیوان حافظ دیده میشود (مجموعه ۱، ص ۷۱)
- ۵- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی شماره چهارم، سال سیزدهم، زمستان ۱۳۵۶ هجری شمسی، ص ۷۱-۷۱، مقاله دکتر گیتی فلاح رستگار. (مجموعه ۱، ص ۷۵-۷۵)
- ۶- دیوان خواجه، ص ۳، ۴۴، حافظ شیرین سخن ج ۱ ص ۲، ۳، حافظ نامه بخش اول، ص ۶۸، استاد دانشمند دکتر محمد زکریا گنجی غزلیه - ۵۱
- ۷- دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی، بکوشش استاد دانشمند دکتر خلیل خطیب رهبر، ص ۲۵. (مجموعه ۱، ص ۷۱)
- ۸- همان مأخذ ص ۳۰۵. (مجموعه ۱، ص ۷۱)
- ۹- لهجه: مقصود طرز بیان و تأثیری است که از کیفیت ترکیب جمله و ادای مقصود در ذهن مخاطب پیدا می‌شود. چنانکه در اصوات آهنگ صدای هر شخص اثر مخصوصی دارد. حافظ نیز بهمین معنی آن را استعمال کرده است. "دلم از دست شد حافظ خوش لهجه کجاست". (مجموعه ۱، ص ۷۱)
- ۱۰- صنعانی منسوب است به صنعاء یمن. (مجموعه ۱، ص ۷۱)
- ۱۱- منطق الطیر، تصحیح استاد دکتر سید صادق گوهرزین، ص ۶۷، ۶۶

- ۹- دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی، بکوشش استاد دکتر خلیل خطیب رهنبر، ص ۱۰۸.
- ۱۰- در این باره رجوع فرمائید به داستان سفیان ثوری و علت گوژ پستی او، به تذکرة الاولیاء عطار چاپ تهران، نیمه اول ص ۱۷۵، شرح سودی بر حافظ، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده جلد اول ص ۸۰، مکتب حافظ تألیف استاد دکتر منوچهر مرتضوی ص ۲۹۰ و ۲۹۲.
- ۱۱- دیوان خواجهی کرمانی ص ۳۰۹.
- ۱۲- شعر العجم شبلی نعمانی ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی چاپ ابن سینا تهران ۳۳۹، ص ۱۸۸-۱۹۰.
- ۱۳- دیوان خواجه ص ۵۴ و ۵۷.
- ۱۴- همان مأخذ ص ۱۹۶.
- ۱۵- همان مأخذ ص ۱۹۶.
- ۱۶- دیوان خواجه ص ۲۸۵.
- ۱۷- دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی، ص ۴۷ و ۴۷۱.
- ۱۸- همان مأخذ ص ۲۸۶.
- ۱۹- دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی ص ۳۲۲.
- ۲۰- ماجرای پایان ناپذیر حافظ نوشته استاد دکتر محمد علی اسلامی ندوشن ص ۳۵۳.
- ۲۱- دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی ص ۳۹.
- ۲۲- دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی ص ۳۹.
- ۲۳- دیوان حکیم سنائی، بسعی و اهتمام استاد مدرّس رضوی ص ۸۹.

- ۲۴- دیوان خواجوی کرمانی ص ۳۹۴.
- ۲۵- دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی ص ۴.
- ۲۶- دیوان خواجو ص ۴۳.
- ۲۷- دیوان خواجه حافظ شیرازی ص ۵۰۹.
- ۲۸- دیوان خواجو ص ۳۸.
- ۲۹- کلیات سعدی بکوشش دانشمند محترم بهاء الدین خرّمشاهی، ص ۷۶۱.
- ۳۰- دیوان اوحدی ص ۳۶.
- ۳۱- دیوان خواجه حافظ شیرازی ص ۵۴.
- ۳۲- دیوان خواجو ص ۳۹۸.
- ۳۳- دیوان خواجه حافظ شیرازی ص ۱۱۲.
- ۳۴- دیوان خواجو ص ۵۴.
- ۳۵- تعبیری است از استاد دانشمند دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی.
- فهرست منابع و مآخذ:
- ۱- قرآن کریم
- ۲- آئینه جام: دکتر عباس زریاب خویی، تهران ۱۳۵۸، انتشارات علمی
- ۳- تذکرة الاولیاء عطار نیشا پوری، بتصحیح علامه محمد قزوینی، تهران ۱۳۴۶، کتابخانه مرکزی
- ۴- حافظ شیرین سخن تألیف استاد فقید دکتر محمد معین، بکوشش دکتر مهدخت معین، تهران ۱۳۶۹، انتشارات معین
- ۵- حافظ نامه: نوشته دانشمند محترم بهاء الدین خرّمشاهی، تهران ۱۳۶۶، انتشارات سروش

- ۶- دیوان خواجه حافظ شیرازی، با اهتمام دانشمند محترم سید ابوالقاسم
انجوی شیرازی، تهران ۱۳۴۵
- ۷- حدود آزادی انسان، تألیف دکتر رحیم نژاد سلیم، تهران کتابخانه ظهوری
۱۳۶۴
- ۸- دیوان غزلیات خواجه شمس الدین محمد حافظ بکوشش استاد دانشمند
دکتر خلیل خطیب رهبر
- ۹- دیوان سنائی غزنوی، بتصحیح استاد مدرّس رضوی، کتابخانه ابن سینا
۱- سماع در تصوف دکتر اسماعیل حاکمی تهران انتشارات دانشگاه تهران
۱۳۵۹
- ۱۱- شرح سودی بر حافظ، ترجمه دکتر عصمت ستار زاده، تهران ۱۳۴۷
- ۱۲- شرح لغات و مشکلات دیوان انوری ابیوردی، تألیف استاد دانشمند
دکتر سید جعفر شهیدی
- ۱۳- شعرالعجم: تألیف شبلی نعمانی، ترجمه فخر داعی گیلانی، تهران،
ابن سینا
- ۱۴- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی شماره چهار
سال سیزدهم
- ۱۵- معیار الاشعار، خواجه نصیرالدین طوسی، بتصحیح و اهتمام دکتر
خلیل تجلیل
- ۱۶- مکتب حافظ تألیف استاد دکتر منوچهر مرتضوی، تهران ۱۳۴۷

۱۷- منطق الطیر عطار با اهتمام استاد دکتر سید صادق گوهرین، تهران

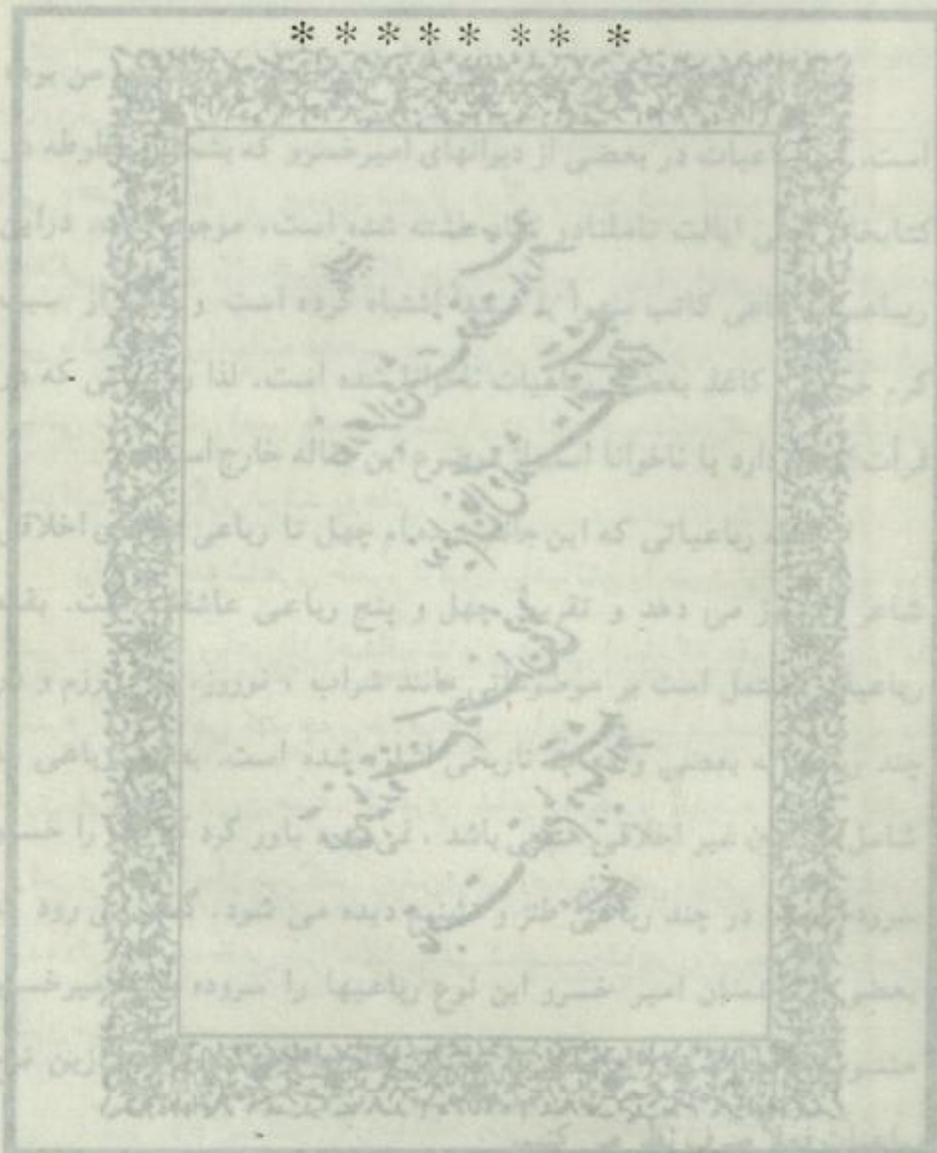
۱۳۴۲، بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۱۸- موسیقی شعر تألیف استاد دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران

۱۳۶۸، انتشارات آگاه.

تلاوت کلام - نادر آینه کلام - تالیف و تصحیح دکتر سید صادق گوهرین

* * * * *



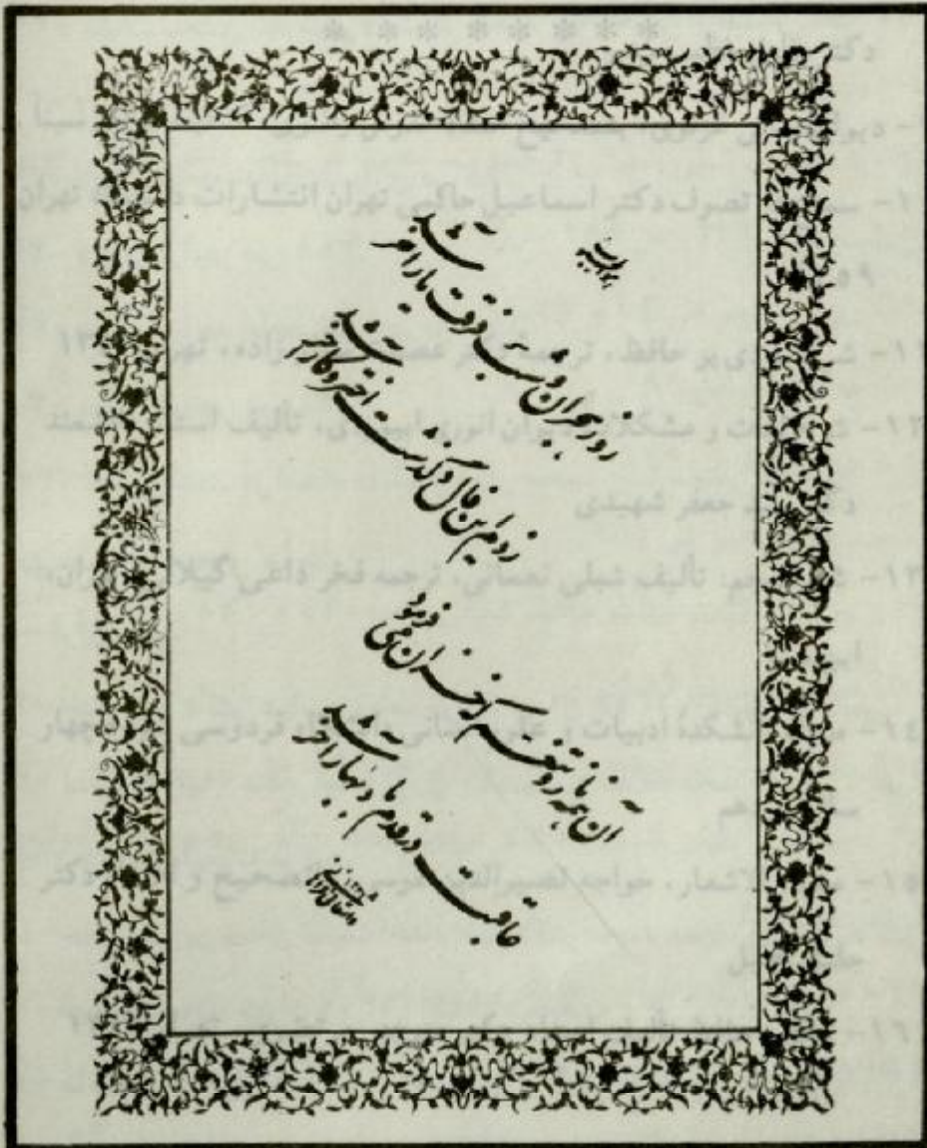
ویژه نامه حافظ شیرازی

۱۵

پاییز ۱۳۶۷

دانش

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد



پروفیسور سید وحید اشرف

دانشگاه مدراس، ہندوستان

رباعیات امیر خسرو

تاحال از رباعیات امیر خسرو تقریباً ۱۲۵ رباعی در دسترس من بوده است. این رباعیات در بعضی از دیوانہای امیر خسرو کہ بشکل مخطوطہ در کتابخانہ خطی ایالت تاملنادو نگاہ داشتہ شدہ است، موجود است. در این رباعیات گاہی کاتب سہواً یا عمدتاً اشتباہ کردہ است و گاہی از سبب کرم خوردگی کاغذ بعضی رباعیات ناخوانا شدہ است. لذا رباعیاتی کہ در قرأت اشتباہ دارد یا ناخوانا است از موضوع این مقالہ خارج است.

از جملہ رباعیاتی کہ این جانب دیدہ ام چہل تا رباعی نظرہای اخلاقی شاعر را بروز می دہد و تقریباً چہل و پنج رباعی عاشقانہ است. بقیہ رباعیات مشتمل است بر موضوعاتی مانند شراب، نوروژ، مدح، رزم و در چند رباعی بہ بعضی واقعات تاریخی اشارہ شدہ است. بعضی رباعی ہا شامل مضامین غیر اخلاقی ہم می باشد، نمی شود باور کرد کہ آنہا را خسرو سرودہ است. در چند رباعی طنز و تشنیع دیدہ می شود. گمان می رود کہ بعضی از دشمنان امیر خسرو این نوع رباعیہا را سرودہ و بہ امیر خسرو منسوب کردہ اند تا او متہم بہ سرودن چنین رباعیات گردد. ازین نوع رباعیات فعلاً صرف نظر می کنیم.

از جمله ۱۲۵ رباعی تقریباً ۹۰ رباعی هست که مضامینش فقط بر دو موضوع مشتمل است. یکی حسن و عشق و دیگری فلسفه اخلاق لذا همین دو موضوع رباعیات امیر خسرو مهمترین است و لایق مطالعه هست و بر بنای همین رباعیاتی ما می توانیم مقام امیر خسرو را از حیث رباعی سرا تعیین کنیم. البته مقصود ما این نیست که بقیه رباعیات امیر خسرو ارزشی ندارد و لایق اعتنا نیست رباعیاتی که موضوع آنها تاریخی است از آنها استشهاد تاریخی می توان کرد. رباعیاتی که درباره نوروژ و شراب است نشان می دهد که فقط در پیروی شعرای دیگر نوشته شده است. در رباعیات اخلاقی که در آن واژه شراب بکار برده شده است آن در معنی شراب معرفت می باشد. در رباعیات مدحیه خسرو زور قلم را نشان داده است، ولی در رباعی ممدوحان امیر خسرو بیشتر از دو نفر نیستند. ممدوح اول غازی ملك است و دیگری مرشد روحانی او.

برای مطالعه شاعری خسرو تاکنون رباعیاتش را مورد توجه قرار نداده اند. در حالیکه رباعی از اصناف شاعری صنفی است که عقیده شاعر را با وضوح آشکارا می کند چه برخلاف غزل، رباعی عموماً متحمل ابهام و پرده داری نمی شود. درین صنف شاعری، شاعر عقیده و اندیشه خود را بطور روشن و آشکارا بیان می کند. روشن بیانی وصف خاص رباعی است و ابهام و پرده داری وصف خاص غزل. لذا رباعی شخصیت شاعر را درست و با وضوح نشان می دهد.

امیر خسرو مثنوی و غزل و قصیده خیلی زیاد نوشته است، ما

می توانیم بادقت نظر از آنها اشعاری را برگزینیم که نظر شاعر را درباره جنبه های مختلف زندگی بیان می کند. ولی رباعی خود عصاره اندیشه های شاعر می باشد و عموماً بیشتر رباعی حامل نظر او می باشد. هر چند خسرو شاعر فیلسوف نیست. و او طبع فیلسوفانه را هم ندارد بلکه برعکس او بنده عشق است. ولی رباعی يك صنف سخن مخصوصی است که در آن شاعر از اظهار عقاید خود نمی تواند خودداری کند. چه ممکن است شاعری طبع فیلسوفانه نداشته باشد ولی این ممکن نیست هیچ شاعری از شعور و تفکر محروم باشد. اگرچه هنر خسرو در رباعیات اخلاقی بطور کامل جلوه نمی دهد و فقط در چند رباعی اخلاقی ذوق جمالش کاملاً روشن است ولی برای پی بردن اندیشه های اخلاقی امیرخسرو ازین رباعیات نمی توان صرف نظر کرد. این رباعیات تا این حد هم فروتر نیست که لایق اعتنا نباشد. ولی هنر امیر خسرو در رباعیات عاشقانه دیدنی است. درین نوع رباعیات هنر خسرو بطور کامل جلوه می دهد.

اول چند رباعی نقل می کنم که آنها بعضی از نظرهای خسرو را نشان می دهد. توجه کنید که خسرو که سرتاپا بنده عشق است درباره عقل چه می گوید:

تا عقل تو بر نفس مقدم نشود اسلام تو پیش ما مسلم نشود
دندان طمع که باد حرص است درو تا برنکنی درد سرت کم نشود
ازین رباعی معلوم می شود که خسرو ایمان تقلیدی را اهمیت نمی دهد. بلکه او لازم می شمرد که باید از روی علم عقل را مطمئن کرد. بعد از آن

کار عشق شروع می شود. در دو مصرع دیگر می گوید.

خوا راست کسیکه علم و حکمت دارد جاهل همه روز ناز و نعمت دارد
لیکن چه کنم که جهل در عالم حد پیوسته علاقه ای بحشمت دارد
در رباعی دیگر کیفیت دل خود را این طور بیان می کند:

هر چند که از غصه دلم باید ریش و زده ست سپهر دون خورم هر دم نیش
روزی نشود مرا که روزی طلبم از غیر خداوند جهان روزی خویش
خسرو می گوید که این فقط تقوی است که برای مردم بکار خواهد آمد:

تا چند ترا حرص و طمع خواهد بود بر لوح دلت نقش جزع خواهد بود
بگذر ز سر جزع که در آخر کار نفع تو ز تقوی و ورع خواهد بود
چند قرن بعد از خسرو، خواجه حافظ شیرازی گفته بود:

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاده است
عقیده خسرو هم همین بوده است او در يك رباعی می گوید:

هر چند که از قضا بلا می آید وز قوس فلک تیر جفا می آید
در کنج جفا نشسته و منتظرم تا بار دگر چه از خدا می آید
ولی بیان حافظ از خسرو فرق دارد، شعر حافظ این معنی نمی دهد که
انسان نشسته منتظر حکم تقدیر باشد بلکه باید کار کند. حافظ می خواهد
بگوید که اختیار انسان حدی دارد انسان نمی تواند همه خواسته های خود را
بدست آورد. لذا هرگاه به هدفی از هدفهای خود نرسد. رنجور نشود، راضی
برضای خدا شود. شعر حافظ از رباعی خسرو است ولی رباعی خسرو حال آن
شخص را نشان می دهد که بحدی مجبور است که نمی تواند هیچ تدبیر را

بعمل آورد. ممکن است خسرو گاهی حال خود را چنین احساس کرده باشد. برعکس این، دورباعتی زیر او درس تدبیر و عمل می دهد و می گوید که نتیجه عمل و تدبیر را تقدیر گویند و این نتیجه عمل را باید باخوشدلی قبول کرد. بدون تدبیر و عمل زندگی مانند يك پیرزنی است:

مرد اوست که مستعد تقدیر شود روز بهر شدن، خجسته تدبیر شود
 زین سان که تو پیرمی شوی ای خواجه روزی صد بار پنبه زن پیر شود
 مانند شعرای دیگر خسرو هم از بیوفائی دنیا گله می کند:

از خلق جهان وفا مجوید که نیست و ز اهل زمان صفا مجوید که نیست
 سر چشمه فیض ها خدا باشد و بس از غیر خدا وفا مجوید که نیست
 برای دوست، از دادن جان هم خودداری نباید کرد:

گر دم زده ای زمهر یاران عزیز باید که کنی فدای ایشان هر چیز
 هر چند که جان عزیز باشد ای دل چون یار طلب کند فدا کن آن چیز
 در رباعی زیر از حقیقت حال خود خبر می دهد:

هر چند که ما مقید آب و گلیم در دیده اهل معرفت، جان و دلیم
 يك گام ز راه شرع بیرون ننهیم در هر چه کسی گمان برد معتدلیم
 در رباعیات مزبور، چنانکه قبلاً گفته شد، هنر خسرو بکمال نرسیده است می بینیم که در این رباعیات مصرعه چهارم سالم نیست و بیان کامل را ندارد (۱).

کمال هنر خسرو در رباعیات عاشقانه اش نمایان می شود. دل خسرو وارفته حسن و گداخته عشق است. این کیفیت دلش از غزل او هم پیدا است.

غزلهای خسرو گویی سینای جلوه حسن خوبان و مینای چشم محبوبان می باشد. این خصوصیت در رباعیات عاشقانه اش هم دیدنی است. روانی طبع و مضامین عاشقانه فوج فوج و گداختگی و تسلسل سیل احساسات موج موج غزل خسرو را يك شیوه جالبی می بخشد که مخصوص اوست. این کیفیت در رباعی ممکن نیست، در رباعی يك کیفیت حسن یا يك رمز عشق یا نکته ای مربوط به حسن و عشق می توان بیان کرد. در این موضوع خسرو در رباعی هم داد سخن داده است و اگرچه تعداد رباعیاتش درین معنی خیلی کم است، ولی آنچه هست خیلی جالب است، و می توان گفت که در هند کسی در رباعی عاشقانه بدرجه خسرو نمی رسد. موضوعات رباعیات خیام شراب و بی ثباتی دنیا و طلب مغفرت می باشد. موضوعات ابوسعید ابوالخیر و سرمد و بابا افضل کاشی تصوف و اخلاق است. این شاعران رباعی سرا در موضوعات خود داد سخن داده اند و فکر ایشان بهترین رباعیات فارسی را بوجود آورده است.

همچنین در موضوع حسن و عشق رباعیات امیر خسرو هم يك مقام ارزنده ای دارد. این رباعیات خسرو زیاد نیست، ولی در دیوانهای اساتید بزرگ شعرای فارسی هم تعداد رباعی بیشتر از تعداد رباعیات امیر خسرو نیست. تعداد همه رباعیات امیر خسرو تقریباً بیش از یکصد و پنجاه و کمتر از دویست باشد. سعدی شیرازی تقریباً دویست رباعی دارد. در دیوان حافظ مرتبه قزوینی و قاسم غنی کمتر از پنجاه رباعی می باشد. تعداد رباعیاتی که برای يك شاعر باعث افتخار می باشد، بیش از يك صد نمی باشد. ظاهراً در

فارسی فقط دو شاعر هستند که بیش از همه شاعران رباعی سروده اند. یکی در ایران بوده است یعنی سحابی استرآبادی و دیگری در هند زیسته است یعنی خواجه میر درد دهلوی. رباعیات سحابی استرآبادی در دسترس نیست. رباعیات خواجه میر درد هم تاکنون بچاپ نرسیده است. لذا الان درباره هر دو شاعر نمی توان اظهار نظر کرد. سعدی هم در رباعی مقامی بلندی دارد و رباعیات او بر رباعیات خسرو رجحان دارد ولی بهترین رباعیات خسرو نشان می دهد که او هم در هنر رباعی دستی دارد که کار هر کس نیست.

حالا قبل از اظهار نظر بیشتر درباره رباعیات عاشقانه امیر خسرو، اول چند رباعیات این جا نقل می کنیم که جلوه حسنش خود آشکار می گردد و دلیلی بر ادعای ما می باشد:

بر خوبی خود ناز نشاید کردن ورنیز کنی، نکو نباید کردن
حسن آب روان است که بر می گذرد بر آب روان تکیه نباید کردن ۲

خوبان همه گشتند سرافکنده تو و آزاد دلان بجان و دل بنده تو
چون خنده زنی شکر غلام تو شود من بنده غلام آن شکر خنده تو

بتوان لب از خون مسلمان شستن هرگز نتوان مهر تو از جان شستن
یاری چو ترا زدست نتوان دادن از آب حیات دست نتوان شستن

در رباعیات مزبور مصرعه چهارم هریک رباعی کامل است و عضویت رباعی را وسیع تر می گرداند. این مصراعها را می توان در احوال و کوائف مختلف زندگی بکار برد. شعر باید که علاقه به شخص مخصوص نداشته باشد بلکه باید توجه هرکس را جلب کند. مثلاً مصراعهای زیر را ملاحظه کنید که بیان کامل را داراست و فقط جزو رباعی نمی باشد در آن حال که بامصراعهای رباعی پیوستگی کامل دارد:

بر آب روان تکیه نباید کردن

من بنده غلام آن شکر خند تو

از آب حیات دست نتوان شستن

این جا يك موضوع جالب این است که ما از خسرو و سعدی رباعیاتی

داریم که موضوعات مشترکی دارد. با مقایسه رباعیات این هر دو استاد بزرگ، هنر خسرو بیشتر واضح خواهد شد. اینک چند رباعی برای مقایسه نقل می شود.

سعدی می گوید:

يك روز باتفاق صحرا من و تو از شهر برون شویم تنها من و تو
دانی که من و تو کی خوش باشیم آن وقت که کس نباشد الا من و تو

خسرو می گوید:
 هر روز به غمزه قصد جانم چکنی سرگشته و رسوای جهانم چکنی
 با یکشب اگر مست بیابم تنها دانم چکنم، اگر ندانم چکنی
 در رباعی سعدی تقاضای موقعیت چنانست که معنی را بطور مرموز
 باید بیان کرد. سعدی این احتیاط را از دست داده است. در مصرع چهارم
 رباعی خسرو اگرچه بیانش روشن است ولی معنی مرموز است و شاعر پی
 بردن این رمز را بر طبع خوانندگان وا گذاشته است یعنی هر کس می تواند بر
 طبق طبع خویش معنی را پی ببرد.

سعدی می گوید:
 ای پیش تو بستان چینی حبشی کس چون تو صنوبر نخرامد بکشی
 گر روی بگردانی و گر سر بکشی ما با تو خوشیم اگر تو با ما نه خوشی
 خسرو می گوید:

آزار من دل شده ای آه، مخواه گشتی چو ز حال دلم آگاه، مخواه
 من بنده ترا بجان و دل میخوام تو خواه بخواه بنده را، خواه مخواه
 از لحاظ بیان اگرچه هر دو رباعی مهارت کامل این دو شاعر را نشان
 می دهد ولی این جا بیان خسرو بر بیان سعدی رجحان دارد. سعدی در دو
 مصرعه اول حسن محبوب را تعریف می کند و بعد آزان در دو مصرعه دیگر
 می گوید که من ترا در هر حال دوست خواهم داشت. خسرو در دو مصرعه
 آخر می گوید که معشوق از حال دل عاشق آگاه شده است (یعنی عاشق صادق
 است) لذا او را نباید دل عاشق را آزار دهد، و بعد از آن می گوید که در

هر حال او معشوق خود را دوست خواهد داشت. سعدی حُسن محبوب را بیان کرده است و آن را علت دوست داشتن قرار داده است. خسرو حال دل عاشق را طوری بیان کرده است که بر بیانش گواه خود معشوق را آورده است و حال دل خود را دلیل دوست داشتن قرار داده است. سعدی می گوید:

ای بی رخ تو چو لاله زارم دیده / گریهنده چو ابر بهارم دیده
 روزی بینی در آرزوی رخ تو / چون اشک چکیده در کنارم دیده
 خسرو می گوید:

روزی که در آبی چو تو خورشید و شی / در خانه من بنده خرامنده خوشی
 برخیزم و دیده را به پیش تو کشم / چون نیست مرا بهتر ازین پیشکشی
 سعدی محبوب را مخاطب کرده می گوید که در فراق تو باین حال رسیده ام که یک روز تو می بینی که چشمهای من مثل اشک بیرون چکیده است. خسرو می گوید که چون تو یک روز خوشحال و خرامان بخانه من می آیی من چشمان خود را برای تو بیرون خواهم کشید زیرا بهتر ازین پیشکشی ندارم یعنی چشمان من که همیشه مشتاق دیدار تو می باشد بهتر است که همیشه با تو باشد.

اگرچه هر دو رباعی خوب است ولی بنظر بنده رباعی سعدی از رباعی خسرو بهتر است. بیان سعدی حالتش را بطور طبیعی نشان می دهد و گریه اش بر صدق حال او دلالت می کند. دیگر اینکه معشوق وقتی برای دیدن عاشق می آید که چشمان عاشق نمی ماند. این بیان جور محبوب و حال زار عاشق را با حسن بلاغت نشان می دهد ولی خسرو فقط ادعا کرده است که

بوقت آمدن معشوق چشمهایش را بیرون آورده پیش معشوق خواهد نهاد.
برای این ادعا قبلاً هیچ دلیل نیاورده است.

خسرو در موضوعات مختلف چند رباعی سروده است که زیبای هنرمندی
و مهارت شاعر را نشان می دهد. اینك يك رباعی این جا نقل می شود.

غازی ملکا زمانه خاک در تست و اقبال کمینه بنده و چاکر تست
برسرکله سبز ترا زبید از آنك سرسبزی عالم زکلاه سرتست

—————

يك رباعی خمربه و بهاریه را هم ملاحظه فرمایید:

می خور که ز نوروز خبر می آید و ز هر طرف ابرتیره درمی آید
گوی که صبا عنبر ترمی سوزد کز آتش لاله دود بر می آید

—————

چنانکه قبلاً گفته شد در موقع نوشتن این مقاله فقط ۱۲۵ رباعی خسرو
در نظر نگارنده بوده است و تعداد رباعیات امیر خسرو بیش از دویست
نیست. لذا بررسی رباعیات خسرو بطور مفصل وقتی ممکن است که همه
رباعیاتش جلوی چشم ما باشد و برای این کار باید اول رباعیات خسرو پس از
مقابله با نسخه های مختلف مرتب گردد.

* * * * *

- حواشی: اشرفی خرد و شیخی، و در نسخه‌های دیگر شریفی و شیخی و در نسخه‌های دیگر
 کرده است و آن را علت درست دانسته و در نسخه‌های دیگر که در این مقاله ذکر شده
 ۱- نگارنده در ضمن مقاله بعنوان "رباعیات فارسی غالب" درباره حسن و
 قبح رباعی بحث مفصلی کرده است که در مجله دانش شماره ۱۶ چاپ شده
 این جا حاجت بتکرار نیست خوانندگان محترم می‌توانند به آن مقاله رجوع
 کنند.
 ۲- تصحیح قیاسی، در نسخه مخطوطه در هر سه مصرع "نباید کردن" می
 باشد حتماً کاتب اشتباه کرده است. این مصرع در نسخه‌های دیگر که در این مقاله ذکر شده
 به این صورت است: **فهرست مراجع**
 ۱- چند نسخه خطی دواوین امیر خسرو که در کتابخانه خطی السنه شرقیه
 ایالت تاملنادو نگاه داشته است.
 ۲- ترانه‌ها مرتبه دکتر پرویز ناتل خانلری.
 ۳- دیوان حافظ مرتبه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی.
 ۴- دیوان حافظ مع ترجمه اردو طبع مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
 اسلام آباد. در رباعی ضرب است: **اسلام آباد.**
 ۵- کلیات سعدی. ان سعدی حالتش را بطور طبیعی نشان می‌دهد و گریه
 ۶- دانش شماره ۱۶ (مجله فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهن
 اسلام آباد). که چشمان عاشقش لرزانند. این بیان جوهر مغرب را حال زار
 عاشق را با حسن بلاغت نشان می‌دهد ولی خسرو فقط ادعا کرده است که



دکتر ظهورالدین احمد

لاهور

داستانهای عشقی شاهنامه

شاهنامه مثنوی است که در بحر متقارب منظوم شده است و معمولاً تمام مثنویها که در تقلید شاهنامه نوشته شده در همین بحر است و به مثنوی های رزمی معروف است. اسکندر نامه ها نیز بهمین نهج تدوین شده است و این مثنوی ها عموماً شامل احوال پادشاهان و کوائف جنگها می باشد. شاهنامه فردوسی نیز به مثنوی رزمی شهرت دارد. لیکن شاهنامه تنها مثنوی رزمی نیست، بلکه داستانهای عشقی نیز از مشمولات آن می باشد. مؤرخان و ادیبان اغلب شاهنامه را از حیث نظم حماسه ای مطالعه نموده اند و مختصات آنرا شرح داده اند. کمتر کسی به جلوه ها و مزیت های داستانهای عشقی آن توجه کرده است. این چند سطر برای شناساندن داستانها و مزایای فکری و فنی ضبط شده است. نخست خلاصه داستان نوشته می شود پس خصیصه های فکری و ادبی را در معرض تحریر می آوریم.

داستان زال و رودابه

چون سام سالار ارتش ایرانی بعد از فتوحات جنگی نزدیک به کابل فرو آمد، مهرباب پادشاه کابل برای سپاه ایران مهمانی را ترتیب داد. در آن انجمن سام و زال پدر و پسر به پادشاه کابل معرفی شدند. زال اگرچه موی سفید داشت اما مثل پهلوانان بروبرز خوب و توانائی داشت. یکی از اهل محفل به زال گفت، شاه کابل دختری دارد بسیار زیبا با اسم رودابه. زال از شنیدن وصف آن خیلی مشعوف شد. پس از اختتام محفل مهرباب نزدیک به خانم خود سیندخت و دختر خود رودابه رفت و جوانی، توانائی و زیبایی زال را توصیف

نامه از پادشاه به پناه

کرد، چنانکه در دل رودابه عاطفه و محبت ایجاد و برای دیدنش بیتاب شد. بعد از آن در نهان به توسط پنج کنیز تدبیری اندیشید. کنیزان کنار رود رفتند. زال آنانرا دیده پرنده را در هوا هدف تیر ساخته پائین انداخت. سپس غلامی را با تحف و زر و خواسته نزد کنیزان فرستاد و شب آینده برای ملاقات رودابه قرار گذاشت. زال در شب تاریک نزدینک کاخ مهرباب رسید. رودابه بالای بام آمد و گیسوی بلند خود را گشاد و پائین انداخت تا زال آنرا گرفته بالا برود. زال گیسو را بوسید و کمندی از غلام گرفته به کنگره کاخ انداخت و بالا رفت. هر دو به اطاقی آراسته رفتند و شب آنجا گذرانند و با یکدیگر عهد و پیمان بستند. صبح زود زال به منزل خود برگشت. وی موبدان و ستاره شناسان را گرد آورد و درد دل را پیش ایشان نهاد و گفت: مهرباب از نسل ضحاک می باشد و تازیان را زیر حکومت دارد. می خواهم با دخترش ازدواج کنم. مشاوران با پیشنهاد او موافقت نمودند. زال به پدر خود سام نامه ای نوشت و از او اجازه ازدواج خواست. او نیز موافقت کرد ولی گفت که پیش پادشاه می روم و پس از حصول رضای او می توان این کار را به انجام رساند. نامه از طرف دیگر سیندخت، در راه به کنیزی برخورد که قماش، خواسته و جواهر با خود داشت که رودابه او را به انجام دادن وظیفه داده بود. وی پیش رودابه رفته ازین ماجرا پرسید. رودابه ناچار محبت پنهانی خود نسبت به زال را اظهار کرد. مادرش افسرده و غمناک گشت. مهرباب از وضع پزیردگی ملکه خود نگران شد. آخر راز افشا شد و او برآشفته گلویش ترکید ولی دم در کشید. سام بالشکریانش پیش پادشاه رسید و از احوال پیروزیها و فتح کشورها سخن گفت. پادشاه که قبلاً از محبت زال و رودابه آگاهی یافته بود، به امر ازدواج آنان رضایت نداشت. وی امر فرمود که سام بازگردد و مهرباب را نابود

ساخته کابل را زیر تسلط آورد. این خبر چون به کابل رسید. در تمام شهر هنگامه ای برپا شد. زال نیز ازین اطلاع مغموم شد و با پدر شکوه ها نمود. سام به زال گفت. من نامه ای به شاه می نویسم. تو خود به پیشگاه او برو و فضایل خود را بگو و خدمات شایسته خود را شرح و عرضداشت خود را ارائه بده. امیدوارم به خواسته شما رضایت دهد. پادشاه پس از مشاورت با موبدان و ستاره شناسان زال را برای ازدواج با رودابه اجازه داد. زال بانامه شاهی بازگشت و سام، مهراب و خانواده اش ازین اطلاع شاد و خرم شدند. طبق کیش و آئین جشن عروسی ترتیب دادند. سام از دیدن عروس زیبا خوشحال شد. مهراب و خانواده اش با عروس و داماد به سیستان رفتند. سام به افتخار ایشان مهمانی ترتیب داد. بعد ازان سام زال را نایب خود ساخته به گرگساران روانه کرد. داستان زال و رودابه قصه خوب و جالب توجهی است. وقایع بهم پیوستگی و تسلسل دارد. فردوسی باکمال هنرمندی قصه را بیان کرده و اوصاف سام، زال، رودابه و منوچهر بادقت نظر بیان کرده است. امیال و عواطف سیندخت مادر رودابه و مهراب پدر رودابه را با مهارت روان شناسی شرح داده است. فردوسی در نامه هایی که نوشته، مقام و مرتبه کاتب و مکتوب الیه را در نظر داشته است. و از حیث نامه نگار متخصص، جزئیات احساسات را رعایت کرده است. در نتیجه مطالبی که در نامه ها بیان شده مکتوب الیه را تحت تاثیر قرار داده و وادار به قبول عرضداشت کرده است.

فردوسی در این داستان واقعه ای خارق العاده را وارد کرده است. رودابه گیسوهای بلند خود را از بالای کاخ به پائین انداخته است تا زال آن را گرفته و بالا برود در حالیکه چنین چیزی ممکن نبود. به همین علت زال کمند خود را برکنگره دیدار افکند و به بالای کاخ رفت.

چیزی دیگر که طبق موقعیت درست نبوده این است که در شب تاریک زال و رودابه باصدای بلند یکدیگر را چگونه خطاب می کنند، در حالیکه وضعیت ساعت مقتضی نبود زیرا که ممکن بود صدای شان برایشان اعلام خطر باشد.

در عصر منوچهر، یکی از پادشاهان اساطیری، دین زرتشت رواج نداشت، طبق بیانات شاهنامه زرتشت در زمان گشتاسپ بوجود آمد که بعد از او بوده است. فردوسی تمام ایرانیان را زرتشتی نشان داده است. در دربار پادشاهان و سالاران سپاه موبدان موجود بوده اند و بدون مشورت ایشان کارهای سلطنتی و مراسم دینی انجام داده نمی شد. فردوسی در نامه ها آنانرا موحد یعنی یکتا پرست نشان داده است مثلاً.

۱- یکی نیست جزداور کردگار که او را نه انباز و نه جفت و یار

۲- خداوند هست و خداوند نیست همه بندگانیم و ایزد یکیست

نمونه ای از اشعار توصیفی در این داستان

رودابه:

ز سر تا به پایش بکردار عاج به رخ چون بهار و به بالا چو ساج

بهشتی است سر تا سر آراسته هر آرایش و رامش و خواسته

زال: دل شیر نر دارد و زورپیل دو دستش بکردار دریای نیل

مهراب به رودابه گفت:

که با اهرمن جفت گردد پری که نه تاج بادت نه انگشتی

۲- بیژن و منیژه

قصه اش ازین قرار است. کیخسرو بیژن را برای نابود کردن گرازان از جنگل مأمور کرد و گرگین را برای رهنمائی به همراهی او فرستاد. بیژن مأموریت را به نحو احسن و به خوبی انجام داد. گرگین از این پیروزی پهلوان

جوان خوشش نیامد. برای از بین بردن او حيله ای اندیشید. بیژن را گفت دور ازین در جنگل منیژه دختر افراسیاب انجمنی ساخته و به نشاط مشغول است و منظره اش دیدنی است. بیژن رفت و نزدیک به جایگاه رسید. منیژه او را زیر سایه درخت دید و بوسیله دایه او را به خیمه خود دعوت کرد. و بیژن پس از مست کردن، از هوش رفت و منیژه او را به کاخ پدر برد. پاسبان افراسیاب را مطلع کرد که يك جوان ایرانی در کاخ است. افراسیاب به گرسیواز پهلوان فرمود تا کاخ را محصور کرده بیژن را گرفته و به نزد او بیاورد. بیژن را آوردند وی گفت من زیر سایه درخت خفته بودم. يك پری آمد و تحت تاثیر سحر مرا به کاخ برد. حالا یکی اسپ و گرز را بمن دهید و هزار پهلوان را در مقابل من بیارید و زور بازو و بهادری من را تماشا کنید. افراسیاب خشمناک شده فرمود تا او را به دار آویزند پیران پهلوان شفاعت کرد تا بیژن را بقتل نرسانند. عاقبت بیژن را با بند و زنجیر در چاه افکندند و سنگ بزرگ روی دهان چاه او گذاشتند. منیژه را هم از کاخ بدر کرده نزدیک به چاه انداختند. وی غذا فراهم کرده می آورد، از سوراخ سنگ به بیژن می داد.

گرگین نزد پادشاه رفت و گفت که بیژن در پی شکار گور رفت و باز نگشت تنها اسپ و کمندهش بدست آمد. بهر جا جستیم ولی نشان نیافتیم. کیخسرو توسط جام جهان نما دید که بیژن در چاه در بند است. رستم را از سیستان دعوت و او را برای رهائی بیژن مامور کرد. رستم برای عفو گرگین عرضداشت نمود که مورد قبول شد. رستم در جامه (بازرگانان) همراه هزار نفر به توران روانه شد. زر و جواهر گران بها برشتران بار کرد.

رستم با چند نفر به شهری رسید که زیر حکومت پیران بود. وی اسپان و جواهر و جام زرین نثار پیران کرد تا بررود شهر اجازه داد. رستم خانه ای اجاره کرد. خواسته گسترده و مردم برای خریداری آمدند. منیژه نیز آمد

و از رستم پرسید: آیا ایران از بیژن اطلاع ندارد؟ رستم از بیم آن که راز افشا نشود به او گفت: "من از پادشاه، پهلوانان گودرز و گیسو، که پرسیدی، خبری ندارم، منیژه گفت: "من دختر افراسیابم مرا در پادشاه محبت از کاخ بیرون رانده اند. شما زود بایران روید و بیژن را از چاه برآرید". رستم او را مرغ بریان داد بعنوان غذا و انگشتری خود را توی آن پنهان کرد. منیژه غذا را پیش بیژن برد. بیژن انگشتری را دید و به منیژه گفت: "شخصیکه به شما غذا داد، برای نجات من از ایران آمده است". منیژه دوباره نزد رستم رفت. رستم باو گفت: شب چوبها را جمع آوری نموده آتش بزنند تا جای چاه شناخته شود. باتفاق هفت پهلوان آنجا رسید. سنگ گران از دهان چاه برداشتند. رستم برای عفو گرگین از بیژن قول گرفت و کمند انداخته بیژن را از چاه بیرون آورد.

رستم و همراهان او بر کاخ افراسیاب تاخت آوردند. لیکن وی جان سلامت برد. رستم به ایران روانه شد. روز دیگر افراسیاب بالشکر خود بر رستم حمله کرد ولی شکست خورد. رستم بایران بازگشت. پادشاه رستم، بیژن و دیگران را زر و جواهر بخشید. گرگین سر به زمین نهاده طلب بخشش کرد.

این داستان عشقی جاذب توجه است و تار و پود قصه محکم بانجام خوبی رسیده. خواننده با افراد قصه دلسوزی دارد. بر موفقیت آنان مسرور می گردد.

افراد قصه دلیر و جانباز هستند. رستم عظیم است بخشنده وی از کیخسرو و بیژن برای عفو تقصیر گرگین خواهش کرد. بیژن دلاور است لیکن فردوسی در يك جا او را پست همت نشان داده است. وقتیکه افراسیاب حکم به دار آویختن بیژن داد، اشکها از چشم بیژن

فرو رفت و به قول فردوسی:

ع ز آب مژه پای مانده به گل

فردوسی مانند روان شناس از طبایع مردم آگاه است. چون افراد قصه، طبق موقعیت و فکر و نظر خود گفتگو و صحبت می کنند. منیژه به رستم می گوید. شما چگونه ایرانی هستید از گیو و گودرز پهلوانان ایران اطلاعی ندارید. يك پهلوان ایران اینجا در قید افراسیاب است و ایران از آن بیخبر است. رستم از حیث بازگان در جواب گوید. برو من ازینها صحیح اطلاعی ندارم. کار من خراب نکن. رستم می گوید:

بدو گفت کز پیش من دور شو ز خسرو شناسم نه سالار دو

نه دارم ز گودرز و گیو آگهی که مغزم ز گفتار کردی تهی

همی بر شکستی تو بازار من ازینروی بد باتو پیکار من

منیژه گفت:

چنین باشد آئین ایران مگر که درویش را کس نگیرد خیر

این حرفها حسب حال منیژه می بوده است. فردوسی در شرح دادن وقایع جنگ و نقشه های جنگی، استاد مسلم است. در این داستان حمله رستم بر کاخ افراسیاب و جنگ بین رستم و افراسیاب را باتسلط زبان و بیان شرح داده است.

نمونه های وصف نگاری شایان تحسین و تقدیر است مثلاً بزم نشاط منیژه و کنیزان، زیبایش و آرایش کاخ افراسیاب و بارگاه کیخسرو. در سراسر داستان عناصر دراماتیک موجود می باشد.

سیاوش و سودابه

طوس، گودرز برای شکار در بیشه ای رسیدند آنجا با دختری برخوردند دختر گفت. پدرم بامن قهر کرد و من از بیم او رو بفرار نهادم.

اسب و زر و جواهر من در راه ریوندند. طوس و گوردرز هر دو خواستند او را به زنی بگیرند. قرار گذاشتند که پیش پادشاه بروند. هر چه او بگوید آن کنند. کاؤس دختر را دیده خود فریفته شد و او را ازدواج کرد. از بطن او سیاوش متولد شد. زن فوت کرد. کاوس سیاوش را برای پرورش و آموزش فنون جنگی در زابلستان فرستاد. کاؤس سیاوش بصورت جوان زیبا نزد شاه آمد و پسندیده خاطر همه شد. مادراندر سودابه یعنی ملکه سوگلی کاؤس سیاوش را به شبستان برد و به خواهران و دیگر دختران زیبا معرفی نمود تا وی یکی ازیشان را برای ازدواج انتخاب کند. سیاوش یکی از آنان را برگزید ولی سودابه خاطر خود که بر او فریفته شده بود و او را برای کامروانی خود انگیخت. سیاوش بامن کار بد تن نداد. سودابه جامه های خود را درید. موهایش را کند و بناخن رخسارش را خراشید و يك هیا هو پیا کرد. شاه آمده از بیانات هر دو بدانست که سودابه دروغ گو است. زیرا که تنش بابوی آگنده بود و جسم سیاوش عاری از بو بود. کاؤس می خواست سودابه را به شمشیر دوخت کند ولی تحت تاثیر محبتی و بچه ها که از او داشت دست از کشتن او باز کشید.

سودابه را دلش از آتش انتقام آسوده نبود. او دو بچه زن دیگر را گرفت و سیاوش را پدرشان اعلام کرد و سیاوش رسوا شد. مویدان برای تمیز راستی از دروغ گفتند که سیاوش از توده آتش فروزان عبور کند. اگر آتش باو زیان نرساند راستی با اوست. سیاوش اسب سوار از درون آتش گذشت و بیگناه باثبات رسید. پادشاه می خواست که سودابه را به دار آویزد ولی آزرده خاطر بود. سیاوش بخاطر پادشاه سودابه را عفو کرد و سودابه بار دیگر مثل زن جادو، پادشاه را بدام کشید. بعد از چندین خیر از حمله های افراسیاب به ایران رسید. سیاوش برای برخورد با او خود را تقدیم کرد بالشکر بآن سمت روانه شد.

فردوسی در این داستان سه نفر را معرفی نموده است. سیاوش نجیب و شریف و دلیر. دوم سودابه بد و مفسد و کاوس بیغیرت، پست همت و بی جرأت مانند حقایتی تمثیلی (درام) پندار اشخاص از کردار شان هویدا است. ولی فردوسی نیز از بدیهای و خوبیهای ایشان انتقاد می کند مثلاً در باره زن می گوید.

چو این داستان سر بسر بشنوی به آید ترا به زن نگروی
به گیتی بجز پارساژن مجوی زن بد کنش خواری آرد بروی
کاوس:

ز هاماوران بس اندیشه کرد که برخیزد آشوب و جنگ و نبرد
پرستار سودابه بر روز و شب پیچید ازان درد و نگشاد لب

در قصه دو عنصر وارد کرده شده است که یقین را نشاید. اول اینکه سیاوش اسب سوار از درون آتش سوزان بدون ضرر عبور کرد و دیگر اینکه ملکه سوگلی کاوس دو بچه را اولاد سیاوش اعلام کرد. کاوس را ازین فعل او خبری نیست و عبور سیاوش بیگناه را از آتش بخاموشی رضایت می دهد.

شیرین و خسرو:

قبلاً خسرو پرویز دختر قیصر روم را بزنی گرفته بود. بعداً شیرین را دیده دل باخت. یک مرتبه در موقع شکار شیرین با آرایش و زیبایش با خسرو روبرو شد و خسرو او را باخود به شبستان کاخ آورد. موبدان و مشاوران شاه ایراد گرفتند و کردار شاه فهمیدند. شاه به ایشان طشت خون را نشان داد که ازان بوی بد می آمد. بعداً آن طشت را شست و شو داده بامشک و گلاب معطر کرد و گفت شیرین در حرم شاه آمده همین جور پاک شده است. اعضای بارگاه خاموش شدند. بعد از مدتی شیرین مریم ملکه را به قتل رساند. باین حيله که وی خارجی بود. نباید که غیر ایرانی ملکه ایران باشد. خسرو و

شیرین مدت دراز با محبت و خوشدلی زندگی بسر بردند، شیرین باحسن عمل خود در خردان و بزرگان مقبولیت را پیدا کرد. آخر شیرویه پدر خود خسرو پرویز را کشت و به تخت سلطنت نشست. شیرویه خواست که با شیرین ازدواج کند. او را مجبور کرد که از پرده بیرون آید. وی به حضور پنجاه نفر از ارکان بارگاه به مجلس آمد. شیرین در آن زمان در برابر اصرار شاه خواهش او را محترم داشت ولی با دل راضی نبود. در کاخ رفته غلامان و کنیزان را آزاد کرد. زر و جواهر و خواسته را قسمت کرد و با اجازه پادشاه برای دیدن شوهرش رفت. وی در پهلوی پیکر خسرو نشسته زهر خورد و همانجا جان به جان آفرین سپرد.

در این داستان کردار شیرین عیناً متضاد کردار سودابه است. سودابه می خواست با پسر اندر خود علاقه بدی داشته باشد. سودابه عیار و مکار است شیرین دلیر و با وفا است. بخاطر آئین و ایمان خود جان خود را فدا کرد. اگرچه قبلاً غاصبه و قاتله بشمار می آمد ولی بعداً بنظر زن بزرگ و بلند همت در آمد.

فردوسی از قول شیرین خوبیهای زن را نشان داده است:

سه چیز باشد زنان را بهی که باشند زیبای تخت مهسی
یکی آنکه باشرم و با خواسته که جفتش بد و خانه آراسته^۲
دگر آنکه فرخ پسر زاید ازو ز شوی نخجسته بیفزاید او^۳
سه دیگر که بالا درویش بود پوشیدگی نیز خویش بود

در این داستان نیز فردوسی در توصیف شبستان و کویه شاهی شکار را با جزئیات وصف کرده و هنرمندی خود را باثبات رسانده است.

حواشی:

- ۱- داستان سیاوش از شاهنامه فردوسی تصحیح و توضیح استاد مجتبی مینوی، بیت ۴۸۵، ص ۳.
- ۲- داستان سیاوش، شاهنامه فردوسی بکوشش محمد دبیر سیاقی، سال چاپ ۱۳۵۰، تهران، بیت ۴۱۳.
- ۳- داستان پادشاهی قبادشیرویه، شاهنامه فردوسی بکوشش محمد دبیر سیاقی، سال چاپ ۱۳۵۰، تهران، بیت ۵۶۸.
- ۴- ایضاً بیت ۵۶۹.

شیرین مدک دراز یا سحره و خورشیدی زندگی پسر بردند. شیرین مشهور
عمل خود کار خردان و بزرگان سحریت را پیدا کرد. آخر شیرینه پسر خود



را با سحریات وصف کرده و هترمنفی خود را با نایب رسانده است.

دکتر محمد علی صوتی

تهران

شاهنامه ها در کتابخانه گنج بخش

نسخه های خطی شاهنامه که در کتابخانه های دنیا نگاهداری می شود، غالباً در بردارنده نگاره ها و مینیاتورهای رنگارنگ و چشم نواز است، و این نه تنها به جهت مزین و منقش نمودن نسخه های خطی بوده، بلکه ملموس بودن افسانه های پهلوانی شاهنامه نیز به هنر مندان و نگارگران این امکان را می داد که در این جولانگاه به هنر نمائی پردازند. اما از آن زمان که صنعت چاپ به خدمت اهل قلم و فرهنگ در آمد، به علت محدودیت امکانات چاپ رنگین، خدمتگزاران چاپ در صدد بر آمدند تا تصاویر رزمها و بزمهای شاهنامه را به شیوه یک رنگ و به عبارت دیگر "سیاه قلم" عرضه کنند.

مقایسه این نگاره ها ضمن نشان دادن سیر نقاشی چاپ سنگی، بیانگر این امر نیز هست که این تصاویر در کل دنباله روالگوهای اصلی یعنی مینیاتورهای نسخ خطی هستند.

شاهنامه نخستین بار به سال ۱۲۲۶ هـ / ۱۸۱۱ م در هند به چاپ رسیده است. اگرچه این شاهنامه مصور نیست، اما مشخصات آن را - از نظر اهمیت موضوع - در بخش کتابشناسی آوردیم. باآنکه این شاهنامه ها در شبه قاره هند به چاپ رسیده، اما همواره کارگزاران آنها ایرانیانی بوده اند که یا در این کشور اقامت داشته اند و یا به قصد چاپ کتب و اشاعه فرهنگ ایرانی به این کشور مسافرت کرده اند، از این میان می توان از مرتضی برقانی نام برد که کار خود را از اصفهان شروع کرده و در بمبئی به پایان برده است (نسخه هشتم).

نگاره های مجموعه حاضر از میان تصاویر ده شاهنامه مهم برگزیده شده

است. در آغاز کتابشناسی این شاهنامه ها به تفصیل آمده و همه آنها با سه کتاب مرجع زیر مقایسه شده است:

کتابشناسی فردوسی، تدوین ایرج افشار، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۷ (افشار).

فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش، جلد یکم، به کوشش سید عارف نوشاهی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۳۶۵ (گنج بخش).

برای سهولت مطابقت تصاویر با کتابشناسی، شاهنامه ها را به ترتیب تاریخ چاپ شماره گذاری کردیم.

نسخه "اول"

به تصحیح ماتیولومسدن (Mathew Lumsden) با همکاری مولوی الله داد و میرزا مهدی چاپ کلکته، ژوئیه ۱۸۱۱ م/ ۱۲۲۶ هـ، جلد اول، شمار صفحات: ۱۳۱ ص (فهرست مفصل داستانها + ۵۴۷ (متن) + ۴۵ (خاتمة الطبع) + (مقدمه مصحح به انگلیسی، اندازه: ۲۸+۱۸ سانتی متر، چاپ سربی، خط نستعلیق).

- ر: افشار، ص ۱۹۱، گنج بخش، ص ۶۴۵، اند یا آفس، ص

۴۷۳.

نسخه "دوم"

به اهتمام آقای محمد باقر تاجر شیرازی خوشنویس: سید رضا ابن احمد الحسینی شیرازی، بمبئی، کارخانه گنپت راو کرشناجی، ۱۲۶۶ هجری ۱۸۴۰، خط نستعلیق، ۲۱ (دیباجه) + ۱۰۱ (ملحقات) + ۳۲ (فرهنگ الفاط نادره و اصطلاحات غریبه)، ۲۹+۱۹/۵ سانتی متر، هر صفحه چهار ستون، هر ستون ۲۷ سطر، مصور، ۵۸ تصویر.

صفحه عنوان: "کتاب شاهنامه تصنیف حکیم ابوالقاسم طوسی متخلص به فردوسی، بسعی و اهتمام عالیشان رفیع بنیان آقای محمد باقر صاحب دام عزه العالی تاجر شیرازی با نسخ متعدد قدیم و معتبره مقابله و تصحیح یافته مع فرهنگ الفاظ و اصطلاحات غریب و احوال آن سخن سنج و ادیب در بندر معموره بمبئی در کارخانه گنپت راو کرشناجی به زیور طبع در آمده مورخه ۶ غره شهر محرم الحرام ۱۲۶۶".

عنوان به زبانهای گجراتی و انگلیسی نیز آمده است. ...

صفحه ۲، ۳: فهرست سلاطین عجم و ...

صفحه ۴ (دیباچه) : اگرچه از لوازم بندگی و لواحق شیوه پرستندگی ...

ص ۱۱۰۵ (انجام) : تمام شد کتاب شاهنامه ... حسب الامر عالیشان عزت و اقبال توامان آقای محمد باقر صاحب تاجر شیرازی در بندر معموره بمبئی بید اقل الاحقر سید رضا ابن احمد الحسینی الشیرازی و چاپ در کارخانه گنپت راو کرشناجی به حلیه طبع در آمد فی غره شهر محرم الحرام من شهر سنه ۱۲۶۶ هجری نبوی مطابق نوزدهم نومبر ۱۸۴۹ عیسوی چنین پایانی در آخر ملحقات نیز دارد.

رك: افشار: ص ۱۹۳، شماره ۵، گنج بخش: ص ۶۴۶

نسخه "سوم"

به کوشش: آموزنده پور شیر مرد نوذر پارسی، (از روی چاپ سنگی آقای محمد باقر صاحب تاجر شیرازی، بمبئی، ۱۲۷۲ هـ). شهر پونه، چاپ خانه گورنمنت فتوزینکو، ۱۳۳۱ هـ/ ۱۹۱۳ م. تعداد صفحات: ۳+۶۸۷+۸ ص

اندازه: ۲۷+۴۱ سانتی متر، چاپ کلیشه، هر صفحه ۶ ستون هر ستون ۳۳ سطر، ۵۶ تصویر.

نگارگر: سید محمد ابن میرزا کاظم الحسینی الشیرازی (ص ۸، ۶).

صفحه عنوان: پیشکش نامه این کتاب مستطاب را برای جاوید مانی نام فرخنده و یادگار دانش دوستی و مردم نوازی و بخششهای شگرف شت هر مزد جی و مهر بانجی و لدان مرحوم منوچهرجی کاماجی، این بنده خاکسار چاپ نموده آشکار کردم. امیدوارم که خواجه دانش پرست بالا گفته این ارمغان را از روی بنده پروری بپذیرند. بنده خاکسار آموزنده پوربهبستی روان شیر مرد نوذر".

صفحه ۱ (پشت صفحه عنوان): "فهرست سلاطین عجم و ..."

صفحه ۲ (عنوان چاپ اول): دیباچه کتاب شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی در بندر معموره بمبئی به زیور طبع آمد" : (مؤلف: ...)

صفحه ۳ (دیباچه): اگرچه از لوازم رسوم بندگی و لواحق شیوه پرستندگی.....

صفحه ۶۸۶ (انجام طبع اول): "... تمام شد کتاب شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی رحمة الله علیه مع ملحقات و لغات در بندر معموره بمبئی از ین همت والا نهمت عالیشان معلی مکان... جناب آقای محمد باقر صاحب تاجر شیرازی بخط و رقت اقل عباد الله محمد ابراهیم الشهیر به آقا خلف مرحمت و غفران پناه جنت و رضوان آرامگاه المستغرق فی سجار رحمت الله الملك المنان محمد حسین خان اولیا سمیع شیرازی و در کارخانه استاد المطبعین اکمل المعاصرین عبد الغفور المشهور بدادومیان ابن محمد عبدالله دهایلی سمت الطباع پذیرفت فی غره شهر جمادی الثانی سن شهر ۱۲۷۲"

انجام (صفحه شمار جدید): "... تمام شد شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی رحمة الله علیه عکسی بروی نامه نگارش مرحوم مغفور آقای اولیا سمیع شیرازی در چاپ خانه گورنمنت فتو زینکو دیپارتمنت (پونه) بدستیاری حضرت کیوان و ببرکت نفس حضرت رانا صاحب و بیمن و همت برادران ایرانی

و پارسیان هندوستانی و بسعی و کوشش بنده یزدانی آموزنده ابن بهشتی روان شیر مرد نوذر نوشیروان پارسی لباس عکس و طبع در برکشید، بتاريخ روز او رمزد ماه خورداد ماه قدیم ۱۲۸۳ یزدگردی مطابق ماه ذی قعدة الحرام هزار و سیصد و سی و يك ۱۳۳۱ هجری نبوی و مصادف اکتوبر هزار و نهصد و سیزده میلادی ۱۹۱۳ بعد از این : اسامی خیر خواهان هر ملك و دیاریکه پیش از طبع خریداری شاهنامه عکسی فرموده اند" که هشت صفحه است.

رک: افشار ص ۱۹۵، شماره ۸/، ایندیا آفیس، ص ۴۷۳ گنج بخش، ص ۶۴۸. نسخه بیفلا و غیره از این نسخه انجمن طباطبائی و طباطبائی در تبریز نسخه چهارم

به فرمایش: آقای محمد صادق شیرازی و آقای محمد باقر شیرازی، خوشنویسان: عبدالکریم بن محمد ابراهیم الطباطبائی الاصفهانی الاردستانی (دیباچه، جلد سوم و چهارم) میرزا محمد رضا شیرازی (جلد اول و دوم و ملحقات)، بمبئی، چاپخانه میرزا محمد باقر شیرازی (مطبع محمدی، ۱۲۷۵ هجری، تعداد صفحات: ۱۶ (دیباچه + ۲۸۸ (ج ۱ و ۲) + ۲۶۹ (ج ۳ و ۴) + ۵۴ (ملحقات و الفاظ نادره و اصطلاحات غریبه)، خط نستعلیق، اندازه: ۲۲+۳۲ سانتی متر، هر صفحه ۶ ستون، هر ستون ۳۷ سطر، مصور، ۵۷ تصویر.

صفحه عنوان: "حسب الفرمایش عالیشان عزت و سعادت توامان زیده الاشراف و الاعیان آقای محمد صادق شیرازی که فی الحقیقه... عقده از کارهای مشکل گشوده از آنجمله دل حق گزین و حقیقت بینش در انطباع این کتاب عزیز... پرداخت... لهذا اقل السادات عبدالکریم بن محمد ابراهیم الطباطبائی الاصفهانی الاردستانی از ابتدای این صفحه تا انتهای دیباچه

بقید تحریر در آورد در بندر معموره بمبی در کارخانه عالیشان عزت و سعادت
نشان آقای میرزا محمد باقر صاحب شیرازی بزیور طبع در آمد فی شهر ذی
قعدة سنه ۱۲۷۵"

صفحه ۲ و ۳: "فهرست سلاطین عجم و"
صفحه ۴: "اگرچه از لوازم رسوم بندگی و لواحق پرستندگی....."
صفحه ۵۴ (انجام): تمام شد کتاب شاهنامه ... حسب الفرمایش عالیشان
معلی مکان عمدة الاعاظم والاعیان صاحبی ام آقای میرزا باقر صاحب
ولد صدق جناب اشرف الحاج حاجی میرزا کوچک صاحب تاجر شیرازی ...
بیداقل الکتاب و العباد میرزا محمد رضا ابن المرحوم المغفور جنت و رضوان
آرامگاه.... آقای میرزا محمد حسین خوش نویس شیرازی جلد اول و ثانی
بامع ملحقات سمت انطباع پذیرفت در کارخانه خود جناب میرزای مزبور که
مطبع محمدی باشد بتاریخ شهر ربیع الاول سن شهر سنه ۱۲۷۶"

رك: افشار، ص ۱۹۵، ش ۱۰، گنج بخش، ص ۶۴۶

نسخه "پنجم"

چاپ نول کشور، خوشنویس: جانکی پرشاد، ۱۲۸۷ هجری / ۱۸۷۰ م
خط نستعلیق، ۶۲۱ صفحه، ۲۶ × ۴۳ سانتی متر، هر صفحه ۶ ستون،
هر ستون ۳۷ سطر، مصور، ۵۷ تصویر، نگارگر قایم علی.
صفحه عنوان. "به ین توفیق تاج بخش سلاطین زمان و بذل نوال کشور گشای
دارای جهان، شاهنامه فردوسی در مطبع اقبال مطلع نامی آفاق منشی نول
کشور به طبع گزین کرسی نشین انطباع شد"

صفحه ۲، ۳، "فهرست سلاطین عجم و"
صفحه ۴ (دیباچه): "اگرچه از لوازم رسوم بندگی و لواحق شیوه
پرستندگی....."

صفحه ۶۳۵ : بقلم احقر العباد جانکی پرشاد ملازم مطبع اوده اخبار"
صفحه ۶۲۱ : خاتمة الطبع ،، در این صفحه سه مثنوی آمده اثر: "مولوی
محمد انوار حسین صاحب تسلیم"، "شیخ امیر الله صاحب خوشنویس مطبع
متخلص به تسلیم" و "شیخ اشرف علی صاحب خوشنویس مطبع متخلص به
شرف" درباره فردوسی و شاهنامه و چاپ این اثر و تاریخ طبع آن.
این چاپ دارای ملحقات (از ص ۵۵۹ تا ۶۰۸) و فرهنگ الفاظ نادره و
اصطلاحات غریبه (از ص ۶۰۹ تا ۶۲۰)
رك: افشار، ص ۱۹۶، ش ۱۱، ایندیا آفیس، ص ۶۴۶ با ایندیا آفیس،
۴۷۳.

نسخه "ششم"

مصحح: مولوی نور محمد فارغ، با اهتمام: قاضی فتح محمد و
ملانورالدین بن جیوان خان، خوشنویس: میرزا سید علی خان الفسوی مطبع
حیدری، بمبئی، ۱۳۰۰/۱۸۸۳ میلادی، خط نستعلیق مرغوب، تعداد
صفحات ۱۸۲ + ۱۲۰ + ۱۴۲ + ۱۸۶ ص، قطع: ۲۴ X ۳۳ سانتی متر
هر صفحه ۶ ستون ۳۷ سطر، مصور، ۵۷ تصویر.
صفحه عنوان: "شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی در ۱۲۹۹ هجری
.... به اهتمام جناب، قاضی فتح محمد دست گرفته برادر معظم و مکرم
قاضی ابراهیم صاحب مرحوم ابن الحاج قاضی نور محمد مغفور و جناب
ملا نورالدین جیوان خان... بکمال تصحیح و تنقیح مولوی نور محمد رفیع
در مطبع نامی گرامی حیدری واقع منبئی بحسن انطباع مطبوع گردید.
ص - ۲ و ۳ "فهرست سلاطین عجم".

ص ۴ (دبیاچه): "اگرچه از لوازم رسوم بندگی و لواحق شیوه پرستندگی"
انجام: "تمام شد کتاب شاه نامه فردوسی طوسی... مع ملحقات و لغات

متفرقات بسال سیزده صد باهتمام بنده درگاه صد قاضی فتح محمد خلف
الصدق قاضی نور محمد... و باهتمام جناب ملا تورالدین ابن جیوان (ن) خان
بتصحیح، هیچمدان محمد بن عبدالصمد... بمقابله جناب محمد حسین
الکشمیری بر نسخ متعدده در مطبع حیدری واقع بمبئی... تاریخ طبع کتاب
شاهنامه از مصحح عفی عنہ بعون ایزد خلاق داور... / بسال طبع او لفظ
صغیر است (۱۳۰۰) ... / بایماء خداوندان ذی جاه / نشسته فارغ کمتر درین
ماه

رک: افشار، ص ۱۹۷، ش ۱۴، گنج بخش، ص ۶۴۷.

نسخه "هفتم"

چاپ نول کشور، چاپ سوم، لکهنو، ۱۳۰۱ هجری / ۱۸۸۴م تعداد
صفحات: ۳۳۳ + ۴ + ۲۰۴ + ۲۷۷ + ۳۵۹ + ۷، اندازه: ۲۰ × ۳/۵ سانتی
متر، هر صفحه ۴ ستون، ۲۹ سطر، مصور، ۵۷ تصویر.

صفحه عنوان: "به عون صنایع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان
شاهنامه فردوسی در مطبع نامی منشی نول کشور به طبع مزین مقبول جهان
شد." "مشقه حامد حسین" دانسته نیست وی تصویرگر است یا خوشنویس.

صفحه ۳۰۲: "فهرست سلاطین عجم و....."

صفحه ۴ (دیباچه): اگرچه از لوازم رسوم بندگی و لواحق شیوه
پرستندگی...

در آخر جلد چهارم: ملحقات و فرهنگ لغات.

انجام: "خاتمة الطبع طبع بار سوم - یزادان را سپاس که کتاب مشتهر الخطاب
یعنی شاهنامه حکیم فردوسی طوسی که وی اقدم الفصحا و اول رسل ثلاثه
شعرا بوده. پس بآنچه باید سابق دوبار شاهنامه مذکور بمقابله صحت از مطبوع
منبئی (شاید: بمبئی) مطبوع شده و بخواهش تمام بفروخت آمده و حالا بار سوم

با اهتمام مزید بصحت مهما امکان بمقابله از مطبوعه کلکته که اعتبار وافر را می شاید بحسن خط و تقطیع مناسب در ماه ستمبر سنه ۱۸۸۴ ع مطابق ماه ذیقعد سنه ۱۳۰۱ هجری بمقام لکهنو در مطبع اوده اخبار کرسی نشین انطباع شد.

در صفحات ۳۵۸ و ۳۵۹ ج ۴ سه مثنوی در تاریخ آمده است بتاریخهای ۱۲۸۷ و ۱۲۹۱ که پیداست مربوط به چاپهای پیشین کتاب است. سرایندگان این سه مثنوی عبارتند از: "شیخ امیر الله صاحب خوشنویس مطبع متخلص به تسلیم"، "شیخ اشرف علی صاحب خوشنویس مطبع متخلص به اشرف" و "مولوی محمد انوار حسین صاحب تسلیم" در آخر هر جلد "فهرست (عناوین) شاهنامه فارسی" و "غلط نامه" آمده است.

رك: افشار، ص ۱۹۷، ش ۱۵، گنج بخش، ص ۶۴۷
نسخه "هشتم"

به اهتمام آقای میرزا ابراهیم صاحب تاجر شیرازی، خوشنویس: مرتضی الحسینی میر برقانی*، چاپ بمبئی، ۱۳۰۸ هجری، خط نستعلیق، چاپ دوم، به کوشش اردشیر خاضع، بمبئی، چاپخانه سلطانی، ۱۳۲۲ خورشیدی، شمار صفحات: ۱۲+۱۵+۴۲۹+۱۲۶+۶۱+۱۴+۸ ص، اندازه ۲۷/۵ X ۴۴، هر صفحه ۶ ستون، هر ستون ۳۷ سطر، مصور، ۵۶ تصویر.

صفحه عنوان این کتاب در چاپ دوم تغییر یافته و چنین عنوانی دارد: "کتاب شاهنامه شادروان حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی بکوشش این بنده ناچیز اردشیر بنشانی فرزند خدا رحم مرزبان الله آبادی خاضع در بندر معموره بمبئی بزبور چاپ آراسته گردید. ساله: آغاز دیماه ۱۳۳۲ خورشیدی در

چاپخانه سلطانی، وزیر بلدنگ ابراهیم رحمة الله رود، بمبئی".

صفحه ۱ (پشت صفحه عنوان): "فهرست سلاطین عجم و ..."، پائین همین صفحه: "تمام شد فهرست اسامی سلاطین عجم در دوازدهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و سیصد و هشت هجری علی یدالحقیر لافقیر میر برقانی مرتضی الحسینی در دارالسلطنه اصفهان ...".

صفحه ۱۶۵ (پایان جلد اول): "تمام شد جلد اول از کتاب شاهنامه ... باهتمام جناب مستطاب سلمانه السادات العظام آقای میرزا ابراهیم صاحب تاجر شیرازی در بندر بمبئی کتبه العبد میر برقانی مرتضی الحسینی سنه ۱۳۰۸" و زیر آن آمده است: "بسعی و کوشش این بنده ناچیز اردشیر خاضع این کتاب بار دوم به چاپ رسید. در پایان، ملحقات و فرهنگ الفاظ آمده است. در چاپ دوم صفحاتی بر کتاب افزوده شده: ...".

صفحه ۱۵ (پس از دیباچه) مقدمه اردشیر خاضع. ...

در پایان چهارده صفحه: "بیکرهای برخی از ایرانیان ساکن بمبئی بیادگر درین کتاب گذارده شد"، سه صفحه: "شمه از گذشته های ناشر این کتاب" چهار صفحه: "نام دانشمندانی که این کتاب ملی را پیش از چاپ خریداری نموده اند".

رک: گنج بخش، ص ۶۴۹، در افشار و ایندیا آفیس نیست.

* لازم به یادآوری است که مرتضی برقانی پدر استادان معروف خوشنویسی معاصر حسین میر خانی و حسن میر خانی است.

نسخه "نهم"

به اهتمام منشی بهگوان دیال صاحب ایجننت، چاپ نول کشور، کان پور، ۱۳۲۶. ۱۹۰۹ م. چاپ دوم، خط نستعلیق، تعداد صفحات: ۴+۳۳۲+۲۱۶+۷+۲۷۶+۳۶. اندازه: ۲ × ۳۳ سانتی متر، هر صفحه

۴ ستون، هر ستون ۲۹ سطر، مصور، ۵۸ تصویر. "شاهنامه" صفحه
صفحه عنوان: "به عون صناع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان
شاهنامه فردوسی باهتمام منشی بهگوان دیال صاحب ایجنت در مطبع نامی
منشی نول کشور واقع کان پور مزین بطبع گردید، ۱۳۲۶" شماره کتاب ۷۲۶۱
ص ۱: "فهرست شاهنامه فارسی".
ص ۱: عنوان مجدد.
ص ۲ و ۳: "فهرست سلاطین عجم و ..."
ص ۴ (دیباچه): اگرچه از لوازم رسوم بندگی و لواحق شیوه پرستندگی...
انجام: خاتمة الطبع شاهنامه فارسی بطور تقریظ مع تواریخ طبع. شاه کلام و
کلام ملوک الکلام حمد شاهنشاهیست که صفحه کائنات... اما بعد نقادان
فارسی و استادان پهلوی را مؤذنه تازه و نوید بی اندازه باد که در این ایام
فرخنده فرجام کتاب مستطاب عدیم المثل و لاجواب مشتهر الخطاب شاهنامه
فارسی که من تصنیف ... مولنا حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است ... و
گویند این کتاب ضخیم را در مدت سی سال با تمام رسانید ... واقعی کاری
کرده که خارج از امکان بشریست فی الجمله این کتاب نایاب عجوبه
روزگار... در مطبع عالم مرجع معروف و مشهور منشی نول کشور واقع بلده
کانپور ... بسرپرستی امیر باذل سخی ... عالیجناب منشی پراگ نراین
صاحب بهار گورای بهادر ... باهتمام کامل ... منشی بهگواندیال صاحب
عاقل ایجنت ... بمه ستمبر سنه ... بار دوم لباس طبع در برکشید"
ص ۳۶: "تاریخات طبع شاهنامه. از سخنور عدیم المثل مورخ کامل
منشی بهگواندیال صاحب عاقل ایجنت مطبع " (دو بیت)، " از ناظم شیرین
گفتار منشی مدفوهن لال صاحب سرشار اعلی محاسب مطبع " (دو بیت)، "
از رشک سبحان فخر سخنورانی محمد حامد علیخانصاحب حامد محافظ عمله

تصحیح " (۵ بیت) " از نتیجه فصیح البیان منشی محمد ناظم حسین خان ناظم شاه آبادی مصحح مطبع " (دو بیت)، از سعادت اقتران برخوردار محمد هاشم حسینخان هاشم شاه آبادی مقابل مطبع (دو بیت). همه این اشعار تاریخ ۱۳۲۷ را دارند.

رك: گنج بخش، ص ۶۴۸، در افشار و ایندیا آفیس نیست.

نسخه "دهم"

به دستور امیر بهادر جنگ، مقدمه از محمد صادق امیری ادیب الممالك فراهانی، خوشنویس: محمد حسین عماد الكتاب، تافتخانه (چاپخانه) آقای سید مرتضی، تهران، ۲۶ - ۱۳۲۲ هجری قمری، شمار صفحات: ۷ + ۱۲ + ۱۷۲ + ۱۲۳ (جلد اول)، ۱۵۴ + ۱۳۳ + ۵۵ + ۱۸ (جلد دوم)، اندازه: ۳۲ × ۴۲ سانتی متر، خط نستعلیق، هر صفحه ۶ ستون، هر ستون ۳۳ سطر، مصور، ۴۲ تصویر. فقط سه تصویر محمد علی شاه مظفرالدین شاه و امیر بهادر جنگ امضای مصور الملك را دارد.

آغا: "برناقدان خبیر و خردمندان بصیر پوشیده نیست ...".
انجام: (ص ۱۳۳، آخر جلد چهارم): "بفرمان چاکران فره مند ... تیمسار حسین پاشاخان امیر بهادر جنگ ... و سرکاری هنر در جنگی ... شت علیخان ارشد الدوله و کوشش و غلط گیری (کذا) ... موبد پارسی نژاد شیم عبدالعلی بید گلی ... در تافتخانه آقای سید مرتضی بدستباری آقای میرزا عباس (در حاشیه: عباس از سربازان قدیم گارد نصرت است) بفرخی انجامید بکلك من بنده محمد حسین عمادالكتاب بسالمه آدینه بیست و ششم شهر صفر المظفر در سال ۱۳۲۲ هجری در ۸۲۶ جلالی. "ملحقات و فرهنگ لغات پس از این آمده.

رك: افشار، ص ۱۹۸، ش ۲۲، گنج بخش، ص ۸ - ۶۴۷

پرفسور سید طلحه رضوی برق

جین کالج آره - هند

نیمایو شیخ از حیث رباعی گو

هنر شعر و سخنوری ممتاز ترین جمله فنون لطیفه است. در فنون دیگر وسیله اظهار خیال مادی می باشد، ولی در شعر این وسیله غیر مادی است. بطوریکه اعجاز فن بهر جا از خون جگر عبارت است.

رنگ شد یا خشت و سنگ، چنگ شد یا حرف و صوت

معجزه فن را از خون جگر شد نمود (۱)

شعر و سخن از بهر صفای باطن و تزکیه نفس مؤثر ترین وسیله دانسته شده است. عرفاء و صوفیاء که عمل را بر قول ترجیح داده اند کم گفتن را از بهترین قدر اخلاقی می پنداشتند. زیرا که پند و اندرز و درس اخلاقی و عرفانی را هم در پیمانۀ مختصر و سبک تر شعر فرموده اند. مقصود ما اینجا از صنف رباعی است.

رباعی صنف مختصر است، ولی از لحاظ معنی "دریا به کوزه" دارد. اعجاز به ایجاز مقدر کسانی است که بالیدگی روح و کمال نطق دارند. تاریخ گواه است (۲) که برجسته ترین رباعی گوین فارسی صاحب دل و صاف باطن و روشن ضمیر زمان خود بودند، و بیشتر این صنف سخن از غایت تخلیق آدم و استحکام ارزشهای حقیقی و اساسی سخن می گوید، ورنه بچه عقلت است که خواجه نجم الدین کبری، شیخ الاسلام سیف الدین باخرزی،

شیخ عین القضاة همدانی، شیخ عبدالرحمن جامی وغیره رباعی را وسیله اظهار افکار خود قرار دادند.

ایجاز اعجاز رباعی است که يك جهان معنی را تنها در دوبیتی می گنجاند چنانکه جامی می گوید:

يك نقطه الف گشت و الف گشت حروف

در هر حرفی الف بنام موصوف

چون حرف مرکب شده آمد به سخن

ظرفیست سخن نقطه درو چون مظروف (۳)

هر سخن مشکل و سرمغلق و هر نکته پیچیده و عارفانه در دو بیت

رباعی بتنوع بیان می شود:

بشنو سخن مشکل و سر مغلق

هر فعل و صفت که شد به اعیان ملحق

از يك جهت آنجمله مضافست بما

وزوجه دگر جمله مضافست بحق (۴)

غزل را آبروی شاعری می تواند گفت ولی رباعی عصمت شاعری است.

خیام و سرمد بابا افضل و بابا طاهر، ابو سعید ابوالخیر، سعدی و جامی این صنف سخن را دوام بخشیدند. عرفا و مشایخ بیشتری رباعی های عرفانی را جزو وظایف و اوراد خودشان ساخته اند.

شاعر برجسته و ارجمند ایران در قرن حاضر نیمایوشیج هم رباعی ها سروده که دوپست و شصت و يك ازان بما رسیده است. از مطالعه این

رباعی ها برمی آید که نیما در این صنف سخن طرز یگانه و منفرد و مخصوص مکالمه دارد و او دارای کلمات مخصوصی است و بیشتر از چهار عنصر آب و آتش و باد و خاک سخن پرداخته است مثلاً:

آبادی از آتش است گویند و از آب
و ابادم ازین دو خواهد آن در خوش آب

با آب در دیده و آتش سینه خورش
اما من بیچاره ام افتاده خراب (۵)

چنانکه می دانیم گفت و گو و مکالمه خیالی در بین مشخصات ذهنی کار فکر توانا و خیلی هنرمندانه است. نیما این هنر را خوب می داند و در ابلاغ مهارت کاملی دارد.

با گل گفتم : بگل چه کس پیوند

بشنید دلم دیدم که او می خندد

گفتم : چه زنی خنده؟ بمن گفت که گل

دریست اگر خلق خود می کنند (۶)

گفتم همه سوختم بگفت این باید

گفتم همه ساختم بگفت این شاید

گفتم که نه این بودم امید از تو

خندید که این خام چه ها می باید (۷)

گفتم ز خرابی دلم دست بدار
 بسا بر ره فکر باطملم مست بدار
 گفت این نکنم گفتم چون این نکنی
 در آنچه که با آب و گلم هست بدار (۸)

بر روش کهنه عارفان فلسفه هست و بود و وحدت الوجود در اشعار نیما

آمده است و انداز بیان و سرودن اشعار کلاسیکی و روایتی لطف می دهد:

هر چند که گفتم و همه دُر سفتم
 يك حرف از آنچه بود من نا گفتم
 حاصل که به یاد تو بسی آشفتم
 و آخر بتن خسته بکنجی خفتم (۹)

بادل همه زیر و زیر تاخته ام
 گر باخته ام و گرنه خود باخته ام
 گر شعرم در قبول طبع تو نه بود
 این شعر زمان است که من ساخته ام (۱۰)

هر چند نیما نماینده طبقه شعرای جدید می باشد (۱۱) او در شعر و سخن مسلمات کهنه شاعری را بکار می برد و باشگفتگی و زیبایی بیان و چیره دستی و قدرت زبان يك جهان معنی تازه تر می دهد:

گفتم غم من؟ گفت که افزون دارش
 گفتم چشمم؟ گفت که جیحون دارش

گفتم ندید عقل گر این فتوی؟ گفت

"نا محرم را ز خانه بیرون دارش" (۱۲)

نیما فکر و فلسفه حیات و مابعد الطبیعات را هم موضوع سخن خود

می سازد. مختصر گویی و علامت نگاری از شیوه خوب و روش استاذانه

اوست:

می پرسیم اندر قفس از حال پریش

خون می خورم ار چند مرادانه به پیش

جان از تن من بسوی جانانم رفت

خواهی همه دانه کم کن و خواهی بیش (۱۳)

گفتم دل من خست بهرغم دمساز

گفتا بنه از دل آرزوهای دراز

من این همه بنهاده ام اما چه کنم

با او که سراسرم بدو هست نیاز (۱۴)

در ترانه های نیما بلندی خیال و علو فکر دیده می شود که شاعر را در

بین معاصرین منفرد و ممتاز و بی مانند می نماید. ملاحظه فرمایید. سخن را

چه هنرمندانه می گوید:

گفت ابر بهار با گل ای شاهد باغ

از خونت بر جبین که بگذاشته داغ

گل گفت دلم چو با زبان گشت یکی

زاینگونه بر افروخته مرا همچو چراغ (۱۵)

نیما هیچ سخنی از طرف خود نمی گوید و بصورت مکالمه در بین چیزها سخن می نماید که تأثیر بیشتری دارد. همین طرز و ادای سخن را علامه اقبال لاهوری (۱۶) در شعر اردو و فارسی خود اختیار کرده است. نیما در سراسر رباعی هایی که پیش ما است تنها به یک رباعی تخلص خودش را آورده است که می گوید:

گفتم: چه کنم بر ز بر موج دچار؟

گفت الحذر از نگاه آن افسونکار

گفتم مفری؟ گفت دعا کن نیما

یارب تو بپرهیزم از خلق آزار (۱۷)

مشاهده گوناگون زندگانی و تجربات ذاتی این شاعر انسان درست فکر و فتنش را استحکام و آشنائی را دوام بخشیده است. نگاه کنید که این شاعر روشن ضمیر در آئینه دل روی چه کسی را می نگرد:

گفتی که چرا بخویش باشد نظرم

با دل همه بسته ام نه ازو بدرم

دل آئینه شد مرا و روی تو دران

در آئینه بر روی تو در می نگرم (۱۸)

مختصر اینکه در این رباعی ها یک دنیا افکار شاعر با صراحت و بی پردہ و بازیبائی بسیار بیان شدہ است و نیما از لحاظ ابتکار معانی و قدرت شعری شاعر بسیار ارجمند و بی مانند است۔

حواشی

- ۱- کلیات اقبال، اردو اشاعت ۱۹۸۵ء، ناشر علی گڑھ بک ڈپو علی گڑھ، شعر مسجد قرطبہ (بال جبریل) ۹۵۔
- رنگ ہویا خشت و سنگ، چنگ ہویا حرف و صوت
معجزہ فن کی ہے خون جگر سے نمود!
- ۲- تاریخ ادبیات ایران از دکتر ذبیح اللہ صفا، چاپ ایران، جلد دوم۔
- ۳- لوائح جامی: از مولانا عبدالرحمن جامی مطبوعہ مطبع منشی نول کشور لکھنؤ۔
ذی الحجہ ۱۳۳۰ھ۔ لائحہ نہم، صفحہ ۹۔
- ۴- ”قرآن اور تصوف“ مصنفہ دکتر میر ولی الدین طبع سوم، ۱۹۵۶ء صفحہ ۱۰۳۔
لوائح جامی۔ لائحہ سی و چہارم صفحہ ۲۸۔
- ۵- لوائح جامی۔ لائحہ سی و چہارم، صفحہ ۲۸۔
- ۶- ”افسانہ و رباعیات“ از نیمایو شیخ مطبوعہ تہران خرداد ماہ ۱۳۳۹۔
رباعی، صفحہ ۵۴
- ۷- ایضاً رباعی، ۱۰۷ صفحہ
- ۸- ایضاً رباعی، ۱۲۳ صفحہ ۹۵
- ۹- ایضاً رباعی، ۱۲۸ صفحہ ۱۱۵

- ۱۰۔ ایضاً رباعی ۱۷۳ صفحہ ۱۱۲
- ۱۱۔ تذکرہ شعرائی معاصر ایران تألیف سید عبد الحمید خلخالی کتابخانہ طہوری، چاپ اول ۱۳۳۳
- ”نیمادرعین حال کہ با آثار قدیم و جدید خود نشان داده است۔۔۔ خود مؤسس و مدافع مکتب شعر نو در ایران است و سبک نیماسبک نیما است۔ طرفداران تندرو و تجدیدی را پدیر شعر نومی دانتند“ (۴۱۴)
- و ”جدید فارسی شاعری“ از منیب الرحمن، اشاعت اول ۱۹۵۹ء، البتات لیا ۱۔
ادارہ علوم اسلامیہ، مسلم یونیورسٹی علی گڑھ، صفحہ ۱۱، ۵۴، ۶۵، ۶۶ (۱۰۰۰ جلد)
- ۱۲۔ ”افسانہ و رباعیات“ از نیمایوشیج مطبوعہ تہران، خرداد ماہ ۱۳۳۳ رباعی ۱۲۹ صفحہ ۱۰۲۔
- ۱۳۔ ایضاً رباعی ۱۲۲ صفحہ ۱۰۹
- ۱۴۔ ”افسانہ و رباعیات“ از نیمایوشیج مطبوعہ تہران، خرداد ماہ ۱۳۳۹، رباعی ۱۲۳ صفحہ ۱۰۲۔
- ۱۵۔ ایضاً رباعی ۱۶۶ صفحہ ۱۱۰
- ۱۶۔ ”کلیات اقبال اردو“ اشاعت ۱۹۷۵ء ناشر علی گڑھ بک ڈپو، علی گڑھ، نظم ”ایک مکڑ اور مکھی“ (بانگ درا)
- اک دن کسی مکھی سے یہ کہنے لگا مکڑا
اس راہ سے ہوتا ہے گذر روز تمہارا
مکھی نے سنی بات جو مکڑے کی تو بولی
حضرت کسی نادان کو دیجے گا یہ دھوکا
(صفحہ ۲۹) الخ

”ایک پہاڑ اور گلہری“ بانگ درا

کوئی پہاڑ یہ کہتا تھا اک گلہری سے
تجھے ہو شرم تو پانی میں جا کے ڈوب مرے
کہا یہ سن کے گلہری نے منہ سنبھال ذرا
یہ کچی باتیں ہیں دل سے انہیں نکال ذرا
(صفحہ ۳۱) الخ

”عقل و دل“ بانگ درا

عقل نے ایک دن یہ دل سے کہا
بھولے بھٹکے کی رہنما ہوں میں
دل نے سن کر کہا یہ سب سچ ہے
پر مجھے بھی تو دیکھ کیا ہوں میں
(صفحہ ۴۱) الخ

”چاند اور تارے“

ڈرتے ڈرتے دم سحر سے
تارے کہنے لگے قر سے
کہنے لگا چاند ہم نشینو
اے مزرع شب کے خوشہ چینو
(صفحہ ۱۱۹) الخ

همچنین شعر "حقیقت حسن" صفحه ۱۱۲، جبریل صفحه ۱۳۳ و غیره در بال جبریل
 "تقدیر" صفحه ۴۶، کافر و مومن، صفحه ۴۳ و غیره در "ضرب کلیم" -
 "مکالمه مابین خدا و انسان"

(خدا)

جهان را ز یک آب و گل آفریدم
 تو ایران و تاتار و زنگ آفریدی

(انسان)

تو شب آفریدی چراغ آفریدم
 سفال آفریدی ایغ آفریدم
 و شعر "اگر خواهی حیات اندر خطرزی" (صفحه ۱۳۴) الخ
 غزالی با غزالی درد دل گفت
 ازین پس در حرم گیرم کنای
 رفیقش گفت ای یاد خرد مند
 اگر خواهی حیات اندر خطرزی
 (صفحه ۱۳۵) الخ

فارسی شیرین مرتبه سید صدرالدین احمد، ناشر موقی لال بنارسی، پشته ۱۹۶۵

۱۷ - "افسانه و رباعیات" از نیمایوشیج چاپ تهران ۱۳۳۹، راعی ۱۲۲ صفحه ۹۴

۱۸ - ایضاً راعی ۱۸۳ صفحه ۱۱۷

دکتر غلام مجتبیٰ انصاری

استاد دانشگاه بهار، هندوستان

روابط درویش حسین‌واله هروی با امرای دولت جهانگیر و شاهجهان (قسط اول)

چنانکه می‌دانیم عدهٔ بسیاری از شاعران ایران، در زمان شاهان مغول به هند هجرت نموده وارد این کشور شدند، درویش حسین‌واله هروی نیز یکی از آنها بود که در اواخر عهد جهانگیر پادشاه به هند آمد و تا دم آخر در همان جا بسر برده و در خاک این سرزمین مدفون است. در تذکره‌ها مذکور است که وی هم، مانند میرزا جلال اسیر و ناظم هروی و وفا هروی شاگرد رشید میرزا فصیحی هروی بود. وی شاعر برجسته ماهری بود ولی متأسفانه تذکره نگاران ازین شاعر غفلت ورزیده‌اند. در تذکره‌ها، آن هم خیلی مختصر و ناقص، همزمانش میرزا افضل سرخوش بود. البته دربارهٔ او اطلاع در دست هست ولی آن هم کافی نیست، هر چند خودش معترف است که يك شعر واله هروی از هزارها شعر دیگران، خوشتر است. میرزا عبدالقادر بیدل از کلام واله هروی خیلی تعریف کرده است و تأثرات وی راجع به اشعارش "در چهار عنصر" مسطور است. (۱) واله هروی خودش می‌گوید که وی سلطان ملك سخن و نادره دوران فضل و هنر است:

درویش که در ملك سخن سلطانت از فضل و هنر نادره دورانست
 چون آئینه صاف دل بود با هرکس از خوبانست واله خوبانست (۲)
 واله هروی، شاعری مضبوط و حامل مقام ممتازی بود و با اوضاع این
 کشور سازگاری پیدا کرده بود و قناعت پسند و خویشتن دار بود. اگر
 می خواست، می توانست به دربارشاهی توسل جوید. ولی به اقتضای نهادش
 همه عمر دورتر از پایتخت دهلی در بنگاله (فعلاً بانگله دیش) توطن نموده
 همانجا فوت کرد. وی طبعاً صوفی منش و انزوا پسند بود. اندیشه های عشق
 پرورش و جذبات خویشتن داری از اشعارش خاصه از رباعیاتش نمایان است:

درویش حسین واله صبح وصال ای مهر چهار بسالش اوج کمال
 خواهم که نبود تو رسم چون سایه لیکن چه کنم که شخص من گشته وبال (۳)
 بررسی دیوان واله هروی نشان می دهد که وی با امرای جهانگیر و
 شاهجهان که در استان های مختلفه هند عهده دار حکومت بودند، روابط
 صمیمانه داشت. اعتماد الدوله، باقر خان، معتقدخان، میرزاجان بیگ و
 میررزاجان منوچهر چندتن از نامور ترین رجال دولت بودند که شاعر مذکور
 در مدح شان قصاید غرا سروده است. قصاید مربوط به مدح شهنشاه جهانگیر
 و سلطان شجاع نیز در دیوانش موجود است. این شاعر، چنانکه از کلامش
 پیداست، مستقیماً به شاهان مغول در هند رابطه نداشت. کلامش شاهد است
 که وی بیشتر بخش های زندگانی را در این کشور در مصاحبت باقرخان،
 معتقدخان و میرزاجان بیگ گذرانید، اما از جمیع امرای فوق الذکر، روابطش

تساوتی و رابطه نادره و دل

با میرزا جان بیگ عمیق تر بود و وی خیلی مورد احترام وی بود و تقریباً در همه انواع شعری خود، او راستایش کرده است. بطور اجمال سایر قصایدش راجع به امرای مذکور، خیلی قوی و مؤثر است. این که بعد از ورود به هند، واله هروی با کد امیک امیر نخستین بار ارتباط پیدا کرد، خیلی مشکل است باز هم کلامش نشانگر این است که او کسی که در هند و ارتباط واله هروی با ایشان برینای قصاید و قطعات که در دیوانش موجود است این جا ذکر می شود: باقر خان: کسوف تا لیل شهرت باقر خان در راه باقر خان میرزا باقر خان که واله هروی در مدح این امیر کبیر سه قصیده نوشته است که فعلاً در دیوانش موجود است (۴). درین قصاید واله، باقر خان را نه تنها یکی از رزمندان عظیم قرار می دهد بلکه وی را دانشور بزرگ دوران خود هم نشان می دهد. مهمات عظیم که این امیر به دلیری و جوانمردی انجام داده و فتوحات بزرگی که در نقاط مختلف این کشور بدست آورده، همه را در اشعار آبدار خود بر می شمارد، و هم بیان می نماید که چگونه بیشتر سرکشان و طاغیان دولت را به سختی تمام و با موفقیت سرکوبی کرد. همه این قصاید از جنبه تاریخی دارای ارزش و اهمیت بزرگی است. شهباز خان در مآثر الامرا رقمطراز است که سلاله های نژادی باقر خان به میرزا یار احمد اصفهانی می رسد که بعد از امیر مسعود در ۹۱۵ هـ مطابق ۱۵۱۱ م جانشین او گردید. میرزا یار احمد اصفهانی از همان بدو احوال در مصاحبت نجم گیلانی بسر می برد که نخست وزیر شاه اسماعیل صفوی بود و

چون نجم گیلانی فوت شد، شاه مذکور منصب وزارت عظمی را بدست یار احمد اصفهانی سپرد، و او را ملقب به نجم ثانی نمود، و منصبش را ترفیع کرد (۵). بعداً مرتبه اش بجایی رسید که به تدارک مطبخ وی دو هزار گوسفندان هر روز قربان می کردند و هزارها مرد بر سفره اش مهمان می شدند. هرگاه در سفر می بود چهل قطار شتر سامان مطبخش را حمل می کردند. چون مرتبه اش باین بلندی رسید. خیلی بار کرد و تصمیم گرفت تا بر توران بتازد. به همین انگاره اجازه از شاه گرفته سوی دریای آموک شتافت و آن جا را مورد تاخت قرار داد. بالاخره بدست ازبکان شکست خورده در ۹۱۸ هـ مطابق ۱۵۱۲ م بقتل رسید. می گویند همین لقب "نجم ثانی" به مرور ایام از يك خانواده به خانواده دیگر منتقل گردیده به باقرخان رسید. صاحب "مآثر الامرا" اطلاع می دهد که پدر باقرخان عهده دار دیوان خراسان بوده. باقرخان از ایران هجرت کرده بغایت خستگی و حال زیون وارد هند شد، ولی چون جوان مردی زیرک و توانا بود در خدمت نظامی شهنشاه اکبر در آمد و دارای "منصب سه صدی" شد. (۶) از حُسن طالعش در همین آوان خان جهان لودی در دربار اکبر حاضر شد و شفاعت از او در حضرتش کرد. پس باقرخان بر منصبی فایز گردید. باز بختش چنان باوری نمود که ازدواجش با دختر خدیجه بیگم خواهر نور جهان بیگم کردند. ازین وصلت شهرتش به بلندی رفت و دارای منصب دو هزاری شده فوجدار ملتان مقرر شد و ملقب به "عالم خان" گردید. در ملتان کارهای بزرگ انجام داد و این بلده را از سرنو آباد کرده به مناسبت نام خود موسوم به "باقر آباد" کرد (۷).

از دیوان‌واله هروی معلوم می‌گردد که ارتباطش با باقرخان در ملتان روی ننمود. باقرخان در ۱۰۳۰ هـ فرمانده لشکر ملتان شد. اغلب است که واله هروی بعد از ۱۰۳۰ هـ مصاحبت باقرخان اختیار کرد. زیرا که او در قصیده خود باقرخان را آن وقت مدح سرانی کرد که استاندار اود بود. این قصیده از روی تاریخ خیلی ارزنده است زیرا که هیچیک از کتاب‌های تاریخ معاصر درباره باقرخان چیزی نمی‌گویند مخصوصاً درباره فتوحات وی در آوان حکومت اود را بیان نمی‌کنند. مگر قصاید واله هروی. در ایام استانداری ملتان (۱۰۳۰ هـ تا ۱۰۳۷ هـ) باقرخان دوبار بر سرداران هندوان حمله برد که علیه دولت طاغی شده بودند. قلعه بیرل را تقریباً بخاک فروبرد. بعد ازین فتح مبین وی در شرق یوپی نزد راجه بنسی باز گردید. برخی از اشعار قصاید واله هروی راجع به فتح قلعه بیرل این جا نقل می‌گردد که مناسب حال است:

قلعه بیرل که از بلندی و رفعت سایه نشین داشت راه کاهکشان را
 برد چنانش فرو بخاک که قارون کرد دفین در درونش گنج روان را (۸)

بعد از فتح قلعه بیرل باقرخان سوی اود شتافت و مانند طوفان جلو رفته بر بتکده بانسپی تاخت:

از پس فتح چنین به صوبه اود تاخت عنان لشکری چو ریگ روان را
 بتکده بانسپی که سوی مهادیو نسبت او تاختی عنان بیان را (۹)

دیوان مخطوطه می‌رساند که واله هروی از ایران به هند وارد شده با باقرخان برخورد و در خدمت او درآمد. کلیه قصاید در مدح این امیر مشتمل بر فتوحات جنگی و مهارت علمی اوست. شاعر ادعا می‌کند که در همه

عمرش تنها باقرخان را مدح کرده است:

وین زبان در تمام عمر نراند غیر مدیح خدایگان جهان را (۱۰)

صاحب "مآثر الامرا" می نویسد که شهنشاه جهانگیر به علت شفقت بی پایان باقرخان را "فرزند من" خطاب می کرد. چون وی فرمانده لشکر اود بود. شاهزاده خسرو که بعداً به نام شاهجهان معروف شد علیه پدر خود قیام کرد. باقرخان سرکشی شاهزاده را بانهایت چابکدستی و هوشیاری فرو برد. چون در ۱۰۳۷ هـ استاندار اودیسه مقرر شد، چنانکه از قصابد واله هروی بر می آید، شاعر ما نیز همراهش رفت. در دیوان مذکور چندین قطعه وجود دارد که نشانگر اذیت های پشه های اودیسه است:

در راه اودیسه ما و غم کوشی ها و ز راحت و عافیت فراموشی ها
 سرگوشی یک پشه به فرود چه کرد مسکین من و پشه ها و سرگوشی ها (۱۱)

در بین استانداری اودیسه باقرخان با دختر عموی خود تزویج کرد چنانکه از قطعه زیرین واله هروی معلوم می گردد:

خان بلند مرتبه باقر که چون خودی
 مسند نشین ندید درین شش رواق دلیر
 با بنت عم خود ره وصلت بتازه رفت
 پسوند او شمرد مبارک چو ترک غیر
 واله ز بعد تهنیت این خجسته گام

تاریخ کار خیر رقم کرد "کار خیر" (۱۲)
 ۱۰۳۱ هـ

قصیده دیگر مدح باقرخان نشان می دهد که چطور در جنگ های

خیره پاره و گولکنده جوانمردی و دلیری غیر عادی نموده این بلده ها را تسخیر کرد. اما مورخان در بیان این واقعه تفاوتی در احوالها بسطه کرده اند. خیره پاره در حدود اودیسه و از توابع قطب الملك بود که در برابر آن بدست دیگر "قلعه منصور گره واقع بود و بنام منصور خان، غلام قطب الملك موسوم بوده زیرا که بنا کرده وی بود. باقرخان این قلعه را در زمان استانیاری اودیسه فتح کرد. شرح این فتح باقرخان در پادشاهنامه عبدالحمید لاهوری آمده است. عده چند از اشعار واله هروی که ماخوذ از قصیده تهنیت فتح باقرخان مربوط به قلعه مذکور است. این جا نقل می شود.

نگویم تهنیت فتح دکن را زانکه می دانم آن را در لیس زخمه
سفا نباید ذره گیری در نظر خورشید تابانرا زینا زخمه زینا
بفتح حصن ها چه لب گشایم چون یقین دانم تا (سینه نایب)
که باشد پیش پا افتاده کار این مهر تابانرا سفا زخمه
ز کیره پاره تا گلکنده تیغ ملک پیرایت
زخون اطلس قبائی داد بیدر زاین بیابانرا (۱۳)

در همین اثنا باقرخان زمینداران و ملاکان مواضع اودیسه را به سختی و بی رحمی تأدیب نموده در حدود هفتصد زمینداران را سفاکانه بقتل رسانید و بیشتر از آنانرا اسیر کرد و املاک ایشان را هم غارت کرد. یکی از اسیران از زندان در رفته با زحمت تمام خود را به بارگاه جهانگیر رسانید و شکایت ها کرد. جهانگیر برستم کاری باقرخان برافروخت و او را از

منصب استانداری اودیسه معزول کرد. (۱۴) بعد از چندی باقر خان دوباره بر منصب استانداری گجرات مأمور شد. جهانگیر وی را به اله آباد منتقل کرد. در ۱۰۴۲ هـ وی فرمان یافت که به کمک فیروز جنگ به استان بهار شتابد. القصه چند روز در بهار توقف کرده به اله آباد باز گردید و در ۱۰۴۸ هـ داعی اجل را لبیک گفت. باقر خان نه تنها صاحب سیف بود بلکه صاحب قلم هم بود. اگر از يك طرف عظیم کارنامه های جنگی انجام داد، از طرف دیگر در علم و دانش و شعر و ادب هم کارهای شگرفی را انجام نمود. صاحب "مآثر الامرا" می نویسد که وی درصناعت شعری و خطاطی مهارت تامه داشت و ماهرین این صناعت را خیلی دوست می داشتند. بلکه مربی بسیاری از آنان بود. در یزم و رزم یکسان شهرت داشت. در فن موسیقی نیز سرآمد روزگار بود. کلیاتش در کتاب خانه اندیا آفس (دیوان هند)، لندن موجود است که حاوی تخلیقات منظوم و منثور او می باشد. بعضی از ابیات کلیاتش که این جا نقل می شود، شاهد این معنی است:

سوی چمن خرام و بریز آبروی گل

تا بعد ازین نگه نکند کس بسوی گل

آن غنچه نیست کز حسد چون مهت

گر دیده است غصه گره بر گلوی گل

باقر اگر رود به گلستان بغیر دوست

خارش بدیده گر نظر افتد بروی گل (۱۶)

اشعار زیر‌واله هروی هم گواه هست که باقرخان صاحب سیف و قلم بوده:

به شغل ملك گيرها عجب دارم كه كردى ضم

افادات مهذب بر مذاهب و ادیان را

ز توضیحات تفسیر و حدیث و فقه تو روشن

چراغ دیده و دل زمره اسلام و ایمان را

ز تحقیقات تست اندر ریاضی شرمساری‌ها

رصد مندان زیجات قدیم و حال درمان را

براهین ریاضی گر شنیدی از تو کی کردی

محرر شکلها اقلیدس این آئین برهان را

نظر در جل حکمت بر تصرف‌های تست اکنون

فلاطون مشربان حوزه تدریس یونان را

شفای لقمه ادراك از اشارات برد

شفادانان صاحب فطرت ایران و توران را^{۱۷}

بدون هیچ اغراقی این قدر مسلم است که باقرخان در مذاهب و ادیان و

ریاضیات و اقلیدس و نجوم و فلسفه و طبابت بدطولی داشت. وی جامع علوم

متنوع بود و یکی از نوابغ زمان خود بود. این نقطه جالب است که وی

اوقات فرصت خود را در شغل‌های علمی و ادبی بسر می‌برد.

حواشی:

- ۱- چهار عنصر مخطوطه، کتابخانه بانکی پور، پتنه
- ۲- دیوان واله هروی، مرتبه معه مقدمه و حواشی (خطی) از راقم الحروف
- ۳- ایضاً
- ۴- دیوان مخطوطه: کتابخانه بانکی پور، پتنه
- ۵- مآثر الامرا: ص ۷. ب
- ۶- ایضاً
- ۷- مآثر الامرا: ص ۷. ب
- ۸- دیوان واله هروی: مرتبه خاکسار، ص ۲۴ (مخطوطه)
- ۹- ایضاً
- ۱۰- ایضاً ص ۲۵
- ۱۱- دیوان مرتبه، ص ۴۲۱
- ۱۲- ایضاً ص ۱۴۷
- ۱۳- ایضاً ص ۲۹
- ۱۴- مآثر الامرا، ص ۴۴۲
- ۱۵- ایضاً
- ۱۶- دیوان واله هروی: مرتبه خاکسار (مخطوطه)، ص ۳.
- ۱۷- ایضاً

خارش بدیده گر نظر آینه بروی گل (۱۶)

محمد شریف جوهدری

خانہ فرهنگ ایران - ملتان

اقبال پرچمدار وحدت اسلامی

ہندی و چینی سفال جام ماست رومی و شامی گل اندام ماست
قلب ما از ہند و روم و شام نیست مرز بوم او بجز اسلام نیست^(۱)

علامہ محمد اقبال لاهوری یکی از پرچمداران بزرگ اسلام در شبہ قارہ پاک و ہند مانند مولانا محمد علی جوہر و مولانا ظفر علی خان، بشمارمی رود وی تأثیر عمیقی بر ملت مسلمان شبہ قارہ پاک و ہند و اسلامیان شرق گذاشت، در طول تاریخ شاعران و دانشمندان فکور کم بوده اند. در اوایل وی از حیث یک نفر ہندی ملت پرست شروع بکار کرد اما پس از رشد فکری عقاید وی راجع بہ میهن پرستی کاملاً عوض شد و مورد علاقہ وی بجای کشور، ملت اسلام گشت وی بہ تصریح ہر نوع ملت پرستی را تقیح نمود و آنرا باعث تمام مصائب، بی عدالتی ہا و مضرتہای جنگہا کہ معمولاً بر مستضعفین جہان تحمیل شود، قرار دادہ است. علامہ فقید ہنگام مسافرت بہ اروپا پی برد کہ، از ملت پرستی غربی، رقابت سیاسی، استعمار، نفاق و افتراق و انحلال ملل ضعیف بوجود می آید، انجام کار تمدن و فرهنگ انسانی را نابود می سازد و مذہب و روحانیت را نیز از بین می برد وی ہمین نظر را در بانگِ درا (دیوان اردو) بیان داشتہ است. می گوید در سراسر جہان رقابت از میهن پرستی پدید شود و سیاست از صداقت جدا می گردد کہ موجب تباہی و تفرقہ ملل جہان می شود. و بعلمت افتراق، وحدت اقوام

را پاره پاره و در نتیجه آن، ملت‌ها قدرت خود را از دست می‌دهند و در قعر
نیستی می‌افتند.

اقوام جهان میں ہے رقابت تو اسی سے
تسخیر ہے مقصود تجارت تو اسی سے
خالی ہے صداقت سے سیاست تو اسی سے
کمزور کا گھر ہوتا ہے غارت تو اسی سے
اقوام میں مخلوق خدا بنتی ہے تو اسی سے
قومیت اسلام کی جرکتی ہے تو اسی سے (۲)

اقبال همین مطلب را تحت عنوان "وطن اساس ملت نیست" ابراز نموده است:
آن چنان قطع اخوت کرده اند بر وطن تعمیر ملت کرده اند
تا وطن را شمع محفل ساختند نوع انسان را قبایل ساختند
جستی جستند در بیس القرار تا احوال قومهم دار البوار
این شجر جنت ز عالم برده است تلخی پیکار بار آورده است
مردمی اندر جهان افسانه شد آدمی از آدمی بیگانه شد
روح از تن رفت و هفت اندام ماند آدمیت گم شد و اقوام ماند (۳)
اصل ملت در وطن دیدن که چه؟ باد و آب و گل پرستیدن که چه؟
ملت ما را اساس دیگر است این اساس اندر دل ما مضمحل است (۴)
در عصر حاضر مسئله ای که سراسر عالم و همه جهانیان را مضطرب ساخته و
بسوی تباہی و هلاکت می‌کشاند و اکنون در بین جهان مطرح است. اینست که
بقول دانشمند مغرب زمین و فیلسوف معروف هارالد لاسکی (Harold Laski)
مؤلف کتاب "آینده ملت و فرهنگ" یا برای بهبود ملل جهان فکر کنیم و با بصورت

دیگر بمیریم. هر قدری که ما از تصوّر اخوت و مساوات عالمگیر انسانی دور و مهجور خواهیم شد بلا فاصله هلاکت ما نزدیکتر خواهد گردید. البته فکر و نظر مربوط به ملیت و وطن پرستی، مقدمه انهدام پایه و اساس بشریت است. در این دنیا همه اقوام جهان فقط برای کسب منفعت خود سرگرم کار و کوشش می باشند. نتیجه "فرهنگ نوعی تولید نخواهد یافت که برای تنازع بقا بشر ضروری و ناگزیر باشد. امروز توسعه استعمار منحصر به مجاهدتهای ماست که بعمل می آوریم. کوشش های مجلس شورای ملل جهان راجع بهمین امر هیچ سودی نبخشیده است و نیز برای مداوای درد مزمن ملیت پرستی، داروی نافع فراهم نگردانیده است و بعلاوه موجب امنیت و آشتی در بین ملل جهان هم نشده اما کار مهم اینست که همه تگاپوئی بنام ملیت محدود جغرافیائی که مردم جهان از خود نشان می دهند، از بین برده شود بصورت دیگر این ملیت پرستی پیش خدمت استعمار اقتصادمی باشد. ما امروز نیاز مند سازمانهایی می باشیم. که اخوت و مساوات و برابری و برادری جهانی را تولید و پخش کنند. در موقعیکه همین ملیت و محدودیت به قالب دولت در می آید مسلماً" به صورت خود خواهی جلوه نمائی می کند. بدون تردید امکان اینست که احیاناً" اگر اوضاع سال ۱۹۴۰ (زمان جنگ جهانی اول) بازگشت نماید، فرهنگ بشر بمعرض نیستی و نابودی در خواهد افتاد بدبختانه اوضاع نامبرده رجعت نموده است ولی مردم جهان برای اخذ نتیجه اش انتظار می کشند." (۵)

شاعر مشرق زمین علامه اقبال در مورد همین نظر قبلاً" پیش بینی کرده و گفته:

برفتند تا روش رزم درین بزم کهن

دردمندان جهان طرح نو انداخته اند

من ازین بیش ندانم که کفر، دزدی چند

بهر تقسیم فسورالجمعی ساخته اند (۶)
ترا ندادان امید غم گساریها ز افرنگ است

دل شامین نسوزد بهر آن مرغی که در چنگ است

پشیمان شو اگر لعلی ز میراث پدر خوامی

کجا عیش برون آوردن لعلی که در سنگ است (۷)

اقبال ضد میهن پرستی اظهار ناراحتی می کند و می گوید:

تا سیاست مسند مذهب گرفت این شجر در گلشن مغرب گرفت

قصه دین مسیحائی فسرد شعله شمع کلیائی فسرد

اسقف از بی طاقتی در مانده مهره ها از کف برون افشانده

قوم عیسی بر کلیسا پا زده نقد آئین چلیپا وا زده

دهریت چون جامه مذهب درید مرسلی از حضرت شیطان رسید

آن فلازنسای بیاطل پرست سرمه او دیده مردم شکست

فطرت او سوی ظلمت برده رخت حق ز تیغ خامه او لخت لخت

مملکت را دین او معبود ساخت فکر او مذموم را محمود ساخت

شب بچشم اهل عالم چیده است مصلحت تزویر را نامیده است (۸)

در نظر اقبال یک مسلمان واقعی بستگی به یک کشور و علاقه بر یک مرز و بوم

مخصوص را ندارد و حتی طبق تعلیمات اسلام که نظرات علامه فقید از آنها الهام

می گیرد، محدود به شرق و غرب نیست بلکه آفاقی و همه گیر است. نام و رنگ و

خون و زبان و ملک و نسب از لحاظ اینکه این همه یک نوع بت گرایی را ایجاد

می کند و مسلمان که آزاد منش می باشد، نمی تواند حلقه بردگی و اسارت این

بت ها را بگردن خود بندد زیرا او آگاه است که محدودیت مردم جهانرا در اقوام و

قبایل مختلف منقسم و از هم جدا می سازد که در حق وحدت ملت بطور غیر عادی زبان آوراست. علامه اقبال همین نظر را اظهار می کند و می سراید:

فکر انسان بت پرستی بتگری هر زمان در جستجوی پیگری!
 باز طرح آذری انداخته است تازه تر پروردگاری ساخته است
 کاید از خون ریختن اندر طرب نام او رنگ است و هم ملک و نسب
 آدمیت کشته شد چون گوسفند پیش پای این بت نا ارحمند^(۹)

اقبال عقیده دارد ملت محمدیه مؤسس بر توحید و رسالت است پس نهایت مکانی ندارد:

جوهر مابا مقامی بسته نیست باده تندش بجامی بسته نیست^(۱۰)
 جاوید نامه آثار جاویدان اقبال است که حاکی از اشتداد مظالم استعمارگران مغرب زمین و اوضاع ملت‌های مسلمان خاوری می باشد و نیز این آثار بهترین و مهمترین وسیله اظهار نظریات و احساسات و جذبات درونی اوست. وی در ضمن سیر افلاک که به راهنمای مرشد معنوی خودش مولانا جلال الدین رومی بعمل آمده، با روح پرفتوح مرحوم سید جمال الدین افغانی (اسد آبادی) که موجد نهضت وحدت اسلامی در مشرق زمین بوده، بر می خورد و صحبت و تعاطی افکار که بین این دو دانشمند رد و بدل شده، نمایانگر وضعیت اصلی و علل فساد و تباهی جهان می باشد. افغانی مسئله دین و وطن را مورد بحث قرار می دهد و معایب تصور ملیت که به یک کشور محدود و یا مربوط به مرز و بوم مخصوص است بیان و اظهار نظر می کند، که دانشمندان حقه باز و روباه سرشت غرب خودشان در پی جستجوی مرکزیت هستند و برای وحدت ملل غرب هنر فروشی می کنند ولی در برابر آن، شرقیان را به وسیله درس میهن پرستی و محدودیت جغرافیایی از راه می برند و نتیجه نفاق و افتراق و تعصب نژادی تولید

می یابد. سپس افغانی در مورد تصوّر اصلی میهن پرستی و طرفداری از عالم
اسلامی و انسانی را که شالوده آن بر دین اسلام ریخته شده باشد توضیح
می دهد و آنرا با شواهد تاریخی بطور مفصل بازگو می کند و می گوید:

در ضمیر ملت گیتی شکن

دیده ام آویزش دین و وطن

روح در تن مرده از ضعف یقین

نا امید از قوت دین مبین

ترک و ایران و غرب مست فرنگ

هر کسی را در گلوشت فرنگ

سرد مغرب آن سراپا مکر و فن

اهل دین را داد تعلیم وطن

او بفکر مرکز و تو در نفاق

بگذر از شام و فلسطین و عراق

چیت دین برخاستن از روی خاک

تاز خود آگاه گردد جان پاک

می نگنجد آنکه گفت الله هو

در حدود این نظام چار سو

گرچه آدم بر دمید از آب و گل

رنگ و نم چون گل کشید از آب و گل

حیف گر در آب و گل غلطد مدام

حیف اگر برتر نپزد زین مقام

آن کف خاکمی که نسامیدی وطن
این که گوئی مصر و ایران و یمن
با وطن اهل وطن را نسبتی است

زانکه از خاکش طلوع ملت است^(۱۱)

در میان متفکران جدید اسلامی شاید علامه دکتر محمد اقبال، اولین کسی بود که مفهوم عقاید ناسیونالیستی غرب و اثرات آنرا بر جامعه اسلامی تشخیص داد. وی در آثار نظم و نثر بارها به این موضوع اشاره می کند و در صدد بر می آید تا تفاهمی قطعی از آنرا به مسلمانان ارائه دهد. ناسیونالیسم نیروی است قدرتمند که وفاداری های غرور انگیزی را الهام می بخشد و فداکاری برای امر مشترک ممکن می سازد. ناسیونالیسم تمایلی را در مردم بر می انگیزد تا ارزشهای اساس خود یعنی مجموعه افکار و ایده آلهای را که نیکو محسوب می شود و ارزش و تلاش و کوشش را دارد، مورد حمایت قرار دهد.^(۱۲)

اما با همه این وصف آنچه اقبال را می آزارد و کبیده خاطر می کند دسیسه کاریهای رنگارگ استعمار در پس نامهای ظاهر فریب برای نفوذ در کشورهای اسلامی بود و آنچه او به تجربه و امیداشت سرگشتگی و خود باختگی نسلش در برابر غرب و آنچه او را به عملی فرامی خواند آگاهی نسبت به حقیقت اسلام و احساس مسئولیت در برابر دین و نسل خود بود. اوج اندیشه اقبال را می توان نتیجه اوج هدف او دانست چه انسانها به اندازه هدفی که دارند بزرگ و کوچک می شوند.

هدف علامه فقید بيمودن راهی بود که انتهایش رسیدن و آراسته شدن به صفات و اخلاق الهی و نایل شدن به درجه پر افتخار "خليفة الله في الارض" بود و آنجا که خدا نا متناهی و بی نهایت است بدیهی است انسانیکه راسخانه با ایمان

قاطع و امید بذات او در این راه گام می زند هر اندازه که پیش رود روحش وسعت می گیرد و تابه آنجا می رسد که روانش "در قالب خاکی نمی گنجد" و "آنچه اندر وهم ناید" آن می شود و آنگاه همچون پرنده سبک سیری که در اوج آسمانها همه چیز را زیر شاهبال خویش به عیان می بیند و هر نشیبی را به حقارت می نگرد و او نیز در آن اوج "دانای راز می شود" و آنوقت همه نا برابریها، همه نفاقها، همه کینه ها، همه تضادها و همه زشتیهایکه انسان ها تحت هر نامی بر یکدیگر روا می دارند، همچون خاری روح او را می خلد و او را به استیصال آنها وا می دارد. بهمین دلیل بود که اقبال ناسیونالیسم غرب که بر پایه جدا ساختن انسانها از هم به بهانه نژاد، رنگ و ملیت بود، دشمن می شمرد و شدیداً از آن انتقاد می کرد و مسلمانان را به برادری اسلامی فرا می خواند. وی در شعری زیبا سروده است. (۱۳)

نه افغانیم و نی ترک و تتریم چمن زادیم و از یک شاخساریم
 تمیز رنگ و بو بر ما حرام است که ما پرورده یک نو بهاریم (۱۴)

اقبال مانند سید جمال الدین اسد آبادی معروف به افغانی از وضع نامطلوب ملت‌های مسلمان بی نهایت ناراحت بوده و از دل و جان می خواست، مسلمانان از زیر بار سنگین بردگی و اسارت غریبان خلاص یابند و زیر پرچم وحدت اسلامی به رشد و پیشرفت همه جانبه که برای هر ملت آزاد منش حکم حیاتی را دارا می باشد، برخوردار شوند. وی عقیده داشت تا موقعی مسلمانان شرق متحد نشوند استقرار محکومی و اسارت غریبان خواه مربوط به اقتصاد و معاشرت باشد و یا خواه وابسته به فکر و نظر باشد، ادامه پیدا می کند وی درین ضمن ملت مسلمان را پند می دهد که جوهر ملت مسلمان به مخصوص وابستگی ندارد گرچه به مناسبت ساکن بودن آنها در جاهای مختلف و در کشورهای دور

دست جهان هندی، چینی، رومی و شامی نامیده می شود ولی مرز و بوم آنان بجز اسلام چیز دیگری نیست:

مسلم استی دل با قلیمی میند

گم مشواندر جهان چون و چند

می نگنجد مسلم اندر مرز و بوم

در دل او یاوه گردد شام و روم

دل بدست آور که در پهنای دل

می شود گم این سرای آب و گل (۱۵)

قوم تو از رنگ و خون بالاتر است

قیمت یک اسودش صد احمر است

ملت ما شان ابراهیمی است

شهد ما ایمان ابراهیمی است (۱۶)

نیست از روم و عرب پیوند ما

نیست پابند نسب پیوند ما

عشق ورزی از نسب باید گذشت

هم ز ایران و عرب باید گذشت

هر که پا در بند اقلیم و جد است

بی خبر از لم یلد لم یولد است (۱۷)

علامه فقید از سلاسل و زنجیرهای مکان و زمان آزاد است وی خودش را

مربوط به مرز و بوم مخصوص محدود و مقید نمی کند بلکه نظر بالغ دارد می

گوید "هر ملک ملک ماست که ملک خدای ماست" وی همین مطلب را

بصورت دیگری آورد و اظهار نظر می کند:

ما که از قید وطن بیگانه ایم چون نگه نور دو چشمیم و یکیم
 از حجاز و چین و ایرانیم ما شبنم یک صبح خندانیم ما
 مست چشم ساقی بطحا ستیم در جهان مثل می و مینا ستیم
 امتیازات نسب را پاک سوخت آتش او این خس و خاشاک سوخت
 چون گل صد برگ ما را بویکیست اوست جان این نظام وا و یکیست (۱۸)

طبق نظر اقبال ما که دل به دین اسلام و دین برابری و برادری بسته ایم
 پیوند های ما پیوندی باید باشد خدائی. ما که دل به محبوب حجازی داده ایم و
 از دستور های نجات بخش او الهام می گیریم چرا در پی تفرقه و دوگانگی و
 چندگانگی باشیم. ما ریشه های یک ریشمانیم و باید چنگ به "حبل الله" بزنیم تا
 وحدت و یگانگی معنوی خود را باز یابیم:

حق تعالی بیکر ما آفرید و ز رسالت در تن ما جان دمید
 از رسالت در جهان تکوین ما از رسالت دین ما آئین ما
 از رسالت صد هزار ما یک است جزو ما از جزو ما لاینفک است (۱۹)

اقبال از لحاظ اینکه مسلمان واقعی است، رشته های نسب را نمی پذیرد زیرا
 رشته عشق و پیوند عقیدتی را که در مقابل رشته نسب و رنگ ارزشی ندارد،
 استوار تر و ناگسستی می داند و در پرتوی عشق همه چیز رنگ می بازد سفید و
 سیاه یکی می شود و در بین آنها هیچ فرق نمی کند وی چه نیکو می سراید:

عشق ورزی، از نسب باید گذشت

هم ز ایران و عرب باید گذشت (۲۰)

بایکی ساز، از دوئی بردار رخت

وحدت خود را مگر دان لخت لخت (۲۱)

اقبال در نوشته های خود بر افکار جهانی خویش تا کید بسیار داشت و می گفت وابستگی به یک قطعه زمین که از آن محدودیت تولید میابد، خلاف تعلیم اسلام است و به نابودی منتهی می شود. پند شاعر این است که طبق دستورهای اسلام می باید چون ماهی در اقیانوس زندگی کرد او معتقد به وحدت اسلامی است به نظرش جامعه انسانی به ملت‌های مختلف بر اساس توارث، زبان، نژاد و رنگ و خون، امری غیر قابل قبول است. نزد او فقط یک وحدت است که می توان به آن متکی بود و دلبستگی پیدا کرد و آن "وحدت اسلامی" است که مافوق نژاد، ملیت، رنگ و زبان است و در سایه این وحدت سیادت و شرافت بشر و برادری جامعه فراهم می گردد. اساس همین نظر اقبال عقیده توحید بوده که وی را به سرودن شعر از همین نوع و امیدارد:

لا اله سرمایه اسرار ما رشته اش شیرازه افکار ما
تیر خوش پیکان یک کیشیم ما یک نما، یک بین، یک اندیشیم ما (۲۲)
چیست ملت ای که گوئی لا اله با هزاران چشم بودن یک نگه
اهل حق را حجت و دعوی یکی است خیمه های ما جدا دلها یکی است (۲۳)

و مردم مسلمان لکنه به بجه های خود می گشتند که بزرگواران و کرامت
حواشی: ۱- باید همانند میر انیس باشند. ۲- همان نوع است. ۳-

- در شهر دهل و لکنه، مرتبه گویی انیس را باعجاز معنی و آو را

۱ - رموز بیخودی ص ۱۱۲
۲ - بانگ درا ص ۱۶۰، ۱۶۱
۳ - رموز بیخودی ص ۹۳
۴ - رموز بیخودی ص ۱۱۵ و ۱۱۶
۵ - مقام اقبال ص ۱۸۴-۱۸۵ انی و شبیه خوانی، زنجیر زنی و قصه زنی، سینه
۶ - پیام مشرق ص ۱۹۳ رهبر هم در ماه های محرم و صفر به ویژه در

- ۷ - زبور عجم ص ۱۲۹
- ۸ - رموز بیخودی ص ۱۱۶، ۱۱۷
- ۹ - رموز بیخودی ص ۱۴۰
- ۱۰ - رموز بیخودی ص ۱۱۲
- ۱۱ - جاوید نامه ص ۶۲، ۶۳
- ۱۲ - یاد نامه اقبال ص ۶۶
- ۱۳ - یاد نامه اقبال ص ۶۶
- ۱۴ - پیام مشرق ص ۵۲
- ۱۵ - رموز بیخودی ص ۱۱۲
- ۱۶ - رموز بیخودی ص ۱۶۲
- ۱۷ - رموز بیخودی ص ۱۶۲، ۱۶۳
- ۱۸ - اسرار خودی ص ۲۰
- ۱۹ - رموز بیخودی ص ۱۰۱
- ۲۰ - رموز بیخودی ص ۱۶۳
- ۲۱ - رموز بیخودی ص ۱۵۷
- ۲۲ - رموز بیخودی ص ۹۲، ۹۳
- ۲۳ - جاوید نامه ص ۱۹۲
- استوار و دانگسی می داند و در پی توی خلق همه چیز رنگ می بارد سفید و سیاه یکی می شود و در بین آنها ***** کند و در پی یکی در پی دیگری
- عشق و روی او بسبب گشت ۴۱۱/۱۲۱ به این شکل - ۶
- هم ز اسرار و عشق و حلقه کعبه شریف - ۶
- سایه ساز، اردوئی سرور و رخ ۵۱۱/۲۱۱ به این شکل - ۳
- و حقیقت خود را مگر دانست بخت ۳۸۱/۵۸۱ به این شکل - ۵
- ۶۶۱ به این شکل - ۲



دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

انیس شناسی در ایران میرانیس

میر انیس معجز گر مرثیه گوئی در اردو

(این گفتار به مناسبت یوم انیس در هتل شالیمار خوانده شد که برای بزرگداشت یکصد و بیست و یکمین سال وفات او از طرف "دبستان انیس و دبیر" ترتیب یافته بود و گروهی از دانشمندان در آنجا حضور داشتند.)

حضرت میر بَبَر علی انیس (۱۲۱۸ یا ۱۲۱۹ - ۱۲۹۱ ه. ق. / ۱۸۰۵ - ۱۸۷۴ م) را نمی توان معلوم کرد که از چه تاریخی ایرانیان می شناسند اما به جرأت می توان گفت که مردم ایران در شهر لکهنؤ بسیار بوده اند، مخصوصاً در همان تاریخ که شهرت انیس به اوج تعالی خود رسیده بود، و مردم مسلمان لکهنؤ به بچه های خود می گفتند که: «در اخلاق، کردار، رفتار، و گفتار باید همانند میر انیس باشند».

در شهر دهلی و لکهنؤ، مرثیه گوئی انیس را «اعجازِ سخنی» و او را معجز گر هنر مرثیه می خواندند. در همان موقع که مرثیه گوئی حضرت میر بَبَر علی انیس از فیض آباد، لکهنؤ و دهلی به سرتاسر جهان اسلام از جمله ایران رسیده بود، در ایران هم مرثیه گوئی بزرگی به فن مرثیه، درجه کمال داده بودند و اصولاً تعزیه خوانی و شبیه خوانی، زنجیرزنی و قه زنی، سینه زنی و نوحه خوانی وغیر هم در ماه های محرم و صفر به ویژه در

دهه عاشورا جزو عادات و وظایف مسلمانان شده بود، و ذوالجناح و عَلم و تکیه در ایران همانگونه بود که در لاهور و لکهنؤ دهلی بود. چنان که تکیه دولت بزرگترین مجتمع تعزیه خوانی، عزاداری، سینه زنی، مرثیه خوانی، و نوحه خوانی در تهران مشهور و معروف بود. بدین جهت می توان گفت که: ایرانیان سفر کرده به هند و سر تا سر شبه قاره (یعنی همین سر زمین پاکستان)، میر بَبر علی آنیس را می شناخته اند. خاصه آنان که با کتاب و کتاب خانه سروکار داشتند و کتاب های گوناگون را از جمله اشعار مرثیه و نوحه را چه اردو و چه فارسی می خواندند. و جسته گریخته نام آنیس را از لابلای کتاب ها و مرثیه ها بیرون کشیده و نیز از زبان های مردمان شنیده و با خود به ایران بُرده و بر سر زبان ها انداخته اند و زبانی از او یاد می کرده اند.

اما آن چه می توان گفت که به صورت کتبی و نوشتنی از آنیس یاد کرده اند، تا آنجایی که به ثبت و ضبط رسیده، مقاله ارزنده آقای امیر عباس حیدری می باشد که تحت عنوان «آنیس، بزرگترین مرثیه گوینان» در در مجله دانش، تهران، شماره ۳، سال دوم، ژانویه ۱۹۵۱م به چاپ رسیده است. این مجله ارزنده به سرپرستی آقای «دانش ایران پرست» فرزند مرحوم دانشمند خردمند و ارجمند سید فخرالدین داعی الاسلام چاپ می شد که متأسفانه اکنون دیگر چاپ نمی شود. مرحوم داعی الاسلام تقریباً مدت عمر پرثمر خود را در دربار نظام حیدرآباد دکن (هند) گذرانید و آثار ارزنده او مانند: «فرهنگ نظام» در پنج مجلد و کتاب های دیگرش در آموزش خط و فارسی و

سنسکریت و اوستا چاپ شده است. آقای دانش ایران پرست هم اکنون مالک کتابخانه دانش در تهران است. من خودم بارها از زبان آقای دانش ایران پرست، درباره انیس لکهنوی و احوال و آثارش سخنانی شنیدم و چون در مجله دانش تهران احوال و آثار او چاپ شده بود، مرا به آنجا ارجاع می داد.

در آن مجله علاوه بر بیان آثار و زندگانی انیس، اشعار مرثیه و سلام و سوز و رباعی های او نیز آمده و بعضی از آنها به زبان فارسی ترجمه شده است.

دیگر تا آنجا که من تحقیق کرده ام، مقالات کتبی و گفتارهای شفایی مرحوم دکتر سید باحیدر شهریار نقوی استاد سابق دانشگاه تهران و دانشگاه اصفهان است. وی نخستین استاد زبان اردو در دانشگاه تهران و بنیانگذار بخش اردو و پاکستانشناسی در دانشگاه اصفهان است. وی همواره با شور و شَعَف و عشق و شوق از "انیس" سخن می گفت و انیس را جزو اَدبای مرثیه گو به حساب می آورد. و باکوشش او، حضرت میر بَبَر علی انیس برسر زبان ایرانیان افتاد. آن مرحوم یک بار در کلاس درس اردو، سخنرانی مَقْصَلی درباره انیس ایراد کرد و چند شعر مرثیه را هم با تَرْتَم و آواز پاکستانی (همانند مرحوم سید ناصر جهان و آقای مظفر وارثی) خواند. یادم می آید یک بار همه دانشجویان بخش اردو و پاکستان شناسی دانشگاه تهران را به خانه اش دعوت کرد و حدود بیست نفر دانشجو در خانه اش گرد آمدیم. تاریخ این دعوت روز جمعه ماه اسفند سال ۱۳۳۶ هـ ش (۱۹۵۶م) بود یعنی ۳۴ سال پیش. مرحوم دکتر شهریار نقوی ضمن

سخنانش از مرحوم شبیر حسن جوش ملیح آبادی، جگر مراد آبادی، علامہ دکتّر محمد اقبال یاد می کرد و از مرحوم ابوالاثر حفیظ جالندھری سُرّایندہ شاہنامہ اسلام سخن می گفت. همچنین از میرزا سلامت علی دبیر و میر بَبر علی انیس، این دو شاعر معاصر یکدیگر داد سخن می داد و ابیات مرثیہ انیس را با ترنم یعنی با آواز مرثیہ خوانی بیان می کرد، و چون مرحوم شہریار نقوی خودش حنجرہ خوبی داشت، ہمہ دانشجویان کہ حدود بیست نفر بودند، بسیار تحت تأثیر قرار گرفتند، و چون از سوز و سلام چند بیت خواند باوجود اینکه همگان زبان اردو را خوب نمی فهمیدیم، اما از آہنگ حزین آن مرحوم، نوعی وجدِ حزن انگیز در ما ایجاد شد، و اینک چند بیت از آن «سلام» را کہ از مراثی انیس جلد دوم ص ۳۸۲ باز نویسی کرده ام می آورم:

مثال بدر جو حاصل هوا کمال مجھے

گھٹا گھٹا کے فلک نے کیا ہلال مجھے

کمالِ شوقِ زیارت ہے اب کی سال مجھے

کریم! ہند کی ظلمت سے اب نکال مجھے

برنگِ سبزہ بیگانہ باغِ دہر میں تھا

ترے سحابِ کرم نے کیا نہال مجھے

کریم! جو تجھے دینا ہو، بے طلب ہے بے

فقیر ہوں، پہ نہیں عادتِ سوال مجھے

یہ الفتیں بھی ہیں، دنیا میں یادگار اے مرگ!

مرا خیال تجھے، اور ترا خیال مجھے

کسی کے سامنے کیوں جا کے ہاتھ پھیلاؤں
 مرا کریم تو دیتا ہے بے سوال مجھے
 حسین (ع) کہتے تھے پُشتِ فرس سے گرتا ہوں
 مدد کا وقت ہے اے بیکسی سنبھال مجھے

دانشجویانِ کلاسِ اردو و پاکستان شناسی از جملہ این حقیر، وقتی این اشعار را شنیدیم، شوق بیشتر به مطالعهٔ اردو پیدا کردیم و برخی از دانشجویان از مرحوم شہریار نقوی می خواستند کہ از این جلسات باز ہم برقرار کنند. من کہ پس از آن جلسہٴ شعرخوانی و مرثیہ خوانی با ترنم، عاشق اردو شدم و به سوی زبان اردو بیشتر از درس های دیگر توجہ کردم و در همان روزها يك مدحيہ اردو سرودم در ۵۲ بیت کہ علاوه بر شاعران اردو زبان، نام آنیس را هم در آن آوردم، با این مطلع:

رونق اردو ببین در کشور ایران زمین
 گسترانده فرش بر قلمون به هر جانب یقین
 و این ابیات از آن قصیدہ:

باغ اردو پرورانده عندلیب زند خوان
 آری آری عندلیبش برفشانده آستین
 بلبلان خوشتوا داد سخن سر داده اند
 زانکہ باغش پُر گل است و باغبانش پاک دین
 میر آنیس آن شاعر اردو زبان مرثیہ
 کوهمی گفتی مرائی در ثنائی شاه دین

ای خوشا اردو که دارد شاعران نکته دان
 به از این شاعران نکته دان راستین

به این ترتیب اندک اندک انیس شناسی پاکستانیان و لکهنویان از طریق پاکستان به ایران رسیده و آن وقتی بود که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با همکاری وزارت امور مذهبی و وزارت فرهنگ و اطلاعات پاکستان نخستین کنگره بزرگداشت صدمین سال در گذشت انیس را در راولپندی برگزار کرد. دبستان انیس و سازمان فارسی هم در این کنگره همکاری فراوان داشتند. تاریخ برگزاری این کنگره در سال ۱۹۷۵ میلادی برابر با ۱۳۵۶ هـ. ش بود. در آن موقع وزیر امور مذهبی جناب آقای مولانا کوثر نیازی بود که خودش انیس شناسی بزرگ پاکستان و از خطبا و بلغای زبان اردو می باشند و در آن کنگره سخنانی بسیار ارزنده درباره انیس ایراد داشتند و او را تحت عنوان "شاعرانسانیت" به پاکستان و ایران و سر تا سر جهان شناسانیدند. سخنان آقای کوثر نیازی، آن قدر شیوا و جالب بود که همه روزنامه های آن روز آن را نقل کردند و به بحث و تفسیر درباره آن سخنان پرداختند و جداگانه هم چاپ شد.

آقای دکتر علی اکبر جعفری و آقای دکتر سید سبط حسن رضوی بانی دبستان انیس و دیگر دانشمندان و بزرگان ادب اردو، سخنانی ارزنده درباره انیس ایراد داشتند که بعضی از آنها در کتاب "شاعرانسانیت" تألیف آقای مولانا کوثر نیازی آمده است. این کنگره در لاهور و پیشاور و کراچی و کوئته هم برگزار گردید و این حقیر در پیشاور خطابه بی ایراد کردم

تحت عنوان "مرثیه نگاری در زبان اردو و فارسی" که بسیار مورد توجه قرار گرفت. این خطابه بعداً در کتاب فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی جلد دوم (ص ۲۰۱ تا ۲۰۳) به طبع رسید. مقاله دیگری دربارهٔ انیس در همین کتاب آمده است به عنوان "ترکیبات و استعارات و کنایات فارسی در مرثیاتی انیس" (ص ۳۵۹ - ۳۶۵).

باجرات می توان گفت از برکت وجود مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که اکنون (۲۷/۹/۱۳۷۰ هـ. ش. ۱۶/۱۲/۱۹۹۱ م) بیست و یکمین سال عمر خود را می گذراند، انیس شناسی ایرانیان کمال یافته است و در این راه، خانه های فرهنگ ایران در راولپندی و کراچی و پشاور و مولتان و کوئته و حیدرآباد (سند) و لاهور زیر نظر رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بسیار خوب همکاری داشته اند. البته راهنمایی ها و کوشش های دبستان انیس و دبیر و سازمان فارسی نیز بسیار راه گشا و رهنمون بوده است.

در سالهای اخیر، یعنی در دورهٔ انقلاب جمهوری اسلامی ایران و حکومت جمهوری اسلامی ایران، انیس شناسی ایرانیان در يك پهن دشت گسترده یی قرار گرفته است و استادانی دانشمند و محقق در این راه گام زن بوده اند از جمله آقای دکتر احمد تمیم داری استاد علوم ادبی و انسانی دانشگاه علامه طباطبایی در تهران و مدیر سابق مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مقاله یی محققانه و استادانه دربارهٔ انیس و در "یوم انیس" در سال ۱۹۹۰ م (۱۳۶۹ هـ. ش) در هتل اسلام آباد خواندند و با تفصیل بیشتر در

مجله دانش شماره ۲۳ پائیز ۱۳۶۹ هـ. ش. بچاپ رسید و همان مقاله به زبان اردو ترجمه شد و در مجله وحدت اسلامی (اسلام آباد) طبع شد. به تازگی آقای دکتر رضا شعبانی و آقای دکتر قاسم صافی نیز وارد میدان شده اند و هریکی درباره انیس داد سخن داده اند و مخصوصاً در «یوم انیس» که به مناسبت یکصد و بیست و دومین سال انیس در هتل شالیمار به تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۹۱ م. (۲۰ آذرماه ۱۳۷۰ هـ. ش.) برگزار شد، مقالاتی خواندند. این حقیر هم منظومه «انیس نامه» را سروده ام که به همین مناسبت از طرف دبستان انیس به صورت بسیار زیبایی طبع و نشر گردید. اکنون باید اینگونه بیندیشیم که انیس شناسی خود، هنری و فنی شده است که در راستای تحقیق و تتبع گام برمی دارد و اینگونه شناختی است که بزرگان تاریخ و فرهنگ و شعر و آداب و علوم انسانی و اسلامی را بیش از پیش به خود جذب و جلب می کند و روز به روز گسترش می یابد. و موجب استحکام و استواری میراث مشترک فرهنگی هر دو کشور ایران و پاکستان و جهان اسلام می گردد.

تازه منظومه ای بعنوان "انیس نامه" سروده ام که چاپ شده و در جلسه ای که دهم ماه دسامبر ۱۹۹۲ م در هتل اسلام آباد بمناسبت بزرگداشت یکصد و بیست و دومین سالگرد وفات میر انیس ترتیب می یابد، ان شاء الله توزیع خواهد شد.

* * * * *

نمونہ کلام میر انیس

پالا ہے مجھکو یا شہ دلگیر آپ نے

کی ہے ہمیشہ پیار سے تقریر آپ نے

بندھوائی ہے کمر میں یہ شمشیر آپ نے

بخشی ہے سب میں عزت و توقیر آپ نے

وقتِ مدد ہے آج بھی امداد کیجئے

بندہ سمجھ کے اب مجھے آزاد کیجئے

فرما کے یہ سمند کو ڈالا فرات میں

گریا خضر اتر گئے اب حیات میں

دریا دل ایسا کون ہذا کائنات میں

تسمہ پکڑ کے مشک بھری ایک بات میں

سیراب جب تک کہ شہ بحر و بر نہ ہوں

منظور تھا کہ ہاتھ بھی پانی سے تر نہ ہوں

مجله دانش شماره ۲۲ پائیز ۱۳۹۹ هجری قمری چاپ رسید و همان مقاله به زبان
از دو ترجمه گرمی تشنگی سے کلیجہ تھا آب آب
تڑپا رہا تھا قلب کو موجوں کا پیچ و تاب
آجائے تھے قریب جو ساغر بکف حباب
کھتا تھا منہ کو پھیر کے وہ آسماں جناب

عبّاس! ابرو میں تری فرق اٹھے گا
پانی پیا تو نام وفا ٹوب جائے گا

قطعاً تاریخ وفات میر انیس از میرزا سلامت علی دبیر
(مرثیہ نگار معروف و همعصر میر انیس)

یادگار رفتگان ہستیم و مہمانِ جہان
چند روزہ چند ہفتہ بی برادر بی انیس
آسماں بی ماہِ کامل سدرہ بی روح الامین
طورسینا بی کلیم اللہ و منبر بی انیس

جوش ملیح آبادی

انیس اعظم

عربی شعور فارسی روح سپہ راجہ ہوش حیات

عربی ذائقہ سپہ سپہ اہم ہوشیہ نا شوق

عربی زنجیر ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

عربی ذائقہ سپہ سپہ ہوشیہ سپہ سپہ

تیرے شہر جاں میں ہے آب و ہوائے کربلا
 چرخ زن تیری صدا میں ہے بکائے کربلا
 ثبت ہے تیری جبین پر ماجرائے کربلا
 نصب ہیں تیری زمیں پر خیمہ ہائے کربلا

خطبہ زینب کا زیر و بم ہے تیرے ساز میں
 شہپر جبریل جنباں ہے تری آواز میں
 اعتبارِ نعمتِ تسنیم و کوثر تجھ سے ہے
 طمطراقِ نعرۃ اللہ اکبر تجھ سے ہے
 ابرویٰ مجلس و محراب و منبر تجھ سے ہے
 زندہ ذکرِ پاکِ اولادِ پیمبر تجھ سے ہے

اے امامِ اکشورِ جادوِ بیانیِ السلام
 اے کلیمِ طورِ الفاظ و معانیِ السلام

طرسینا ہوشیارا لہر مدلیو بر القی رتیبہ پست دا
 وہ راولک زویہ رتلیو عتہ رتیبہ رابعہ رتیبہ
 وہ راب رتیبہ رتلا رتیبہ رتیبہ رتیبہ رتیبہ

شعر فارسی

- ۱- آه بوسنی
 - ۲- قصیده
 - ۳- ورود مسعود
 - ۴- غزل
 - ۵- ایران بهشت است
 - ۶- غزل
 - ۷- غزل
 - ۸- غزل
 - ۹- راہِ تمنا
- سید محمد اکرم "اکرام"
 حسین رزمجو
 سید فیضی
 فضل حق
 سیف الرحمن سیفی
 دکتر خیال امروہوی
 انور مسعود
 ارشاد شاکر اعوان
 رزمی صدیقی کلیات صفحہ ۲۴۳

شعر اردو

- ۱- حسین (ع) سرچشمہ نمود
 - ۲- سلامیہ غزل
- سید سلمان رضوی
 رئیس احمدی



سید محمد اکرم "اکرام"

لاهور

"آه بوسنی"

آه از دست مردم وحشی ملت‌ی رابساط برهم شد
هر طرف خون و آتش و دود است جنت بوسنی جهنم شد

ای اروپائیان با فرهنگ ای که درس تمدن آموزید
به چه معنی است این جهان سازی؟ شهرها را به کینه می سوزید

بی گنه می کشید طفلان را رحم بر مادران نمی آرید
مگر ای سرب‌های وحشیگر پدر و مادری نمی دارید؟

دختران و زنان بی کس را می شکافید سینه‌ها از تیر
این جوانمردی شما باشد که به آدم کشی شدید دلیر؟

هدف ظلم و جور می سازید کودکان و زنان و پیران را
این چه اخلاق و این چه آیین است تیر باران کنید اسیران را

سرسگ‌های خویش می بوسید گریه‌ها را چو جان کشید به بر
مردم بی گناه را لیکن می شکافید سینه با خنجر

ای کشیشان معرفت آموز ای کلیسائیان خوش گفتار
از چه ساکت شدید بر این ظلم؟ از چه بستید لب بر این کشتار؟

مردم بوسنی مسلمانند قتل آنها شما روا دارید
ظلم در دیتان روا نبود لیک در حق ما روا دارید

بعد ازین قتل بی دریغ بشر دم ز دلداری بشر مزیند
 هر کسی کینه شما را دید حرف همزیستی دگر مزیند

ملل متحد که می باشد پاسدار حقوق انسانی
 وحشیان را رها گذاشته است مگر اینش بود جهانبانی؟

مردم بوسنی چو اهل کویت نفت می داشتند اگر به وطن
 زورمندان غرب در یک دم می رسیدند بر سر دشمن

لیک در زندگی چو آن ها را ثروتی نیست و وسائل نیست
 از برای نجات آن ملت هیچ قومی به دهر مانل نیست

مومنان را متاع عزت و جان کافران همچو گرگ ها بردند
 شیر مردان رزمجوی غیور مگر این لحظه در جهان مردند؟

ای دلبران پاک پاکستان ای جوانان کشور ایران
 از چه با تیغ بر نمی خیزید؟ تیغ زن های خطه افغان!

ترکمان های سخت کوش جسور! ترک های شجاع رزم آور!
 از پی انتقام بر خیزید ای عرب های آتشین سنگر

همه بهر خدا بلند شوید سرکشان را به تیغ رام کنید
 تافساد از جهان تمام شود

بنی آدم به شرق و غرب ، بهم پدر و مادر و پسر باشند
 همه را احترام باید کرد همه اعضای یک دگر باشند

۱۳ نوامبر ۱۹۹۲م



دکتر حسین رزمجو

مشهد

(قصیده ذیل نیز - به هنگام بازگشت از لاهور به تهران - جمله ۷۱/۴/۵ سروده شده است)

قصیده

خداوندانگهدار از زوالش (۱)
 بجو فضل و ادب ز ارباب حالش
 ز مردان حق نیکو خصالش
 شنو از مردم صاحب کمالش
 خزانش چون بهار بی زوالش
 روان انهار با آب ز لالش
 بود در دختران با جمالش
 پتزد مرغ دل با شاهبالش
 بزرگانی چوهجویری مثالش
 ز ذوق و علم و فکر بی همالش
 پرد در آسما نهای کمالش
 ز درد عشق و هم هجر و وصالش
 شوم مستغرق جاه و جلالش
 رها یا بم ز دنیا و کلالش
 که نبود حاصلیتان جز ملالش
 بشد بیدار مشرق، از صلاش
 همه آکنده از فهم و کمالش
 ز وصف نزهت و لطف و جمالش

خوشا لاهور و وضع بی مثالش
 بیابا ما به این شهر دل انگیز
 جوانمردی و حریت بیاموز
 نوای دلکش شعر دری را
 هوایش گرم و بستا نهاش پرگل
 به "شالیمار" (۲) او مانند فردوس
 تو گویی حسن و خوبی و ملاحمت
 به یاد گلرخان سبزه گونش
 به خاک پاک لاهورند مدفون
 چو یاد آرم ز اقبال سخنور
 روانم همچو شاهینی قوی بال
 ز دیوان بلند و شعر نغزش
 بگیرم اوج و در دریای معنی
 به اسرار خودی آن یگانه
 همی گوید: "که تاکی خفته باشید
 بدین اندیشه ناب همایون
 دگر آثار او گنج معانی است
 چه گویم در مدیح شهر لاهور

بود این سرزمین مینوی خوی مصون ز آفات دهر و هم و بالش
ز بعد اصفهان و شام و بغداد ندیدم در جهان چونان، مثالش

۱- مأخوذ است از حافظ و اقتضایی بر غزل معروف اوست با مطلع:

خوشا شیراز و وضع بی مثالش خداوندانگهدار از زوالش

۲- نام باغی است در لاهور

غزل

دا مدها آلتی زانکه نهالمه مری
سافر بنام تو خندانم که در این راه
حال شکست منم و اولی و بالی و
ما را ز فکر و اندیشه آلتی زانکه
پرو در گیاره موی کل را خبر کند
ای موجد نسیم تو در مینوی لک
لیک از جنای مقلدین و اولی
ل زانکه کس تباه نیست زانکه
دا مدها آلتی مدها آلتی مدها
دا مدها آلتی مدها آلتی مدها
دا مدها آلتی مدها آلتی مدها
دا مدها آلتی مدها آلتی مدها
دا مدها آلتی مدها آلتی مدها
دا مدها آلتی مدها آلتی مدها
دا مدها آلتی مدها آلتی مدها

سید فیضی

اسلام آباد

ورود مسعود

رئیس جمهوری اسلامی ایران

عزت مآب آقای رفسنجانی

قصیده

ای به مهمانی ما از سرِ ناز آمده ای
 دل و جان باد فدایت که فراز آمده ای
 مثل گلدسته بهم بسته چو پاک و ایران
 تو درین ملک ازان جلوه طراز آمده ای
 مانمو یافته هستیم به بستان وفا
 زان سبب نزد وفا کیش بناز آمده ای
 یک دلی نعره بلب، لحن محبت بزبان
 جان فدای تو عجب زمزمه ساز آمده ای
 عزت افزوده ای تو دولت پاکستان را
 چون ننازیم که همسایه نواز آمده ای
 از خیال تو بدل انجمنی ساخته ایم
 صورت راز بخلوتگه راز آمده ای
 ای خوشا ساعت و فرخنده ترین آن روزی
 که درین حلقه ارباب نیاز آمده ای
 چون نخندد گل اخلاص و محبت "فیضی"
 علم دوستی را کرده فراز آمده ای

فضل حق
اسلام آباد



غزل

ساغر بنام شوخی جانان کشیده ایم خط بر حساب گردش دوران کشیده ایم
 حال شگفت صبح وطن را میسر ما رنجش مثال شام غربیان کشیده ایم
 ما را زمکر و اعطی کم ظرف بیم نیست باده ز دست ساقی و فاران کشیده ایم
 پروردگار موسم گل را خبر کنید عمری شدست بار گریبان کشیده ایم
 ای موجه نسیم به یثرب روی اگر از ما بگو که تلخی و حرمان کشیده ایم
 لیک از جفای مکتب و ملا پناه نیست یک عمر غم ز قاری و نادان کشیده ایم

بخشش بخواه از شه کون و مکان که ما

بردار مرگ فرق شهیدان کشیده ایم

(سوی حرم - ص ۲۳)



سیف الرحمن سیفی
استاد دانشکده زمیندار-گجرات

ایران بهشت است

ایران که بر روی جهان ملک حسین است
فردوس زمین است
هر قریه و هر شهر پر از زهره جلالان
بک دشت غزالان
مردان خرد مند پر از فهم و فراست
تصویر نفاست
خوش فکر، خوش انداز همه خوش گل و خوش پوش
باهمت و ذی هوش
هر جدت آن مظهر تهذیب قدیم است
وی ملک عظیم است
وی مملکت سطوت کیخسرو و دارا
دل محو نظاره
در زوروری شهرتش از رستم و سهراب
چون نیر و مهتاب
شه نامه که در بزم ادب مثل عروس است
فردوسی طوس است

وی رومی استادِ حق آگاه ز ایشمان

سرچشمه عرفان

وی سعدی شیرازی بستان و گلستان

دانشور ایران

وی تاجور ملک سخن حافظ شیراز

یک مرغ خوش آواز

وی خاک که شاداب ز پُر آبی جیحون

گل پوش و سمن گون

من گرچه بخود کشور ایران ندیدم

از خلق شنیدم

من طوطی ای در گلشن اقبال و غنیمت

پسرورده حسرت

خواهم ، بروم جانب او با سرو چشم

با عزم صمیم

بینم بخودم رونق و سر سبزی ایران

نیشاپور و کرمان

خوش ذوقی و خوش بختی و خوشحالی تهران
 شیراز زر افشان
 آرام گهه اهل خدا مشهد اقدس
 گرمین نتوانم بشوم عازم ایران
 ناچار به حرمان
 خاکم بشود راهی آن ملک گل و برگ
 ای کاش پس مرگ
 حق است اگر خاک تنم راحتی یابد
 تا حشر بخوابد
 آن حرف صداقت که بر آفاق نوشت است
 ایران بهشت است
 چه نامی که در بزم ادب مثل عروس است
 فردوسی طوس است

دکتر خیال امروہوی

دانشکده دولتی لیہ

غزل

ہرچہ از غیبت در آمد من همان برداشتم
پا بہ گل بودم و لیکن آسمان برداشتم
زہرها خوردم کہ در دنیا جز این یغما نبود
سالها چون بردگان جور شہان برداشتم
چون بہ دور لامکان کالای بی ارزش رسید
من برای خورشتن قید زمان برداشتم
زحمت افتادگان در حیرتم کاری نکرد
من خودم از دست این دنیا زبان برداشتم
گل بہ شبم گفت ما اینجا ہمیشہ نیستیم
صحبتش را درک کردم مغز آن برداشتم
دیر و کعبہ را بہم دانستہ ام در زندگی
فکرہای عہد بوقی از جہان برداشتم
در میان شب عجب انگیزہ ہا وارد شدند
بہر ترقیمش قلم پیش از اذان برداشتم

۸ ژانویہ ۱۹۹۰ م

انور مسعود

غزل

پاره پاره شد چرا دامنِ جان از من میپرس
 نیستم خیاطِ گم شوایِ فلان از من میپرس
 من نمی دانم چرا شد ریش کمتر از سبیل
 این جهان تست ای ربّ جهان از من میپرس
 گسترانیده است خاکستر به صحنِ خانه ها
 از هوایِ دانشِ عصرِ روان از من میپرس
 خامه خود را مبینِ ماشینِ خود را درنگر
 شاعرا احوالِ شعرِ شاعران از من میپرس
 این "ضمیر" بی نوا "این انور بیحال و مست
 این چنین ها را فلان ابنِ فلان از من میپرس

(استفاد از غزل اردوی آقای ضمیر جعفری)

۱- ضمیر جعفری شاعر معروف پاکستان

ارشاد شاکر اعوان

استاد دانشکده دولتی ایبٹ آباد

غزل

لطفی که درد داد و دلم را دوا نکرد
دردا که لطف کرد و تبسم سوا نکرد
خوش منزلی که مرغ دلم آشیانه ساخت
خوش منظری که یار بمن ناروا نکرد
بسا من حدیث اهل جفا را مگو، مگو
از من مپرس اهل وفا تا چها نکرد
چون سر خوشم به هجر که اصل شمردمش
چون بی خودم به وصل که هجران جدا نکرد
شاکر حدیث طولِ امل را نگاه دار
بیا وه مگو که یار چنین کردیا نکرد



رزمی صدیقی

غزل

روز و شب راهِ تمنّا می روم
 بی لحاظِ زشت و زیبا می روم
 کاروانِ عصرِ من، بس سست گام
 راه دشتِ فکرِ تنها می روم
 گودِ داغِ اے و قارِ عاشقی!
 بهرِ اظهارِ تمنّا می روم
 بر من کیجِ رُو، سراغِ راهِ گم
 خود گمان دارم که زیبا می روم
 ای رفیقِ بندیِ مفرور! باش!!
 خسته ام، زنجیرِ درِ پا می روم
 از سرم شد دردِ سودانیِ علاج
 از دَرَتِ ای رشکِ عیسا می روم
 رفتنم خواهی - خودم داری اسیر
 تو مرا بگزار - حالا می روم
 دامنِ ای رزمی گشده آن رشکِ گل
 بی خبر از خارِ صحرا می روم

(۱۹۴۴م)



رئیس احمد

اسلام آباد

سلامیہ غزل *

سینہ میں کربلاے سخن کی جو پیاس ہے
دریائے فکر و شہر معانی اداس ہے
موسم کی ہر جھلک میں ہے تلوار کا گماں
شائد اسی لیے یہ چمن مجھ کو راس ہے
اب وقت صبح سبزہ صحرا کی ہر مرہ
احل نظر کے واسطے خنجر اساس ہے
اس کربلا میں لہجہ شبیر کی قسم
بس تیغ سخن سے ہی وابستہ آس ہے
جوئے انیس و غالب و سودا و میر سے
مجھ تشنہ سخن کی زبان میں مٹھاس ہے
ہے خرمن انیس کا احمد بھی خوشہ چین
یاروں کو حسن ظن کہ ادب ناشناس ہے

* - سلامیہ غزل شعرست کہ در آن یاد شہیدان کربلا منعکس باشد.

سید حسن سلمان رضوی
اسلام آباد

حسینؑ سرچشمہؑ مو

حسینؑ سرچشمہؑ مو ہے، حسینؑ تحریک حریت ہے
حسینؑ انسان کی آبرو ہے، حسینؑ جینے کی کیفیت ہے
حسینؑ انصاف کا محافظ، حسینؑ عظمت کا پاسبان ہے
حسینؑ تخلیق کی شرافت، حسینؑ خالق کا راز داں ہے
حسینؑ انسانیت کا محسن، حسینؑ احساس کا حشم ہے
حسینؑ صبر و رضا کا خالق، حسینؑ پروردگار غم ہے
حسینؑ معراج آدمیت، حسینؑ توقیر زندگی ہے
حسینؑ مسجود زہد و تقویٰ، حسینؑ خلاق بندگی ہے
حسینؑ عزم جواں سراپا، حسینؑ کوہ وقار و جرات
حسینؑ حمی علی کا نعرہ، حسینؑ اک بے پناہ طاقت
حسینؑ بے باک حق نما ہے
حسینؑ آزاد رہ نما ہے

معرفی کتاب

اسم کتاب: اقبال شناسی
نویسنده: احسان شادروان
ناشر: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، میدان فلسطین
تهران (ایران)
تیراژ: پنج هزار نسخه
چاپ اول: ۱۳۷۱ ه. ش / ۱۹۹۲ م.
صفحه ها: ۲۷۶ باضافه ۲۲۴ صفحه عکسهای علامه اقبال (رح)

کتاب مورد بحث در قطع - $9(1/2) \times 6(1/2)$ س م روی کاغذ
اعلا بچاپ افست نفیس آراسته شد و اقبال شناس نامی ایران استاد فقید
سید محمد محیط طباطبائی رحمه الله علیه برآن مقدمه ای نگاشته اند.
استاد موصوف که روایت اقبال شناسی در داخل ایران با قلم توانای وی گویا
بمحض در گذشت اقبال روز ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ م پایه گزاری گردیده، در
مقدمه خود به معرفی شاعر نامور حرف زده که "اقبال کسی است که بعد از
غروب ستاره سخن، در هند، خداوند به قدرت خود او را برانگیخت تا دولت
شعر فارسی دری را بعد از پنجاه سال سکوت و فتور و هبوط تجدید کند"
(صفحه ۱). نقش کتاب آقای حسن شادروان چهار سال پیش بسته شد و
اینگذ نوبت چاپ آن رسیده است کتاب در دو بخش و ۱۸ فصل منظم گردید.
بخش اول هفت فصل دارد و فصل دوم یازده - صرف نظر از تسامحات و
زلاتی چند، کتاب موضوع خود را بنحو احسن احاطه می نماید و مؤلف در

مورد اقبال بعضی از عناوین تازه و بکر را ارائه داده است مثلاً:
 فصل پنجم از بخش اول، پیرامون ویژگیهای لغوی اصطلاحی، نمادها و
 سمبلهای شعری، صور خیال، و ابداع تراکیب و مضامین تازه اقبال.
 فصل هفتم ایضاً رفع اتهام وحدت وجودی از علامه اقبال بوسیله ترجمه بخش
 کتاب محمد اقبال سیرته و فلسفه و شعره، مؤلفه استاد عبدالوهاب عزّام
 مصری بقلم دکتر محمد غفرانی.

فصل سوم بخش دوم. اقبال و انقلابات اسلامی (تجدید حیات مسلمین)
 فصل پنجم ایضاً اقبال و تعهد در شعر
 فصل هفتم ایضاً اقبال شاهد و شهید

فصل نهم ایضاً آیات و روایات در دیوان اقبال

فصل دهم ایضاً نکات تاریخی در دیوان اقبال

آقای حسن شادروان در لابلاي مطالب مختلف مقام شامخ شعر و نحوه
 ابلاغ اقبال را به نیکویی مبرهن ساخته است مثلاً جمله های زیر چه قدر ملموی
 معانی و حقیقت آگین می باشند.

اقبال افزون بر اشعار فارسی و اردو بیش از هزارها بیت شعر در قالب

مثنوی و رباعی و غزل سروده که شمار بسیاری از آنها از شاهکارهای بی

مانند ادب فارسی است و گوهر و اعتبار اندیشه بشریت است. او برای سرودن

غزلهایش دست کم از ۱۰ وزن سود جست و باید کلیات دیوان او را مجمع

الحکم و نسخه شفای بیماران غرب زده نامید. (صفحه ۱۸)

لاله، جنگ، سپهر، شور و قلقل، انقلاب، تاب و تب، مهر، موج

و ناله که.....

چون مرا صبح ازل حق آفرید ناله در ابریشم عودم تنید
 همه این نمادها و سمبل ها، حکایت ازپویائی و تحرک تسلسل حیات و
 انقلاب دائمی می کند که شاعر به خواننده خود القامی نماید و راز و رموز
 زندگی نیز همین قوچ حیات است نه سکون - آن دریایی که موج ندارد مردابی
 است لجن و با تلاقی است عفن که جز کلاغ های مردابی در حول و حوش آن
 نمی پرند - علامه اقبال بما با این سمبل های قوی درس شاهی می دهد و
 می گوید:

به پرواز آ و شاهینی بیاموز تلاش دانه در خاشاک تاکی

(صفحه ۷۲)

اقبال شناسی آخرین کتابی است جامع بفارسی که در سال
 (۱۳۷۱ هـ. ش / ۱۹۹۲ م) با حلیه چاپ آراسته شده است. این کتاب هنر و
 اندیشه علامه اقبال را تا حد زیاد احاطه می نماید. کسانی که نخستین بار
 با اقبال آشنائی پیدا می کنند، برای آنان هم مطالعه و بررسی این کتاب مفید
 خواهد افتاد. ذوق نفیس و تگرش عمیق نویسنده واقعاً ستودنی است در این
 مورد فصل یازدهم بخش دوم کتاب بعنوان شرح تعبیرات لغات عرفانی اقبال
 خواندنی است نویسنده شطحیات و دعاوی صوفیا را بعنوان رمز و سمبل قبول
 دارد ولی اقبال را "مظهر عرفان اسلامی"، قرار می دهد که تصوف اسلامی را
 بصورت زیر معرفی نموده است:

فقر قرآن، احتساب هست و بود نی رباب و مستی و رقص و سرود
 فقر مومن چیست؟ تسخیر جهات بنده از تأثیر آن مولا صفات
 فقر کافر خلوت دشت و در است فقر مومن کمرزه بحر و بر است
 زندگی آن را سکون غار و کوه زندگی این را ز مرگ باشکوه
 (صفحه ۲۶۶)

آقای سردار علی جعفری هندی کتاب اردوی خود را بمناسبت موضوع
 "اقبال شناسی" موسوم ساخته و اسم کتاب فارسی استاد فقید سید غلام رضا
 سعیدی هم اقبال شناسی است لذا بهتر بود که کتاب آقای حسن شادروان اسمی
 دیگر می داشت. نویسنده این کتاب اشعار اقبال را از مثنویهای مختلف
 شاعر یکجا نموده فقط بارجاع شعر آخر اکتفا می نماید. پیداست که باین
 طریق پژوهندگان منبع ابیات دوچار اشکال خواهند گردید. غلطهایی زیاد هم
 در متن اشعار مشهود است.

بعضی از زلات و لغزشهای مطالب جهت التماس اصلاح در چاپ بعدی
 در زیر ارائه می گردد.

۱- فرزند علامه اقبال دکتر جاوید اقبال رئیس هیأت امنای اکادمی اقبال است
 نه مؤسس آن - اکادمی اقبال را در سال ۱۹۶۰م دولت پاکستان تأسیس نموده
 است (صفحه ۲۱، حاشیه).

۲- کتاب گفتار سید محمد اشرف جهانگیر سمنانی لطائف اشرفیه است.
 "جهانگیری و لطائف الاشراف"، تسامحه است (۴۳)

۳- تاریخ تولد اقبال ۹ نوامبر ۱۸۷۷م است و نه ۱۸۷۶م (صفحه ۱۹۸)

۴- نویسنده کتاب و دیگر شعرای فارسی (صفحه ۲۷۱ سطر ۹، ۱۰) این مبصر است و نه شخصیتی مزبور در صحیفه اشاره شده.

۵- مصرع بیت مثنوی اسرار خودی اقبال است: مرقد او پیر سنجر را حرم سنجر، در واقع استنساخ بد کتاب است از سجز (س ج ز) که همان سجستان یا سیستان می باشد و گمان نمی کنم که در سیستان قصبه ای موسوم به سنجر (س ن ج ر) باشد طبق حاشیه صفحه ۲۳۲.

صرف نظر از تذکرهاى فوق ناچیز، اقبال شناسی آقای حسن شادروان تألیف ارزشمند است و علاقمندان باید از آن استفاده شایانی بنمایند، آغاز و انجام این کتاب نکات یقین افزا دارد و حسن ختام آن باین ابیات علامه اقبال است:

دلبری بی قاهری جادو گری است دلبری با قاهری پیغمبری است
عاشقی؟ توحید را بر دل زدن و انگهی خود را به هر مشکل زدن
(مبصر: دکتر محمد ریاض، اسلام آباد)

معرفی کتاب

رسالہ تحقیق پر ایک نظر

جامعہ سندھ کے شعبہ اردو میں تحقیق کی روایت کی ابتدا اس کے قیام اور اس کی استواری میں استاذی سابق پروفیسر ڈاکٹر غلام مصطفیٰ خان صاحب و حال پروفیسر امیر یطس کے علم و فضل اور تحقیق دوستی کو بڑا دخل ہے۔ ان کے دور میں ایم اے اور پی ایچ ڈی کے مقالوں کی جو روایت قائم ہوئی تھی وہ ان کے بعد پروفیسر ڈاکٹر نجم الاسلام صاحب موجودہ صدر شعبہ نے بھی برقرار رکھی ہے۔ پہلے شعبہ کے رسالے ”صریر غامہ“ نے ایک معیار قائم کیا تھا مگر اب پروفیسر نجم الاسلام صاحب کی رہنمائی میں تحقیق کے نام سے جو رسالہ شائع ہوتا ہے اس نے بہت جلد سنجیدہ تحقیقی رسائل میں اپنا مقام بنا لیا ہے۔ اب تک اس رسالے کی پانچ جلدیں شائع ہوئی ہیں اور یہ رسالہ اپنے معیار کو برقرار رکھتے ہوئے برابر ترقی کر رہا ہے۔

پہلے رسالے ہی سے اس مجلے نے اپنے اغراض و مقاصد کا تعین کر لیا تھا اور اس کے لئے جو راہ متعین کر دی گئی تھی اس پر بڑے اعتماد سے آگے بڑھ رہا ہے۔ اس شمارے میں زیادہ مضامین تحقیق کے اصول و ضوابط سے متعلق ہیں جو اس صورت میں اب تک یکجانہ تھے۔ عرصہ ہوا متن تنقید کے بارے میں ایک مختصر کتاب

ہندوستان سے شائع ہوئی تھی اور دانشکدوں میں تحقیق کے لئے جو اصول مقرر ہیں وہ یکجا ہون نہیں کئے گئے تھے۔ تحقیق کے پہلے شمارے میں اس موضوع پر ڈاکٹر غلام مصطفیٰ خان صاحب اور سید جمیل احمد رضوی کا ایک ایک اور ڈاکٹر نجم الاسلام صاحب کے دو مقالے شائع ہوئے ہیں۔ ڈاکٹر غلام مصطفیٰ خان صاحب کا ایک مقالہ اسلامی تصوف اور مثنوی مولانا روم اور ڈاکٹر سعید نسیم کا مضمون خاص طور پر قابل مطالعہ ہیں۔

اس شمارے کے تحقیق کی ایک منفرد اور اچھی روایت کی ابتدا ہوئی ہے اور اردو رسائل کے کام کا جائزہ، رسالہ کے پاکستانی دور پر مسز رابعہ اقبال کا مطالعہ اس سلسلے کی پہلی کڑی ہے یہ کہنا غلط نہ ہو گا کہ تحقیق سے دلچسپی رکھنے والوں کے لئے اس رسالے کے سارے مضامین ہی مفید اور دلچسپ ہیں۔ رسالہ ٹائپ میں طبع ہوا ہے۔ اسکی ضخامت ۲۳۰ صفحات پر مشتمل ہے اور قیمت چالیس روپے۔

تحقیق کے دوسرے شمارے میں بھی مسائل تحقیق کے عنوان سے چار مقالے ہیں جو ڈاکٹر سید عطا الرحیم عبدالحق اور فہمیدہ شیخ کے لکھے ہوئے ہیں ان میں ڈاکٹر عبد الستار صدیقی صاحب کا مقالہ بعنوان ”اردو تحقیق: چند تصریحات“ خاصے کی چیز ہے۔ ڈاکٹر صاحب کو تحقیق کی دنیا میں جو اہمیت حاصل ہے اس سے کون واقف نہیں ہے۔ ان کا مقالہ مسائل تحقیق کے عنوان کے تحت بڑی اہمیت کا حامل ہے اور تحقیق کا وہ معیار پیش کرتا ہے جو انہی سے مخصوص ہے۔ ڈاکٹر سعید نسیم نے لسانیات کا ایک اور دلچسپ موضوع منتخب کیا ہے اور اردو زبان میں ”طرفی میں“ کے استعمال کا مطالعہ کیا ہے جو خاص محنت سے مرتب کیا گیا ہے عملی تنقید میں مسز رابعہ اقبال کا مضمون ”اردو تحقیق اور خواتین“ اور رام بابو سکسینہ کی تاریخ ادب اردو کا تنقیدی مطالعہ قابل مطالعہ ہیں۔

اردو کے مشہور رسائل پر برسی کا جو سلسلہ تحقیق کے پہلے شمارے میں شروع کیا گیا تھا اسے دوسرے شمارے میں وسیع اور عمیق انداز میں قائم رکھا گیا ہے اس بار ”معارف اور غالبیات“ کے عنوان سے رسالہ معارف میں شائع ہونے والے ان مضامین کا جائزہ لیا گیا ہے جو غالب سے متعلق وقتاً فوقتاً شائع ہوتے رہے ہیں۔ یہ مفید مقالہ عتیق احمد جیلانی نے بڑی محنت سے مرتب کیا ہے۔ اس شمارے میں خاصے کی چیز ڈاکٹر نجم الاسلام صاحب کا مضمون ”بیاض مقیم“ ہے جس کا سراغ انہیں جامعہ سندھ کے ذخیرہ مخطوطات میں ملا ہے۔ یہ ایک ضخیم بیاض ہے جو کہ مختلف زبانوں میں ایک سے زیادہ آدمیوں کی تحویل میں رہی ہے اور اس میں اضافہ ہوتا رہا ہے۔ یہ بیاض مشہور عالم مولانا عبدالعزیز میمنی کے ذخیرے میں پائی گئی ہے۔ ایک بار ان کے ہاں سے غائب بھی ہو گئی تھی پھر اتفاق سے دستیاب ہو گئی۔ مولانا میمنی مرحوم نے یہ قید صفحات اس کی ایک فہرست بھی مرتب کی تھی، جس کے کچھ مندرجات یہ ہیں:-

”الہامیہ مولانا طغرا، تعداد النوادر (من کلام ملا طغرائے مشہدی) سلمان ساوجی، نامہ شاہ جہان بنام شاہ صفی، امیر خسرو نعت حروف مفصلہ، اوحدی در مذمت زنان، ہشت بہشت، من نزهت الارواح، ساقی نامہ ظہوری، شعر فخر رازی، رباعیات ابو سعید ابوالخیر، مکالمہ جواب از قرآن، از عجائب المواقات، در احکام النجوم، من کلام علی، احوالی شیرازی اشعار گنجفد، تاریخ فوت عالم گیر و شاہ عالم، عبید زاکانی، وقائع نعمت خان عالی، محاکمہ منیر در بیان قدسی و شیدا، وصف شہر حا، جہان آشوب یکتا، حکمائے یونان، رد العجز علی صدر و لف و نشر، دیباچہ منشآت ایمل، لطائف النظرافت فخر الدین علی بن حسین واعظ وغیرہ“۔

تحقیق کا تیسرا شمارہ ان اغراض و مقاصد کو آگے بڑھاتا ہے جو اس کے اجرا کا سبب ہیں۔ پہلے شمارے میں عظیم محقق عبدالستار صدیقی مرحوم کا ایک مقالہ تحقیق کے اصول سے متعلق اشاعت کے لئے منتخب کیا گیا تھا، اس شمارے میں حافظ محمود شیرانی مرحوم کا مقالہ بہ عنوان ”شہادت کلام“ شامل کیا گیا ہے، جو ایک مستحسن اقدام ہے۔

مخطوطات کی نشاندہی کے سلسلے میں راشد برہانپوری مرحوم کی مرتبہ فہرست محمد شفیع بروہی کی نظر ثانی کے بعد پیش کی گئی ہے۔ راشد برہانپوری ایک معروف محقق تھے جنہوں نے سندھ میں مخطوطات کے سلسلے میں نمایاں خدمات انجام دی ہیں۔ ڈاکٹر نجم الاسلام صاحب نے نئے مخطوطات کا کھوج لگانے کے سلسلے میں جو کام جاری کیا ہے اس کے نتائج اس شمارے میں ان کے دو مضامین کی صورت میں ظاہر ہوئے ہیں۔ (کلیات شائق اور قدیم اردو کے چند نوادر ہیں)۔ اس مضمون میں بارہویں صدی ہجری کے آغاز کی ولایتی اردو کے متعلق دلچسپ معلومات فراہم کی گئی ہیں۔ مضمون کے لئے دوسرے مخطوطے خواجہ بندہ نواز گیسو دراز کا منظوم نسخہ ریختہ جات ہیں۔ مرزا سلیم بیگ صاحب نے اس سے قبل رام بابو سکسینڈ کی تاریخ ادب پر تنقیدی مضمون شائع کیا تھا، اس سلسلے کو آگے بڑھانے کے لئے اس شمارے میں اس پر جو تحقیقی کام ڈاکٹر نجم الاسلام نے کیا ہے اس میں تحقیق کا حق ادا کیا گیا ہے۔ ان کی تحقیق کی خصوصیت یہ ہے کہ نئی دریافتوں کے ضمن میں بعض ایسی ضروری معلومات بھی فراہم کر جاتے ہیں جن کا تنقید سے براہ راست تعلق نہیں ہوتا۔ اس طرح وہ موضوع تحقیق میں کوئی گنجائش باقی نہیں چھوڑتے۔ اس بیاض کے چار صفحات کی فوٹو کاپی بھی پیش کر دی گئی ہے۔ یہ مضمون رسالے کے ۷۵ صفحات پر پھیلا ہوا ہے اور بیاض جو معلومات فراہم کرتی ہے اسی میں فاضل مقالہ محار نے بہت زیادہ اور قابل قدر اضافہ کیا ہے۔ یہ شمارہ ۳۹۴ صفحات پر محیط ہے اور اس کی قیمت ۵۰ روپے ہے۔

میں خالد حسین قادری مرحوم کی داستان تاریخ اردو کی تینوں اشاعتوں پر ایک تقابلی تنقیدی جائزہ شائع کیا ہے جو بڑی محنت سے مرتب کیا گیا ہے اور قابل مطالعہ ہے دوسرے مضامین میں ڈاکٹر غلام مصطفیٰ خان صاحب کا مضمون ”کلام خسرو میں مقامی رنگ“ و ”رسمیات تحقیق“ اور ساعی شیروانی کی بحر طویل ”ڈاکٹر شمس الدین صدیقی اور محیط طباطبائی کے قلم سے ہے اور اپنے اپنے موضوع پر قابل مطالعہ مضامین ہیں۔ عتیق احمد جیلانی صاحب رسالہ معارف سے متعلق اقبالیات پر اپنا تحقیقی کام اس شمارے میں بھی جاری رکھا ہے اور اس مرتبہ ”معارف اور اقبالیات“ کے موضوع پر نیا مواد پیش کیا ہے۔ اس سلسلے میں آئندہ اس موضوع پر کام کرنے والوں کے لئے اچھی معلومات جمع کر دی گئی ہیں۔ رسالے کے اس شمارے کی قیمت ساڑھے روپے ہے۔

تحقیق کا چوتھا شمارہ اس اعتبار سے ایک خاص اشاعت ہے کہ اس کا ایک حصہ استاذی ڈاکٹر غلام مصطفیٰ خان صاحب کی ادبی خدمات کے لئے مخصوص کیا گیا ہے۔ یہ ایک بہت اچھی روایت ہے جو جامعہ سندھ کے شعبہ اردو سے شروع ہوتی ہے کہ اہل علم و کمال اور محققین ادب کے علمی کمالات اور ان کی خدمات کا اعتراف ان کی زندگی میں اس طرح کیا جائے کہ وہ تحریری صورت میں محفوظ رہ سکے اس کے لئے ڈاکٹر نجم الاسلام صدر شعبہ اردو مدیر جریدہ تحقیق خاص طور پر قابل مبارکباد ہیں۔

ڈاکٹر غلام مصطفیٰ خان صاحب سے متعلق جو گوشہ اس جریدے میں مختص کیا گیا ہے اس کو گوشہ تہنیت کا عنوان دیا گیا ہے اور اس میں سب سے پہلا مضمون عفت بانو کا ہے جس میں جناب استاد کے حالات زندگی مختصر آبیان ہوئے ہیں۔ ڈاکٹر صاحب موصوف کے متعلق ڈاکٹر سید رفیع الدین اشفاق کا مضمون بھی اہمیت کا حامل ہے۔ اس مضمون کے بعد ڈاکٹر صاحب کے نام مشاہیر کے خطوط ہیں جن میں حبیب الرحمان خاں شیروانی، سید سلیمان ندوی، قاری ضیالہ دین احمد، ڈاکٹر مولوی محمد شفیع،

محمود شیرانی، مولانا ضیاء بدایونی وغیرہ شامل ہیں، ڈاکٹر جمیل جالبی صاحب کی تاریخ ادب اردو سے متعلق ایک مقالہ ہے جو ڈاکٹر صاحب ہی کے خوبصورت خط میں ہے ایک اور عکس تحریر اسٹڈیز ان لٹریچر کا دیباچہ ہے جو حضرت موصوف کے انگریزی خط کا نمونہ ہے۔

ڈاکٹر صاحب سے متعلق جو مقالات لکھے گئے ہیں ان میں آپ کے علمی کارناموں کا جائزہ لیا گیا ہے۔ ان کے مقالہ تحقیقی پر جو پی ایچ ڈی کے لئے لکھا گیا تھا ڈاکٹر نجم الاسلام صاحب کا سیر حاصل مضمون پڑھنے کے قابل ہے البتہ اس سلسلے میں یہ عرض کر دینا بیجا نہ ہو گا کہ ڈاکٹر صاحب موصوف نے اس مقالے کے لئے استنا و سمیع مطالعہ کیا تھا کہ اس کے بعد انگریزی میں ایک کتاب بہرام شاہ کے بارے میں شائع کی اور حسن غزنوی کے عہد میں تحریر ہوئیں جو ان کی تازہ شائع شدہ کتاب ”چند فارسی شعرا“ میں شامل ہیں اور تحقیقی کام کرنے والوں کی رہنمائی کے لئے بیشک بیش بہا سرمایہ ہیں۔ ان شعرا میں حکیم ازرقی، عثمان مختاری اور عمادی غزنوی (عمادی شہریاری) کے بارے میں دو مضامین عبد الواسع جمیلی، سوزنی، دیوان ظہیر اور اس کا مصنف، سنائی، رضی الدین نیشاپوری، نجیب الدین جریادقانی وغیرہ خاص طور پر قابل ذکر ہیں۔ ان کے علاوہ اور فارسی شعرا پر مضامین ہیں۔ حسن غزنوی کے دور سے متعلق اب بھی معلومات کے فقدان کی وجہ سے کام دشوار ہے۔

ڈاکٹر صاحب کی انگریزی تصانیف کے سلسلے میں ڈاکٹر شمس الدین صدیقی صاحب کا مضمون خاص ہے ڈاکٹر غلام مصطفیٰ خاں صاحب کی چند اور اہم تصانیف کے موضوع پر ڈاکٹر نجم الاسلام صاحب کا ایک اور مضمون ہے ”زبان دانی اور لغت شناسی کی ایک مثال“ کے عنوان سے ڈاکٹر فرمان فتحپوری صاحب کا مقالہ ہے۔ یہ مقالہ صرف اردو ڈکشنری بورڈ کی اعانت کے سلسلے میں ڈاکٹر صاحب قبلہ کے چند اشارات پر مشتمل ہے، حالانکہ ڈاکٹر صاحب کی لغت شناسی ایک وسیع موضوع ہے جس میں ان کے اس

کام کو نظر انداز کر دیا گیا ہے جو ان کے طویل مضمون ”فارسی پر اردو کا اثر“ سے شروع ہوا تھا جس میں فارسی میں ہندوستانی الفاظ سے بحث کی گئی ہے۔ یہ ڈاکٹر صاحب کی لغت سے دلچسپی اور مہارت کا اولین ثبوت ہے۔ اس کے بعد کا کام تو ایسا ہے جو ڈاکٹر صاحب قبلہ ہی کر سکتے تھے۔ میرا مطلب اردو میں قرآن اور احادیث کے الفاظ اور محاورات کی جمع آوری سے جو لغت اور محاورے سے متعلق نادر کا ہے جو ایک سے زیادہ بار شائع ہو چکا ہے۔ ایک اور طویل مقالے میں اردو کے ثقافتی الفاظ پر جو اظہار خیال کیا گیا ہے اس سے ڈاکٹر صاحب قبلہ کے ایسے علم و فضل کا اظہار ہوتا ہے جو قدرت کی خاص ودیعت ہوتا ہے۔ یہ بات ڈاکٹر فرمان فتحپوری صاحب کی بالکل درست ہے کہ علم و فضل کے باوجود ڈاکٹر صاحب قبلہ کے اخلاق کا اور انکسار کا یہ عالم ہے کہ کسی قسم کے ادعا کو ان کی ذات سے کوئی نسبت نہیں ہے۔ یہ گوشہ اس محلے کا قیمتی اور مفید حصہ ہے۔

مقالات کے شعبے میں ڈاکٹر نذیر احمد صاحب کے دو مضامین ”سفینہ نزہت المجالس“ اور ”خاندان جیہانی“ علم و تحقیق کا اعلیٰ معیار پیش کرتے ہیں۔ محلے کے مستقل موضوعات میں مہندس کی ایک غیر مطبوعہ مثنوی سے متعلق ڈاکٹر نجم الاسلام صاحب کا مقالہ خاص ہے ”اردو میں تحقیقی اصول و طریقہ کار“ کے عنوان سے مسز رابعہ اقبال کا مقالہ قابل ذکر ہے۔ دوسرے اہم مضامین میں ڈاکٹر معین الدین عقیل کا مضمون ”سر سید احمد خان اور ایلیٹ“ اور ڈاکٹر سہیل بخاری مرحوم کا مضمون جو ”ادغام“ سے متعلق ہے قابل مطالعہ ہیں۔ اس رسالے کی ضخامت ۴۸۰ صفحات اور قیمت ساٹھ روپے ہے۔

تحقیق کے پانچویں شمارہ کے تحقیقی عنوانات میں سے اوکا محمود شیرانی، کے تحقیقی طریقہ کار سے متعلق ڈاکٹر مظہر محمود شیرانی، ایران میں اردو مخطوطات اور سندھی ادبی

بورڈ کے مخطوطات پر ڈاکٹر سید حسن عباس اور ڈاکٹر نجم الاسلام صاحب کے مضامین سے معلومات میں اضافہ ہوتا ہے۔ اس نمبر میں خاصے کی چیز فرید الدین شہج کا مضمون ”مظہریاتی تحویل (نظریہ اور منہاج تحقیق)“ ہے جو ایڈمنڈ ہسارل (Edmund Husserl) سے متعلق ہے جس سے ہمارے عہد کے فکری اور ادبی رجحانات بہت متاثر ہوئے ہیں۔ صاحب مضمون نے ایک مشکل موضوع کو جس قدر آسان اور قابل فہم بنا کر پیش کیا ہے وہ قابل ستائش اور مضمون پر ان کی گرفت کا ثبوت ہے امید ہے کہ وہ آئندہ بھی اس سلسلے کو جاری رکھیں گے۔ اور اس عہد کے دوسرے مفکرین اور دوسرے فلسفیانہ نقطہ ہائے نظر سے متعلق بھی مضامین تحریر فرمائیں گے۔

اس رسالے کے دوسرے مضامین میں ڈاکٹر غلام مصطفیٰ خان صاحب کی اقبال شناسی سے متعلق ڈاکٹر رفیع الدین ہاشمی کا مقالہ، چچ نامے میں منقول فارسی اشعار کے بارے میں ڈاکٹر نذیر احمد صاحب کا مضمون عالمانہ شان کا مظہر ہے۔ عتیق احمد جیلانی نے رسالہ معارف اور شعرا کے تذکرے کے عنوان سے، مرزا سلیم بیگ نے سید محمد کی ”اربابِ نثر اردو“ کے موضوع پر اور ڈاکٹر نجم الاسلام صاحب نے بیاض دولت رائے سندھی پر اپنا کام جاری رکھا ہے۔

اس دور میں جبکہ ضخیم رسالوں کا رواج ہے، ہر رسالے میں پڑھنے کے قابل مواد کا فقدان نظر آتا ہے۔ ایک تحقیقی رسالے کے معیار کو برقرار رکھنا اور اس کے لئے مضامین کا حصول آسان کام نہیں ہے، لیکن یہ کام جامعہ سندھ کے شعبہ اردو میں، صدر شعبہ ڈاکٹر نجم الاسلام صاحب کی رہنمائی میں جس طرح جاری ہے، اس کی جتنی تعریف کی جائے کم ہے۔ تحقیق کے پانچویں شمارے کی ضخامت ۲۷۸ صفحات اور قیمت ساٹھ روپے ہے۔

ارمغان کشمیر

ترجمہ منظوم فارسی از اشعار اردو می علامہ اقبال

براج بہ

کشمیر

شامل مباحثی در بارہ تاریخ و سیاست و ادب و فرهنگ

در روابط اقبال با کشمیر

نوشتہ

دکتر آفتاب اصغر

اخبار فرهنگی

جلسه معارفه

بنا به عرف معمول در تاریخ ۷۱/۵/۳۱ جلسه معارفه ای از سوی رایزنی فرهنگی ج.ا.ا - اسلام آباد و "انجمن فارسی اسلام آباد و راولپندی" جهت معرفی آقای عباس فرجی بعنوان مسئول جدید خانه فرهنگ ج.ا.ا - راولپندی در محل هتل پرل کانتیننتال شهر راولپندی به صدارت (ریاست) جناب آقای غلام ربانی آگرو رئیس آکادمی ادبیات پاکستان و با حضور مهمانان خصوصی آقایان تحقیقی کاردار محترم سفارت ج.ا.ا اسلام آباد و حاج سید جوادی رایزن محترم ج.ا.ا - اسلام آباد منعقد گردید.

جلسه مذکور با تلاوت کلام الله مجید توسط جناب آقای سلمان رضوی شاعر معروف آغاز گردید و سپس سخنرانان و شعرا هر يك به مناسبت بیانات و اشعاری قرائت نمودند که ملخص آن بشرح ذیل می باشد:

پس از تلاوت کلام الله مجید جناب آقای رئیس احمر به نعت خوانی پرداخته و مدعوین را با نوای دلنشین خود مسرور فرمودند. آنگاه آقای سید الرحمن سیفی استاد زبان فارسی شهر گجرات قطعاً شعر بسیار زیبایی تحت عنوان "ایران بهشت است" سرودند که با استقبال بسیار خوبی مواجه گردید بطوریکه آقای تحقیقی قول دادند که در آینده نزدیک ایشان را به ایران اعزام نمایند.

جناب آقای دکتر صدیق شبلی، استاد دانشگاه آزاد و دبیر انجمن فارسی اسلام آباد ضمن عرض خیرمقدم به آقای فرجی اظهار داشتند: مهمترین وظیفه

خانه فرهنگ ج.ا.ا. ترویج زبان فارسی است چرا که زبان فارسی زبان شخصیت‌هایی چون فردوسی و اقبال است و از اینگذشته زبان فارسی زبان فرهنگ، علم و دین مردم شبه قاره بوده است این زبان بوسیله انگلیسیها ضربه خورد و رشته حیات ما را از هم گسست. انگلیسیها زبان اردو را از این جهت که آنرا دوست داشتند ترویج ندادند بلکه از این جهت ترویج دادند که زبان فارسی را نابود نمایند. و اگر خانه های فرهنگ به داد زبان فارسی نمی رسیدند زبان فارسی برای همیشه از شبه قاره رخت بر می بست.

سیس آقای جان عالم استاد زبان اردو اظهار داشتند: من خود سابقاً شاگرد کلاسهای آموزش زبان فارسی خانه فرهنگ بوده ام و این زبان شیرین را که زبان بزرگانی چون اقبال است در همین کلاسها فراگرفتم و با ادب فارسی مأنوس شدم.

بعد از آن جناب آقای دکتر حاج سید جوادی ضمن تشریح تاریخچه مختصر تأسیس خانه های فرهنگ ایران در شهرهای مختلف پاکستان و تبیین رسالت و اقدامات مسئولین خانه های فرهنگ، در راستای تحکیم روابط فرهنگی بین دو ملت به معرفی آقای عباس فرجی بعنوان مسئول جدید خانه فرهنگ ج.ا.ا. - راولپندی پرداخت. مشارالیه با برشمردن خدمات آقای فرجی در زمینه ترویج زبان فارسی و معرفی فرهنگ ایرانی از طریق سینما و غیره، در زمانی که مسئولیت خانه فرهنگ ج.ا.ا. در ملتان را عهده دار بودند، به سخنان خویش پایان بخشید.

پس از بیانات آقای جوادی اشعاری توسط آقایان سلمان رضوی

شاعر و دکتر تسییحی محقق مرکز مطالعات فارسی ایران و پاکستان سروده شد. این کتاب و سخنانشان را می‌تواند در کتابخانه‌های مختلف دانشگاهی و کتابخانه‌های عمومی پیدا کرد.

سپس جناب آقای تحقیقی کاردار سفارت جمهوری اسلامی ایران به عنوان مهمان خصوصی بیاناتی بدین شرح ایراد فرمودند: رابطه ایران و پاکستان رابطه ویژه ای است و فوق روابط معمولی است که پاکستان با کشورهای دیگر دارد چرا که روابط پاکستان با ایران روابط عقیدتی است و از این گذشته زبان فارسی مهمترین عامل ارتباط بین دو ملت شریف ایران و پاکستان می باشد و ...

آقای ضمیر جعفری شاعر ممتاز و ادیب مشهور پاکستان با عرض خیر مقدم از طرف خود و اهل قلم پاکستان به آقای فرجی فرمودند: من با زبان فارسی آشنایی داشته و بدان علاقمندم چرا که بیش از نصف لغات زبان اردو فارسی است و خطبای ما در خطبه های خویش از اشعار مثنوی مولوی بهره می گیرند و قوالان ما اشعار جامی و امیر خسرو را می سرایند. ایشان افزودند: اصولاً زبان فارسی عامل وحدت بین پاکستان و ایران است و لذا می بایست آنرا احیاء نمود.

جناب آقای عباس فرجی ضمن تشکر از تشریف فرمایی مدعوین سخنان نغزی را، ایراد فرمودند که مورد توجه خاص حضار خصوصاً اساتید زبان فارسی و ایرانیان حاضر واقع گردید. ایشان در بخشی از سخنان خود چنین فرمودند: "آن امری که قبل از هر چیز دیگر، در عرصه روابط بین الملل سبب حفظ و تحکیم و تعمیق روابط بین ملتها می گردد، خداست، و اراده فرهنگی

آنهاست که خود محو است به: همت، علاقه، اعتقادات و تدبیر سفیران فرهنگی. سفیرانی که با شادبهای ملل مورد سفارتشان شاد، و با غمهایشان غمین و گریان باشند. و چه باک که سفیری در غلیان احساساتش نسبت به ملتی که افتخار سفارتش را دارد بگیرد و موجش مهر باشد. ایشان در پایان سخنان خود افزودند:

اینجانب با توجه به شناخت و توانایی و علاقه عمیقی که نسبت به ملت شریف پاکستان داشته و دارم مطمئنم به عون و عنایت حضرت باری و نیز استمداد از شما عزیزان پاک و ایرانی در سفارت فرهنگی خود در زمینه حفظ و تحکیم و تعمیق روابط فرهنگی بین دو ملت عزیز ایران و پاکستان به قدر مقدور موفق خواهم بود. پاینده تر باد دوستی ایران و پاکستان.

آخرین سخنران مجلس جناب آقای "غلام ربانی آگرو" رئیس (صدر نشین) آکادمی ادبیات پاکستان بود. ایشان پس از خوش آمد گویی به آقای عباس فرجی فرمودند: ما هیچگاه خود را از برادران ایرانی جدا نمی دانیم چون علائق ما نسبت به ایرانیها به هزاران سال پیش بر می گردد. تمام مشاهیر و صوفیان شبه قاره علاقه های ویژه ای با برادران مسلمان ایران داشته و دارند. اصولاً پاکستانیها نه تنها از طریق تهذیب و تمدن با ایرانیها پیوند دارند بلکه از طریق مذهب نیز دارای پیوندهای محکمی می باشند بطوری که ما نمی توانیم آنها را از یکدیگر جدا سازیم و علت آن نیز این است که این امر بخش مهمی از زندگی ما را تشکیل می دهد. رابطه میان آریاییها و ایرانیها اشتراکات ما فقط در زمینه زبان فارسی نیست بلکه در زمینه آداب،

سازن و غیره نیز می باشد. البته زبان فارسی محور این اشتراکات را تشکیل می دهد و از مقام و منزلت والایی برخوردار است بطوریکه اگر این زبان را به دلایلی کنار بگذاریم دیگر هیچ پیوند وثیقی بین دو ملت باقی نمی ماند. قبل از انقلاب، حکومت ایران فقط روی زبان و مرزهای جغرافیایی و ناسیونالیسم تاکید داشت و آنرا تبلیغ می کرد و توجه ای به اسلام نداشت. لکن بعد از انقلاب اسلامی مقصد ایران ترویج اسلام و دستورات پیامبر (ص) است. من امیدوارم که خانه های فرهنگ ضمن تبلیغ دین اسلام به ترویج زبان فارسی نیز پردازند چرا که زبان فارسی زبان دین ما است و ما قول می دهیم که در این راه با آقای عباس فرجی همکاری لازمه را مبذول داریم.

پس از اختتام مراسم از مدعوین پذیرانی مختصر و آبرومندی بعمل آمد.

* * * * *

افتتاح کلاسهای فارسی و خطاطی

افتتاح چهل و پنجمین دوره کلاسهای آموزش زبان فارسی و هجدهمین دوره کلاسهای آموزش فن خطاطی مراسمی باشکوه در تاریخ ۷۱/۶/۱ به صدارت دانشمند معظم پاکستان جناب آقای احمد حسن دانی استاد و محقق جلیل المقام دانشگاه قانداغ و متخصص در امور تاریخی - ادبی آسیای میانه و با حضور جناب آقای منصور سفیر محترم ج.ا.ا در اسلام آباد، آقای فخر امام وزیر آموزش و پرورش پاکستان، جناب آقای حاج سید جوادی رایزن فرهنگی ج.ا.ا خبرنگاران روزنامه ها، فیلمبرداران و گزارشگران رادیو و تلویزیون پاکستان حدود ۲۵ تن از اساتید زبان فارسی و اردو، هنرمندان و شخصیت‌های علمی در محل خانه فرهنگ انجام شد.

مراسم با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید، آغاز شد و سپس با سخنان شخصیت‌های ذیل که شرح مختصر آن به ترتیب خواهد رفت ادامه یافت و بالاخره با اهداء هدیه به صدر جلسه و میهمانان خصوصی پایان یافت.

جناب آقای عباس فرجی مسئول خانه فرهنگ ج.ا.ا - راولپندی، ضمن خوشامد گونی به حضار و تشکر از صدر (رئیس) جلسه و میهمانان خصوصی سخنان خویش را با اشاره به اهمیت روابط اجتماعی و نقش الفاظ و ترکیبات لفظی در ایجاد این روابط آغاز و با تشریح خصوصیات زبان فارسی و ضرورت فراگیری آن از سوی دانشجویان زبان فارسی به سخنان خود ادامه داد و در پایان با توضیح این مطلب که هنر خطاطی رابطه تنگاتنگی

با مذهب دارد و اصولاً آبخخور آن مذهب است و ظرف و مظهر و یا معنی و لفظ می بایستی هر دو متناسب و جمیل باشند تا مؤثر واقع گردند به سخنان خویش پایان بخشید.

بعداً آقای فضل الرحمن عظیمی شاعر قطعه شعری بمناسبت افتتاح کلاسهای زبان فارسی سرودند.

بعداً از جناب آقای رشید بت خطاط مشهور پاکستان، ایشان ضمن اعتراف به عدم توجه کافی به زبان فارسی که زبان دین، مذهب و تمدن است بیان نمودند که متأسفانه هنر خطاطی هم مورد بی مهری واقع شده است و لازم است در این زمینه فکر و اقدام عاجلی صورت پذیرد هر چند که در این رابطه تلویزیون پاکستان پیشگام شده لکن این کافی نیست و از تدریس خطاطی در خانه های فرهنگ ایران استقبال نمود.

جناب آقای مرتضی موسوی، ضمن سخنانی مبسوط پیرامون تاریخچه زبان فارسی، رابطه آن با زبان اردو و اهمیت حفظ و احیای زبان فارسی در بارور شدن زبان اردو از دولت پاکستان بریژه آقای فخر امام تقاضا نمودند که در رابطه با احیاء زبان فارسی بایستی اقدامات جدی، از جمله فعال نمودن بخش زبان فارسی مدارس و دانشکده ها، صورت پذیرد.

جناب آقای جوادی، ضمن خوش آمد گویی و خیرمقدم به حضار اشاره ای موجز به نقش زبان فارسی در شبه قاره نموده و آنگاه با اشعاری مناسب به بیانات خویش پایان بخشیدند.

جناب آقای احمد حسن دانی، فرمودند: زبان فارسی زبان بخش مهمی از

مردم آسیا و بویژه جنوب آن می باشد و قبلاً در شبه قاره رواج داشته لکن انگلیسیها آن را و همچنین زبان عربی را کنار زدند و حتی آنها را در زمره زبانهای کلاسیک قلمداد نمودند و بدینوسیله به بایگانی تاریخ سپردند و این همان کاری بود که در اروپا با زبان یونانی کردند. انگلیسیها با این عمل توانستند زبان فارسی را که زبان علم و فرهنگ و تمدن بوده تقریباً نابود کنند و این بزرگترین توطئه ای بود که انگلیسیها بدان مبادرت نمودند.

بعد ازان جناب آقای منصورى، ضمن بیان اهمیت زبان فارسی و اشاره مختصر به سوابق درخشانش در شبه قاره به نتایج ترویج زبان فارسی و انگلیسی در کشورهای جهان سوم پرداخته و آنها را با یکدیگر مقایسه نمودند و اظهار داشتند که زبان فارسی در اینگونه کشورها پیک برکت و معنویت بود لکن زبان انگلیسی پیک فلاکت و بدبختی. ایشان افزودند لازمه ترقی و تمدن ما آنچنانکه استکبار تبلیغ و تاکید می نماید، فراگیری زبان انگلیسی نیست چرا که کشورهای خاور دور بدون اتکای به زبان انگلیسی توانسته اند به موفقیت‌های عظیمی نایل آیند.

جناب آقای فخر امام فرمودند: زبان فارسی زبان دین و فرهنگ ماست و صرفاً مربوط به ایران نیست چرا که این زبان در افغانستان، ترکمنستان، بخارا، تاشکند و تاجیکستان نیز رواج دارد و مردم بدان متکلم اند. حتی در شبه قاره هند و پاکستان تا سال ۱۸۳۵ زبان فارسی زبان رسمی کشور بوده و آثار علامه اقبال بیشتر به همین زبان نگاشته شده است. وی افزود: ما پاکستانی ها نیاز داریم که زبان فارسی و زبان عربی را بیشتر از سایر

زبانها مورد توجه قرار داده و آنرا فرا بگیریم. حال اینکه این امر چگونه امکان پذیر است راهش را شما عزیزان دانشمند باید مشخص بنمایید و من هم آماده شنیدن پیشنهادات شما می باشم....

پس از اختتام مراسم سخنرانی، آقای عباس فرجی مسئول خانه فرهنگ ج.ا.ا. راولپندی يك جلد كتاب نفيس ديوان حافظ به آقایان فخر امام، جواد منصوری و دکتر احمد دانی اهداء نمودند.

در پایان مراسم از کلیه مدعوین پذیرائی مختصر اما آبرومندی بعمل آمد.

* * * * *

بعد از آن دکتر سید کمال حاج سید جوادی نسبت به تلاش و زحمات

خوبه اشاره نموده محتوای کتاب را مفصل برای سلطنتین شرح داد و گفت:

این کتاب در زمینه فرهنگ و تمدن اسلامی است و باید نگهداری شود

و در اختیار نماند و باید در اختیار عموم قرار گیرد و باید در کتابخانه

های دولتی و خصوصی نگهداری شود و باید در اختیار عموم قرار گیرد

و باید در اختیار عموم قرار گیرد و باید در اختیار عموم قرار گیرد

و باید در اختیار عموم قرار گیرد و باید در اختیار عموم قرار گیرد

و باید در اختیار عموم قرار گیرد و باید در اختیار عموم قرار گیرد

و باید در اختیار عموم قرار گیرد و باید در اختیار عموم قرار گیرد

و باید در اختیار عموم قرار گیرد و باید در اختیار عموم قرار گیرد

و باید در اختیار عموم قرار گیرد و باید در اختیار عموم قرار گیرد

و باید در اختیار عموم قرار گیرد و باید در اختیار عموم قرار گیرد

اخبار فرهنگی

معرفی کتاب "میراث جاودان"

انجمن فارسی و انجمن تاریخ و آثار شناسی پاکستان با همکاری یکدیگر روز هفتم سپتامبر ۱۹۲۹م شانزدهم شهریور ۱۴۷۱ش در مهمانخانه "اسلام آباد هتل" برای معرفی کتاب "میراث جاودان" تألیف تازه دکتر کمال حاج سید جوادی کلچرل قونصلر جمهوری اسلامی ایران، جلسه ای بزرگ، برگزار نمودند. ریاست جلسه بعهده جناب آقای سرتاج عزیز وزیر دارایی دولت جمهوری اسلامی پاکستان بود و مهمان ویژه جناب آقای مصطفی معین وزیر فرهنگ و آموزش عالی ایران بود که به پاکستان تشریف آورده بود.

در آغاز دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن فارسی اسلام آباد، صاحب کتاب را بعنوان دوست واقعی پاکستان معرفی نموده گفت: اوطی اقامت سه ساله در این کشور خزانه های مخفی و پوشیده زبان و فرهنگ مشترک را کشف نمود و سه مجلد قطور درباره کتیبه ها و سنگ نبشته های فارسی در پاکستان را تألیف نمود که همه آنان از در و دیوار مساجد و مقابر و اماکن تاریخی پاکستان از کراچی تا خیبر گرد آوری شده بود و مؤلف برای این کار تحقیقی زحمتهایی کشیده و با یک گروه معاونین کارشناس شب و روز مشغول بوده است و الحق باید همه ما پاکستانیها سپاسگزار او باشیم.

دکتر غضنفر مهدی دبیر انجمن تاریخ و آثار شناسی پاکستان گفت: این خزانه فرهنگی تاکنون در پرده خفا مانده بود و آقای دکتر جوادی آنرا با کنجکاری

تمام کشف نموده است. او پیشنهاد کرد که اعتراف از خدمات وی موجب تشویق دیگران خواهد شد و باید یکی از دانشگاههای پاکستان به ایشان سند دکترای افتخاری اعطا نماید. سپس دکتر غلام ربانی آگرو رئیس اکادمی ادبیات پاکستان در سخنرانی خود نویسنده کتاب را نسبت به نگهداری و حفظ مدارک و اسناد اصلی سنگ نبشته ها و الواح قبور، تبریک گفت و آنرا نه فقط اثر ارزشمندی بلکه هدیه محبت به مردم پاکستان و اثر بسیار نادر تحقیقاتی توصیف نمود که بایستی در دانشگاهها و دانشکده ها و اداره های آموزشی که در آن علوم پیشرفته تدریس می شود، مورد تدریس قرار گیرد.

بعد از آن دکتر سید کمال حاج سید جوادی نسبت به تلاش و زحمات خویش اشاره نموده محتوای کتاب را مفصل برای سامعین شرح داد و گفت: این منطقه از قدیمترین مناطق فرهنگ و تمدن انسانی می باشد و سنتهای فرهنگی و زبانهای باهمدیگر مشابه و مماثل هستند و باید نگهداری شوند. بعداً آقای احمد مسجد جامعی گفت: حفظ و نگهداشت ارث فرهنگی اسلامی مسؤلیت کلیه مسلمانان جهان اسلام است و هم حفظ فرهنگ و فنون الزامی می باشد. اسلام دین اخلاق است و فرهنگش مورد احترام است. دکتر جوادی با تألیف این کتاب ارث مشترک فرهنگی پاکستان و ایران را حفظ نموده است.

آقای میان محمد زمان وزیر مملکت وزارت کار و نیروی انسانی فرمود: زمانیکه به ما گلستان و بوستان را درس می دادند، رابطه بین استاد و شاگرد

بہتر از امروزه بود و کیفیت اخلاق نیز بہتر بود. او گفت فارسی زبان شیرین و زبان عشق و محبت است. بایستی از خدمات دکتر سید کمال حاج سید جوادی بر سطح دولتی اعتراف و تقدیر بشود.

جناب آقای مصطفی معین وزیر فرهنگ و آموزش دولت جمهوری اسلامی ایران فرمود: ایران ہمیشہ از مظلومین جهان حمایت کردہ است چہ در کشمیر باشند و چہ فلسطین و بوسین و معیار فرهنگی اسلامی نیز ہمین ارزش می باشد. وی تأکید کرد کہ پاکستان و ایران باید در زمینہ تکنو لژی همکاری بکنند. وی در اعتراف از خدمات دکتر جوادی گفت: این اثر بزرگ سند خوبی است نسبت بہ قدمت روابط پاکستان و ایران کہ پیوستگی متمادئ صدها سال دارد.

در آخر جناب آقای سرتاج عزیز وزیر دارایی پاکستان طی سخنرانی اش بہ زبان فارسی اظهار داشت کہ شیرینی زبان فارسی انعکاس اخلاق و حسن خلق می باشد. دیدار آقای علی اکبر ہاشمی رفسنجانی باعث افزایش روابط قرنہا خواهد شد. همکاری بین دو کشور در زمینہ های فرهنگ و اقتصاد بیش از پیش افزایش و توسعه خواهد یافت. وی گفت دانشمندان نقش مؤثری در برقراری روابط برادرانہ ایفا می کنند. دکتر جوادی بانوشتن کتاب "میراث جاودان" روابطی را کہ بر قرنہا محیط می باشد توسعه بخشیدہ است و افقہای تازہ را در این زمینہ نشان دادہ است.

صدها نویسنده و شخصیتات برجستہ در این مراسم شرکت داشتند. شرکت کنندگان جلسہ نمایش کتاب ہا را ہم مشاہدہ کردند. عزیز میان قوآل و

رفقاییش در آخربیات عارفانہ شاعران را با آہنگ مخصوص خود سرودند کہ مورد تحسین و آفرین جملہ حضار محترم قرار یافت.

قطعہ شعر از دکتر سید سبط حسن رضوی کہ ارتجالاً دوران جلسہ

معرفی کتاب "میراث جاودان" سرودہ شد:
 سنگ پاروں کو شان دے دی ہے
 بھولی یادوں کو جان دے دی ہے

حاج سید جوادی کا ہے کمال
 پتھروں کو زبان دے دی ہے

متن سخنرانی جناب آقای جنسی

بسم اللہ الرحمن الرحیم و بہ نستعین
 "بسیار خوشوقتم از اینکه توفیق این حاصل شد تا در جمع شما برادران
 و خواهران، اساتید، شعراء و مقامات پاکستانی و ایرانی حضور پیدا کنم و

سروده: دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

قصیده ماده تاریخ

در وصف کتاب ارزنده و عالمانه میراث جاودان تصنیف منیف جناب آقای دکتر سید کمال حاج سید جوادی رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد که به تازگی در سه مجلد طبع و نشر شده است.

میراث جاودان شد، پیوند پاک و ایران رونق فزای جان شد، بوی خوش گلستان
 آوای پاکبازان، هر دم رسد به گوشم میراث جاودان شد، پیک کمال عرفان
 در مکتب محبت، بهتر از این نباشد در هر کتیبه آمد، لطف خدای رحمان
 سید کمال دانا، بینا و هم توانا میراث جاودان را، داده بهار و بستان
 باشد حروف ابجد، تاریخ طبع و نشرش اینگونه رهنمایان، آمد چنین به میدان
 «میراث جاودان شد، از فصل جاودانی» در خانقاه و مسجد، محراب جان گذازان
 «میراث جاودان شد، فرزند نیک طالع»^{۱۴۱۳ هـ. ق.} پیوند عشق پاکان، پیوند مهر ایران
 «میراث جاودان شد، پاکان اهل عالم»^{۱۹۹۲} آثار خوشنویسان، فن هنر نمایان
 باشد «رها» دعا گو، خدمتگزار دلجو^{۱۳۷۱ هـ. ش.} مهر و محبت او، گردد بسی فراوان

مراسم ضیافت

بدنبال هماهنگی ها و برنامه ریزی انجام شده، بامداد روز ۱۴/۸/۷۱، جناب آقای جنتی، معاونت محترم امور بین الملل و آقایان موسوی (مشاور محترم معاونت) و واله (مدیر کل محترم آسیا و اقیانوسیه) بمنظور انجام دیداری ۲ روزه، وارد اسلام آباد شدند و مورد استقبال مسئولین و برادران ایرانی شاغل در رایزنی فرهنگی، مرکز تحقیقات فارسی و خانه فرهنگ راولپندی قرار گرفتند.

بعد از ظهر آنروز به بازدید از زمین اختصاص داده شده (از طرف دولت پاکستان) برای ساختمان مرکز تحقیقات فارسی و هم چنین نقاط مختلف و دیدنی شهر گذشت و شامگاه همانروز، هئیت محترم در ضیافت شامی که از طرف رایزنی فرهنگی در محل هتل اسلام آباد ترتیب یافت، شرکت فرمودند. این مراسم با شکوه، که با حضور بیش از هشتاد نفر از شخصیت های فرهنگی، علمی محلی، اعضای انجمن فارسی، تعدادی از شاعران فارسی سرای پاکستان و هم چنین کاردار محترم سفارت ج.ا.ا. و دیگر برادران ایرانی شاغل در نمایندگیهای جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد برپا شد.

متن سخنرانی جناب آقای جنتی

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

"بسیار خوشوقتم از اینکه توفیق این حاصل شد تا در جمع شما برادران و خواهران، اساتید، شعراء و مقامات پاکستانی و ایرانی حضور پیداکنم و

لحظاتی را باهم مانوس باشیم. قبل از هر چیز، لازم میدانم از حضور همه شما اساتید محترم و سروران گرامی تشکر کنم و همچنین از جناب آقای دکتر حاج سید جوادی، رایزن محترم فرهنگی، که وسیله چنین دیدار و ملاقاتی را فراهم کردند، سپاسگزارم.

این یکی از لحظات بسیار لذتبخش و ذقیقت زندگی من است که در يك چنین انجمن و محفلی با شما سخن می گویم. اگرچه سخن گفتن در جمع اساتید و دانشمندان، برای مثل منی مشکل است.

اشتراکات فرهنگی دو ملت پاکستان و ایران و عمق فرهنگ اصیل دو کشور بر هیچکس پوشیده نیست. ما دو نقطه مهم مشترک داریم؛ اول، اشتراکات دینی و اسلامی است؛ آنچه ما را بهم پیوند داده و قلبها را بهم نزدیک کرده و بین ما اخوت، صمیمیت و برادری ایجاد نموده، اسلام است. و سابقه اسلام هم به ۱۴۰۰ سال قبل بر می گردد و همه ما، دو ملت پاکستان و ایران، در سایه اسلام عظمت یافتیم، و امروز، افتخار همه ما این است که در زیر سایه اسلام زندگی می کنیم، و این قوی ترین و عمیق ترین رشته ای است که ما را بهم پیوند داده است.

و دوم، اشتراکات فرهنگی است؛ اشتراکات در زبان و ادبیات داریم؛ شخصیت های بزرگ علمی و ادبا که در دو کشور هستند، خصوصاً شخصیت های فارسی سرای پاکستانی و شعرای بزرگ مثل اقبال لاهوری، تجسم این اشتراکات فرهنگی است. و ما مفتخریم که در کنار برادران پاکستانی، می توانیم با یکدیگر با يك زبان صحبت کنیم؛ یعنی اشتراکات بین فارسی و اردو

به قدری زیاد است که ما بسیاری از کلمات اردو را می فهمیم، و بالعکس، وقتی به فارسی صحبت می شود، شما بسیاری از مضامین آنرا می فهمید. جای بسی خوشوقتی است که در این زمینه شما گوی سبقت را از ما برده اید و آشنائی شما با زبان فارسی، تکلم بدان، و مهمتر از همه، سرودن اشعار شیوا و زیبا بزبان فارسی، نشان دهنده ذوق و قریحه و استعداد بالای اساتید و شعرانی است که ما امشب شاهد ایرادشان در این محفل هستیم. وجود صدها و هزاران جلد کتب خطی بزبان فارسی در کشور شما، و گنجینه های بسیار با ارزشی که در گوشه و کنار این کشور است، و علاقه ای که به فراگیری زبان فارسی نشان داده می شود، وجود کرسی های زبان و ادبیات فارسی در برخی از دانشگاههای مختلف شما، جملگی، نشان دهنده عمق این ارتباط و پیوند است. خوشبختانه صرفنظر از این اشتراکات فکری و معنوی، روابط سیاسی دو کشور هم، خصوصاً بعد از انقلاب اسلامی، در اوج خود بوده و رفت و آمد شخصیت های سیاسی دو کشور، خود، نشان دهنده عمق روابط فیما بین است.

ما مفتخریم که با يك چنین ملت مسلمان و معتقد و علاقمند به اسلام و آدب فارسی همجوار هستیم و در واقع، خود را در خانه خود می دانیم؛ همانطور که شما خود را جدا از ما نمیدانید.

و امیدواریم که در سایه تلاش شما ادبا و اساتید و شعرای پارسی گوی، و همینطور برادران عزیز ما در رایزنی و خانه های فرهنگ و مرکز تحقیقات فارسی، این روابط، هرچه بیشتر گسترش یابد و ما بتوانیم

بیش از گذشته، یکدیگر را درک کنیم و به آن اصالت فرهنگی خوش باز گردیم و در سایه همکاری و همفکری دولت، بتوانیم به سربلندی و افتخار بیشتر نائل شویم.

والسلام



بردید آقای جنتی و هیئت از مرکز تحقیقات آسیای میانه

وفیات

در گذشت استاد بزرگوار سید محمد محیط طباطبائی

دریغا که استاد علامه سید محمد محیط طباطبائی در مرداد ماه ۱۳۷۱ هـ. ش / اوت ۱۹۹۲ م در سن حدود ۹۰ سالگی رخت از این جهان گذران بر بسته اند. در نوشته ها و گفته های استاد وقایع قرن حاضر بنحویه جالب و گیرا منعکس بوده است. استاد فقید در مورد تاریخ و ادبیات و سیاسیات اسلامی نکات جالب ارائه داده و نهضت اتحاد اسلامی سید جمال الدین و دسیسه کاریهای غرب را در لابلای گفتار خود بخوبی میرهن ساخته است. استاد طباطبائی بدعوت مدارس و حوزه های علمی و دانشسراها و دانشگاه کشور احياناً دست داده و چندی خدمات سیاسی را در کشورهای خارج هم انجام داده است. او سالها بوسیله شرکت در برنامه مرزهای دانش، سخنرانیهای ارزنده و مفید را بسمع شنوندگان رسانده است سخن معمولی استاد هم شان ادبی و علمی داشته و این نگارنده يك دوبار خود دیده که استاد بدون آمادگی قبلی درباره موضوع به تقاضای نماینده مرزهای دانش ارتجالاً در برنامه گفتار شرکت نموده سخنان بدیع و نادر ادبی و علمی را عرضه داده اطلاعات استاد درباره سایر علوم اسلامی شنوندگان را دوچار شگفتی می کرد.

استاد اقبال شناس

سید محمد محیط طباطبائی در پاکستان بعنوان اقبال شناس ارشد و ممتاز معروف بوده اند ایشان جزو کسانی بوده اند که با علامه اقبال مکاتبه داشته اند و اقبال سایر آثار فارسی خود را با توشیح و امضا بایشان ارسال

داشته است. در اواخر سالهای زندگانی اقبال، استاد طباطبائی بعنوان غاننده سیاسی ایران در افغانستان بوده اند و بمحض در گذشت شاعر روز ۲۱ آوریل ۱۹۳۸م ایشان درباره وی مقاله مبسوط نگاشته در شماره اردیبهشت ۱۳۱۷ هـ. ش ماهنامه "ارمغان" تهران بچاپ رسانده اند ما مقاله اقدم آن را سراغ نداریم که در ایران درباره این موضوع چاپ نشده باشد. ازان به بعد استاد درباره اقبال مقالات زیاد نوشتند و سخنرانیهای متعدد ایراد نمودند. در این مورد به شماره ویژه اردیبهشت ماه ۱۳۲۴ هـ. ش ماهنامه محیط اشاره مینمائیم. استاد در نوشته ها و گفته های خود نکات جالب هنر و اندیشه اقبال را ارائه داده اند. آخرین مقاله تحقیقی ایشان در مورد طاهره بابیه بوده که در واقع با طاهرای کاشانی مبدل گشته و اقبال در فلك مشتری کتاب جاوید نامه آن شاعر را شاعره پنداخته قره العین طاهره عنوان داده است. استاد طباطبائی بوسیله ارجاع به نسخه های خطی نشان داده که طاهر ای کاشانی شاعر اوایل قرن دوازدهم هجری بوده و اشعارش باشتباه به طاهره قزوینی (م ۱۲۳۱ ش ۱۸۵۲/م) منسوب گردیده است. استاد در مقاله خود تضمین وحید قزوینی را ارائه نموده که بر آن غزل ۷ بیتی نگاشته بود (ماهنامه هنر و مردم تهران، ویژه نامه اقبال نوامبر ۱۹۷۷م) استاد سید محمد محیط طباطبائی درایتاً می نویسند که اقبال شاعر اسلام بود و بابی های با فرقه های دیگر گم گشته راه را مراجه نکوهش می کرد. البته نسخه خطی مغشوش و چاپ نولکشور هند او را مشغوف غزلی کرد که سراینده حقیقی آن طاهر ای کاشانی است.

از تحقیقات جالب دیگر استاد باری سخنی می زنیم. در این فرصت از درگاه خداوند متعال مسئلت می نمائیم که روانش شاد و قرین رحمت و غفران باد بسمنه و کرمه.

قطعه ماده تاریخ

در رثاء در گذشت مغفور مبرور مرحوم سید محمد محیط طباطبایی استاد بزرگوار سخن و شاعر عالی مقام آدب و محقق گرامی تاریخ و زبان و ادبیات فارسی.

ولادت: ۲۶ / مرداد ماه / ۱۲۸۱ هـ.ش.

وفات: مرداد ماه / ۱۳۷۱ هـ.ش = / / ۱۴۱۳ هـ.ق = / / ۱۹۹۲ م

محمد محیط آدب شد روان به سوی خدای بزرگ جهان

شدم هم نشینش به ماه و به سال مرا بود همراه و همدستان

به همت همه مرز دانش گرفت به شعر و سخن فاضل و نکته دان

به نقد آدب یکه تاز و دلیر به تعلیم و تحقیق صدق البیان

چو رفت از جهان آدب آن ادیب حروف جمل بهترین ترجمان:

به تاریخ شمسی چنین شد رقم «محیط آدب پیک تاریخ دان»

«پناه افاضت محیط آدب» نواخوان به هجری بود گل فشان

«أبو الفیض حافظ محیط آدب» مسبح آدم آمد چنین نغمه خوان

«رها» خادم خادمان آدب محیط آدب شد از و شادمان

* * * * *

در گذشت کماندر قاسم حسین

کماندر قاسم حسین روز یکشنبه بیست و سوم ماه اوت ۱۹۹۲ م (۲۳/صفرالمظفر ۱۴۱۳ هـ. ق. / یکم شهریور ۱۳۷۱ هـ. ق.) در لندن ازین سرای فانی به عالم جاودانی رهسپار گردید. تاریخ تولدش دهم ماه مارس ۱۹۱۵ م می باشد. تحصیلات او از زادگاهش دهلی آغاز گشت و همانجا در دانشکده "اینگلو عربک" به پایان رسید. وی در سال ۱۹۴۲ م در خدمت نیروی هوایی در آمد و از حسن کارکردگی تا درجه "وینگ کماندر" رسید که او این منصب را جزو نام خود ساخت. وی در سال ۱۹۶۱ م از خدمت نیروی هوایی باز نشسته شد و در انگلستان رحل اقامت افکند. وقتی که راجه محمد امیر احمد خان (معروف به راجه محمود آباد) که دست راست قائد اعظم محمد علی جناح بود، در انگلستان برای چاپ و انتشار و ترجمه کتابهای علوم اسلامی یک مرکز بزرگ اسلامی بنام "محمدی تراست" برای بریتانیای عظیمی و ایرلاند شمالی در سال ۱۹۷۴ م تأسیس نمود. نگاه انتخابش برای مدیریت اداره مزبور به کماندر قاسم حسین افتاد.

چون عده مسلمانان در انگلستان رو به افزایش یافت و آنان که قبلاً آنجا برای اقامت رفته بودند به تشکیل خانواده پرداختند و تازه عده ای دیگر از کشورهای اسلامی آنجا مهاجرت نمودند، بنابراین احتیاج برای تدریس و تربیت آنان هم زیاد شد مخصوصاً در زمینه اطلاعات دینی و فرهنگی و لذا کماندر قاسم حسین با همکاری "راجه محمود آباد"

نشر و اشاعت و ترجمه کتابهای مستند با مساعدت دوستان انگلیسی زبان از عربی و فارسی بزبان انگلیسی همت گماشت و بدین ترتیب احتیاج بزرگ مسلمانان انگلستان مخصوصاً نوجوانان را رفع نمود.

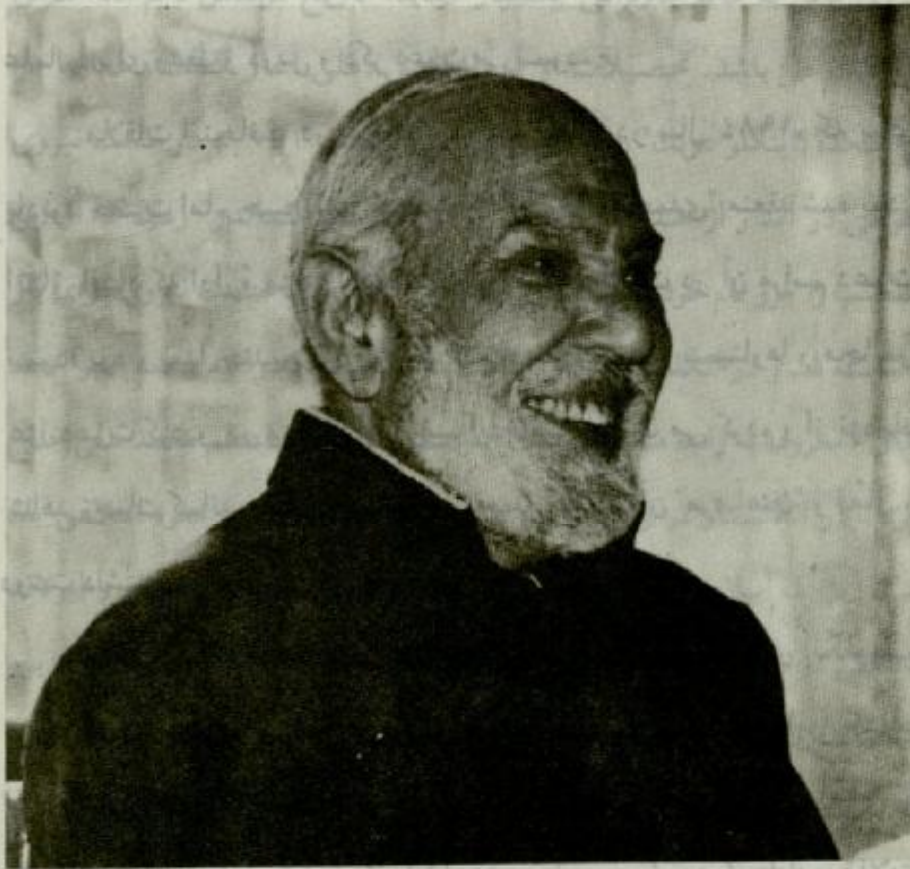
وی در ادای مراسم محرم و ربیع الاول هم بسیار زحمت می کشید و در تالار کلیساها اهتمام انعقاد مجالس و محافل می کرد و از هند و پاکستان علما را برای وعظ و درس و ذکر دعوت می نمود.

ملاقات اینجانب در يك کنفرانس بین المللی در سال ۱۹۸۴م که برای یادبود حضرت امام حسین(ع) از طرف "اداره وقف محمدی" منعقد شده بود، اتفاق افتاد که اداره مزبور اینجانب را هم برای شرکت در آن مراسم دعوت نموده بود و بعداً چندین بار برای شرکت و سخنرانی در سمینارها و مجالس عزا دعوت کرد و در بیشتر آن مراسم اینجانب شرکت می کردم و از نزدیک شاهد زحمات کماندر قاسم می شدم و از حسن انتظام آن "مرد آهنین" و فعال و دوست داشتنی غرقه به دریای حیرت می شدم.

مرحوم کماندر علاوه بر اهتمام چاپ و انتشار ترجمه های انگلیسی قرآن، ادعیه ماثوره و شرح زندگانی پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) کتاب ارشاد مفید، صحیفه کامله (صحیفه سجاده) غیبت امام زمان و مجله ای را بنام "الصراط" از طرف اداره وقف (۱) مزبور چاپ می نمود که دارای مقالات ارزنده دانشمندان مسلمان و مسیحی بود.

الحق در گذشت وینگ کماندر قاسم حسین واقعه حزن انگیزی برای عالم اسلام می باشد و اداره دانش به قاطبه ملت مسلمان مخصوصاً

ساکنین انگلستان و دوستان و خویشاوندان آن مرحوم صمیمانه تسلیت عرض
 نموده مغفرت آن خدای مهربان و درگاه خداوند
 مسئلت می نماید. (سید سبط حسن رضوی)



کماندر قاسم حسین

Muhammadi Trust, 29 Ossington Street (1)

London W2 4LZ (Tel: 071-229-9040)

محمد اشرف شامین قیصرانی

بلوچستان یونیورسٹی، کوئٹہ

بلوچستان میں فارسی کا دینی ادب

برصغیر کے جن حصوں میں فارسی زبان سب سے پہلے متعارف ہوئی ان میں خطہ بلوچستان بھی شامل ہے۔ بلوچستان کے ایک محقق پروفیسر رومان لکھتے ہیں: ”نویس صدی عیسوی (تیسری صدی ہجری) میں جب ابھی محمود ہندوستان کی اسٹیج پر نمودار نہیں ہوا تھا اور صرف بلوچستان و سندھ ہی اسلام کے دائرہ میں داخل تھے، اس وقت بلوچستان محض ایک فوجی علاقہ نہ تھا بلکہ ایک تہذیبی خطہ بھی تھا جہاں فارسی ادبی اظہار کا ذریعہ تھی۔ قلات کے جنوب میں خضدار شہر میں رابعہ چھپاتی تھی۔ فارسی کی عظیم شاعرہ، بلوچستان کی قرۃ العین۔ (۱)

رابعہ خضداری فارسی شاعری کے ابو لہاء رودکی (م ۳۲۹ھ / ۹۴۱ء) کی ہم عصر تھی۔ اس اعتبار سے بلوچستان کا فارسی سے ادبی رشتہ گیارہ سو سال قدیم ہے جبکہ تہذیبی اور سیاسی حوالوں سے سرزمین بلوچستان کا ایران سے تعلق اس سے بھی زیادہ قدامت رکھتا ہے۔ شاہنامہ فردوسی کے مطابق بلوچستان کا تاریخی خطہ مکران کی کاؤس کے عہد (۵۵۸ ق م تا ۵۳۰ ق م) تک سلطنت ایران کے مقبوضات میں شامل تھا (۲)۔ کی کاؤس کے بعد ہخامنشی حکمرانوں کے عہد میں پورا بلوچستان ایرانی مقبوضات میں شامل ہو گیا (۲)۔ سکندر اعظم کے حملوں سے یہ خطہ عارضی طور پر ایرانی سلطنت سے کٹ گیا لیکن بعد میں ساسانی حکمرانوں کے عہد میں مکران ایک بار پھر سلطنت

ایران کا حصہ قرار پایا اور اس عہد میں مکران، زرتشتی مذہب کا ایک سرگرم مرکز رہا
(۴)۔

بہر حال ایران سے اس قریبی تعلق کی بناء پر ہی فارسی اس خطے کی مقبول و مصروف
زبان ٹھہری جو ریاست قلات کی سرکاری و دفتری زبان بھی رہی اور انگریزوں کی آمد
تک اُسے یہ مقام و مرتبہ حاصل رہا۔
سابق خان قلات میر احمد یار خان مرحوم لکھتے ہیں:

”میر سے خاندان اور قلات مستونگ اور سوراب کی بلوچی فارسی آمیز ہے کیونکہ قلات
بلوچی کی دفتری اور عدالتی زبان فارسی تھی جس کے سبب یہاں کی بلوچی متاثر ہوئی اور
فارسی عام فہم بن گئی“ (۵)۔

بلکہ بعض اہل علم تو بلوچی اور براہوی کی پسماندگی کے بہت سے اسباب میں سے
ایک اہم سبب فارسی کی مقبولیت کو قرار دیتے ہیں۔ تاریخ قلات کے مصنف میر
رحیم دادشاہوانی لکھتے ہیں: ”بلوچی کیوں ترقی نہ کر سکی اس کا ایک جواب یہ ہو سکتا ہے
کہ بلوچستان کی سرکاری زبان فارسی تھی لہذا صدیوں تک فارسی کا غلبہ رہا۔ مختلف
اطراف میں سینکڑوں شعراء پیدا ہوئے جو عربی اور فارسی میں شعر کہتے تھے۔ بلوچی اور
براہوی زبانوں کا رسم الخط بھی فارسی ہے۔ ان کے اشعار کی بحور بھی فارسی ہیں“ (۶)۔
اسی طرح ایک بلوچ ادیب میر گل خان نصیر لکھتے ہیں:

”بلوچی اپنی فصاحت و بلاغت کے باوجود اگر اب تک پسماندہ رہی ہے۔ اس کی کئی اور
جوہات میں سے ایک بنیادی وجہ فارسی زبان کی ہم گیر حیثیت ہے جسے بلوچ لسانی
قریب کی وجہ سے آسانی سے سمجھتے اور آپس میں قابل قدر دسترس حاصل کر لیتے
ہیں۔ انگریزوں کی آمد سے قبل فارسی بلوچستان کی سرکاری زبان تھی اسلئے بلوچوں کو
اپنی زبان کی طرف توجہ دینے کی ضرورت محسوس نہیں ہوئی“ (۷)۔

اس بھر پور پس منظر کے ساتھ فارسی آج بھی بلوچستان میں مقامی طور پر بولی جانے والی ایسی زبان ہے جس میں ادب تخلیق ہو رہا ہے (۸)۔
اس مقالے میں خصوصی نظر اس دینی ادب پر ڈالنی ہے جو سر زمین بلوچستان کے علماء و فضلاء نے فارسی زبان میں تخلیق کیا ہے۔

برصغیر میں قرآن مجید کے متعدد فارسی تراجم کئے گئے۔ مشہور بات یہ ہے کہ برصغیر میں پہلا فارسی ترجمہ حضرت شاہ ولی اللہ دہلوی (المتوفی ۱۱۷۶ھ/۱۷۶۲ء) نے کیا لیکن بلوچستان میں قرآن پاک کا جو پہلا مکمل فارسی ترجمہ دریافت ہوا ہے وہ ۱۹۷۷ء کا ہے، یعنی شاہ ولی اللہ کے ترجمہ سے دو سو سال پہلے کا۔ اس کے مترجم کا تعلق بلوچستان کے ضلع کچھی کے قصبہ مٹھڑی کے نزدیکی گاؤں توتیبانی سے تھا۔ اُن کا پورا نام معلوم نہیں مخطوط میں اس طرح تحریر ہے:

”عبدالراجی ابوالقاسم۔۔۔۔۔ الحاج ابن مرحوم المبرولہ مولانا سلطان محمد الحاجی المشتہر بتوتیبانی“

جس عہد میں یہ ترجمہ کیا گیا اس وقت ضلع کچھی سندھ میں شامل تھا۔ اس مخطوطے کے کل اوراق ۳۵۶ ہیں۔ قلمی نسخہ بلوچی اکیڈمی کوئٹہ کی لائبریری میں ہے۔ تفاسیر میں کوئی مکمل تفسیر تاحال دریافت نہیں ہو سکی تاہم ایک منظوم تفسیر مولانا محمد صالح الشاکر کی ہے جو صرف سورۃ یسین پر مشتمل ہے۔ یہ تفسیر قدیم ریاست خاران کے نواب امیر جمیب اللہ خان مرحوم کے ایما پر لکھی گئی اور ۱۳۴۳ھ/۱۹۲۵ء میں مکمل ہوئی۔ اسے اسلامیہ سٹیم پریس لاہور سے چھپوا کر خاران (بلوچستان) سے شائع کیا گیا۔ فارسی کی یہ منظوم تفسیر بڑے سائز کے چوبیس صفحات پر مشتمل ہے۔ اس تفسیر کے بارے میں ڈاکٹر انعام الحق کوثر لکھتے ہیں:

”اس منظوم تفسیر کی افادیت و اہمیت بہت زیادہ ہے۔ اشعار روان اور توانا ہیں۔ لطف بیان قابل توصیف ہے“ (۹)۔

متعلقات قرآن میں سے ایک قابل ذکر قلمی نسخہ میرزا مصطفیٰ خان کاسی کی تصنیف ”امارات الکلم الرحمانیہ (یا الرحمانی) ہے جو حروف تہجی کے اعتبار سے کلمات قرآن کی تشریح و توضیح ہے۔ مقدمہ میں استخراج کے قواعد و ضوابط تحریر ہیں۔ اس کے چار نسخے کتب خانہ کنج بخش اسلام آباد، کتابخانہ عمومی خیر پور، (پبلک لائبریری) دانش گاہ لاہور، ذخیرہ شیرانی اور پشتو اکیڈمی پشاور میں محفوظ ہیں۔ یہ معلومات مشترک نسخہ ہائے خطی فارسی پاکستان سے اخذ کی گئی ہیں (۱۰)، قیاس ہے کہ یہ ۱۱۰۴ھ کی تصنیف ہے۔

اسی مصنف کی ایک اور قابل ذکر تصنیف ”نجوم الفرقان فی کشف عن آیات القرآن“ ہے۔ اس مخطوطے کے دو نسخوں کا پتہ چلا ہے۔ ایک نسخہ کتب خانہ کنج بخش، اسلام آباد میں ہے۔ جس کی کتابت ۱۹۹۲ھ میں ہوئی اور صفحات ۲۸۳ ہیں۔ دوسرا نسخہ اسلامیہ کالج پشاور کی لائبریری میں ہے جس کے صفحات ۲۸۷ ہیں۔ اس مخطوطے کا ذکر بھی ”فہرست مشترک نسخہ ہائے خطی فارسی“ میں درج ہے (۱۱)۔

ایک اور قلمی نسخہ تجوید قرآن سے متعلق فارسی ترجمہ ہے۔ یہ ترجمہ دراصل اخوند درویزہ (متوفی ۱۰۴۸ھ / ۱۶۳۸ء) کی مشہور و معروف پشتو کتاب مخزن اسلام سے ماخوذ ہے جس میں تجوید کے قواعد بیان کئے گئے ہیں۔ مترجم جناب فقیر محمد دین قاضی ملا غلام محمد تربتی (تربت مکران سے نسبت) نے تجوید کے حصے کا فارسی ترجمہ کیا ہے۔ یہ قلمی مخطوطہ صرف تیرہ صفحات پر مشتمل ہے۔ کتاب جو نستعلیق میں ہے ۱۲۳۹ھ میں کتابت ہوئی ہے۔ یہ مخطوطہ مستونگ (بلوچستان) کے قصبہ تیری میں جناب عبدالحئی کے پاس ہے (۱۲)۔

فقہی مسائل سے متعلق بھی فارسی میں بلوچستان کے علماء و فضلاء نے قابل ذکر تخلیقات چھوڑی ہیں۔ ان میں سے مسائل صلوٰۃ سے متعلق ۸۸ صفحات پر مشتمل ایک کتابچہ ”افارۃ المصلیٰ“ ہے جو عربی اور فارسی دونوں زبانوں میں مولانا عبد اللہ درفانی کی تصنیف ہے۔ یہ کتاب ۱۳۴۴/۱۹۲۵ء کو کوئٹہ پریس میں پریس وٹن بلڈنگ لاہور میں چھاپی گئی اور ڈھاڈر (ضلع کچھی بلوچستان) سے شائع ہوئی (۱۳)۔

مسائل صلوٰۃ سے متعلق بھی سولہ صفحات پر مشتمل ایک اور کتابچہ مولانا محمد افضل نوشکوی کی تصنیف ہے جو متعدد کتابوں کے مصنف و مٹولف ہیں۔ اس کتابچہ کا ”عین البشارۃ فی اثبات الاشارہ“ ہے۔ یہ ۱۳ محرم ۱۳۵۲ھ میں یونین پریس ملتان شہر میں چھپا اور مصنف نے نوشکی بلوچستان سے شائع کیا (۱۴)۔

فارسی میں لکھنے والے ایک اہم مصنف بلوچستان کے ضلع چاغی کے شہر دہ بند بن میں گذرے ہیں جن کا اسم گرامی خان محمد کبہ انی تھا۔ آپ نے فارسی میں تین دینی کتابیں تصنیف کیں جن میں ”اوقات الصلوٰۃ“ ”حقوق والدین و حقیقت مال و اولاد“ اور ”اثبات جن“ کا ذکر ملتا ہے۔ (۱۵)

فارسی میں ایک منظوم ترجمہ نماز کوئٹہ کے سید عابد شاہ عابد (المتوفی ۱۹۴۹ء) کی تحقیق ہے جو ایک بلند پایہ عالم اور شاعر تھے۔ یہ کتاب منظوم ترجمہ نماز کے علاوہ چند مناجات، نعتوں اور اوراد پر مشتمل ہے، منظوم ترجمہ سلیس اور رواں ہے۔ کتاب مطبع اسلام بروس روڈ کوئٹہ سے ۱۹۱۴ء میں طبع کرائی گئی (۱۶)۔

بلوچستان کا ایک مایہ ناز علمی خانوادہ چشموی ہے جسکی ایک ممتاز علمی شخصیت مولانا عبدالحئی جان چشموی (المتوفی ۱۳۲۸ھ/۱۹۶۸ء) کی دو فارسی تصانیف ”ارشاد المعین“ یا مقصد نماز، اور ارشاد السالکین“ یا مقصد تصوف قابل ذکر ہیں۔

”ارشاد المعین“ کا اردو ترجمہ اور تشریح جامع مسجد کوئٹہ کے خطیب مولانا عبدالشکور مرحوم نے کی ہے ارشاد السالکین کے ناشر دولت علی نقشبندی، جنح روڈ کوئٹہ میں اور اسے بولان مسلم پریس کوئٹہ سے شائع کیا ہے سال اشاعت درج نہیں۔ (۱۷)

مناسک حج سے متعلق ایک کتاب جس میں فارسی کے علاوہ پانچ دیگر زبانیں (عربی، اردو، براہوی، سندھی اور انگریزی) بھی شامل ہیں حاجی گل محمد نوشکوی کی تصنیف ہے جس میں مناسک حج، مقامات مقدسہ کی دعائیں اور عربی بول چال کے الفاظ درج ہیں۔ مصنف حاجی گل محمد نوشکوی کم و بیش ستر کتابوں کے مصنف ہیں۔ مناسک حج سے متعلق اس کتاب کا نام معلم حج ہے جو دو سو چالیس صفحات پر مشتمل ہے۔ ۱۷ رمضان المبارک ۱۳۷۹ھ کو مکمل ہوئی۔ سعید آرٹ پریس حیدرآباد میں چھپی اور مؤلف نے خود اسے نوشکی (بلوچستان) سے شائع کیا۔ سال اشاعت درج نہیں۔ (۱۸) سفر حجاز درفانی مولانا عبداللہ درفانی کے سفر حج کی داستان ہے جو اڑتالیس صفحات پر فارسی میں تحریر کی گئی ہے۔ اسے آپ کے فرزند میاں عبدالباقی درفانی نے سریاب (کوئٹہ) سے ۱۳۶۱ھ/۱۹۴۲ء میں شائع کیا (۱۹)۔

اسی قسم کا ایک اور سفرنامہ حج فارسی میں ڈاکٹر محمد عبداللہ حکیم کی تصنیف ”مکدستہ حکیم“ عرف سفر حجاز ہے۔ جو ۴۸ صفحات پر مشتمل ہے اور اسے ۱۳۲۲ھ/۱۹۰۴ء میں شیخ الہی بخش و محمد بلال الدین تاجران کتب کشمیری بازار سے مطبع عزیز لہور سے طبع کروایا۔ آپ اصلاً بری پور ضلع ہزارہ کے باشندے تھے۔ بلوچستان میں لورالائی اور مستونگ سے نسبت رہی۔ اس کتاب کے علاوہ آپ کی دو اور تصانیف مخمس محمود نامہ اور گلشن حکیم بھی ہیں جو نعتیہ کلام ہے۔ آپ کی ایک اور کتاب ”حکیم مسدس کریا“ ”تحفہ حکیم“ بھی ہے جو اسی صفحات پر مشتمل ہے اور

۱۳۲۲ء/۱۹۰۴ء میں نوکشمور پریس لاہور میں چھپی اور شیخ الہی بخش جلال الدین تاجران کتب کشمیری بازار لاہور نے شائع کی۔ (۲۰)

بلوچستان میں فارسی کے ایک اور دلدادہ مشہور و معروف عالم دین حافظ خان محمد گذرے ہیں جو ضلع پشین کے قصبہ خانوزئی میں پیدا ہوئے۔ آپ نے ۱۹۳۳ء میں جامع مسجد کوٹہ کے سامنے دینی کتب کی ایک دکان کھول لی جسے اب بھی آپ کی اولاد چلا رہی ہے۔ آپ کی تصانیف میں ”رسالہ اسقاط میث“ فارسی (جو ایک قسم کی کتاب الحیلہ ہے)، نیز فارسی کتب پنج کتاب اور معین الایمان کی پشتو شرح شامل ہیں۔ ان کے علاوہ آپ کے مرتب کردہ کئی فارسی نسخے ابھی تک آپ کی اولاد کے پاس موجود ہیں جو زیور طباعت سے آراستہ نہیں ہوئے (۲۱)۔

اسی قسم کی ایک اور کتاب ”نور الصراط فی اثبات جواز الحیل و دور الاسقاط“ ہے جو مولوی نور الدین درانی سکندھ چمن (ضلع پشین) کی تصنیف ہے۔

۲ صفحات پر مشتمل یہ کتاب ۱۳۸۶ء/۱۹۲۷ء میں ایجوکیشنل پریس کراچی میں چھپی اور مصنف نے مکان ۱۳۴۱ ٹرنچ روڈ چمن، بلوچستان سے شائع کی یہ بھی کتاب الحیلہ ہے۔ (۲۲)۔

مولانا عبد اللہ درفانی کی فارسی میں ایک قابل ذکر کتاب سلسلہ قبلہ چشموی ہے جس میں سلسلہ نقشبندی مجددی کے بزرگوں کے حالات و سچ ہیں یہ کتاب ۱۳۳۵ء/۱۹۲۶ء

کو مطبع کرشی نزد کو توالی قدیم لاہور میں چھپی۔ آج کل نایاب ہے۔ مولانا کی ہی دوسری فارسی کتاب فتویٰ درفانی ہے جو دو جلدوں پر مشتمل ہے اور اب تک غیر مطبوعہ ہے۔ یہ کتاب ان شرعی فیصلوں کا ریکارڈ ہے جو آپ نے بحیثیت قاضی ریاست قلات صادر کئے اور انہیں کتابی شکل میں تحریر کیا (۲۳)۔

فارسی میں دینی ادب کا ایک اور شاہکار بلوچوں کے عظیم پیر و امیر چاکر کے بیٹے امیر شہداد کی کتاب ”البیاض“ ہے یہ نسخہ ڈیز (ایک انگریز محقق جس نے بلوچ قبائل اور لسانیات پر خاصا کام کیا ہے) کو ۱۸۸۴ء میں جھنگ میں سیال قبیلے سے دستیاب ہوا تھا۔ امیر شہداد کے بارے میں کہا جاتا ہے کہ وہ شیعہ تھا اور ملتان میں شیعیت کو رواج دینے والا وہی تھا۔ تاریخ قلات کے مصنف میر رحیم داد شاہ پوانی اس کتاب کو مستند مذہبی کلام کا درجہ دیتے ہیں جو اب غالباً ناپید ہے۔ (۲۴)

مذکورہ بالا دینی ادب کے علاوہ بھی متعدد موضوعات پر نثر اور نظم دونوں میں فارسی مستعمل رہی۔ تاریخ خوانین قلات فارسی میں رقم کی گئی جسکے دو مصنف تھے، اخوند محمد صدیق اور مرزا احمد علی۔ ان دونوں نے اپنے اپنے تاریخچے الگ الگ مرتب کئے۔ اخوند محمد صدیق کی کتاب کا نام ”اخبار الابرار“ تھا اور مرزا احمد علی جو فارسی کے ایک بلند پایہ شاعر بھی تھے، انکی تاریخ کا کوئی نام نہیں تھا۔ اب دونوں کو ملا کر دو تاریخ خوانین قلات کے نام سے اردو میں ترجمہ کر دیا گیا ہے مترجم میر گل خان نصیر ہیں جو تاریخ بلوچستان پر متعدد کتابوں کے مصنف ہیں اور اسے نساء ٹریڈرز کوئٹہ نے ۱۹۸۴ء میں شائع کیا ہے یہ کتاب ۲۲۹ صفحات پر مشتمل ہے اور آج بھی دستیاب ہے۔

اسی طرح فارسی نظم میں ایک قابل ذکر کتاب قاضی نور محمد گنجا بومی کی ”جنگ نامہ تحفۃ النصیر“ ہے جس میں حمد نعت اور بلوچوں کے حسب و نسب کے علاوہ وہ حالات و واقعات منظوم کئے گئے ہیں جو فرمانروائے قلات میر نصیر اعظم (۱۷۴۹ء تا ۱۷۹۲ء) کے ہمراہ خود مصنف نے مختلف مواقع پر رزم و بزم میں مشاہدہ کئے۔ مصنف خان موصوف کے مصاحب خاص تھے اور شعر گوئی میں اپنا ایک مخصوص اسلوب رکھتے تھے۔ آپ کو بلوچوں کا فردوسی قرار دیا جاتا ہے (۲۵)۔ آپ بلوچستان کے قدیم تاریخی اور ثقافتی مرکز گند اوہ کے باشندہ تھے۔ میر نصیر خان اعظم کے ہمراہ

بیشتر جنگوں میں شریک رہے۔ آپ کی یہ کتاب ”جنگ نامہ تحفۃ السفیر“ غالباً پہلے پہل خالصہ کالج امرتسر نے ۱۹۰۶ء میں شائع کی تھی (۲۶) جو بعد میں نایاب ہو گئی۔ ۱۹۶۷ء میں بلوچستان کے نامور محقق و مورخ آغا نصیر خان احمد زئی کو اس کا ایک قلمی نسخہ مستونگ میں مرحوم نواب میر عبد القادر خان شاہوانی کے ہاں دستیاب ہوا جیسے جولائی ۱۹۹۰ء میں مرکز مطالعہ پاکستان جامعہ بلوچستان نے دیدہ زیب کتابت و طباعت کے ساتھ دوبارہ شائع کر دیا ہے۔ یہ کتاب ۲۱۱ صفحات پر مشتمل ہے۔

نعت گو شعراء کے معاملے میں بھی بلوچستان کا فارسی ادب ایک وسیع ذخیرہ رکھتا ہے۔ ویسے تو رابع خضداری سے اسمعیل پھلپادی تک بلوچستان میں فارسی کے ایسے ایسے نامور شعراء پیدا ہوئے جن کی حیثیت فارسی ادب میں تسلیم شدہ ہے (۲۷)۔ مثلاً انہی میں سے ایک ناطق مکرانی تھے جو میرزا اسد اللہ خان غالب کے ہم عصر تھے۔ اگرچہ غالب کے مقابلے میں ان کی حیثیت کا تعین کرنا خاصا مشکل ہے مگر شمع انجمن کے مصنف محمد صدیق حسن خان نے انہیں ہم عصر ہندوستان میں فارسی زبان کا عظیم ترین شاعر قرار دیا ہے (۲۸) اگر بالفرض یہ مبالغہ بھی ہو تب بھی اس امر سے انکار ممکن نہ ہو گا کہ خطہ بلوچستان میں فارسی کے جید علماء و فضلاء کے ساتھ ساتھ بلند پایہ ادیب اور شاعر بھی پیدا ہوئے ان میں تقریباً سبھی نے نعت بھی لکھی مشہور نعت گو شعراء میں ملا محمد حسن، ملا شیخ فاضل، علیم اللہ علیم، میر مولاداد خان، غوث بخش خاکی، عظمت شاہ شاہد، محمد صدیق پنجگوری، محمد عبد اللہ حکیم، عابد شاہ عابد، محمد صالح الشاکر

زیب مگسی اور بہت سے دیگر شعراء کرام کے اسماء گرامی قابل ذکر ہیں (ان میں دور حاضر کے شعراء شامل نہیں) ان شعراء کا ایک مخصوص اسلوب بیان تھا۔ جس کے بارے میں ممتاز بلوچ مؤرخ و محقق محمد سردار خان بلوچ لکھتے ہیں:

قرون وسطیٰ کے بلوچ شعراء نے اپنی زبان میں اپنے مجموعہ ہائے کلام ترتیب دئے لیکن بعد میں فارسی درباری زبان بن گئی تو نصیر خان دوم اور خدائے داد خان کے وقت میں فارسی شاعری کا خوب چرچا ہوا۔ فارسی اثرات کے تحت انیسویں صدی کے اوائل سے ہی ہمیں قلات میں ایک مخصوص شاعرانہ اسلوب ملتا ہے (۲۹)۔

بہر حال مذکورہ بالا کتب نظم و نثر دینی و ادبی کے علاوہ بھی بہت سے ایسے گوہر نایاب ہو سکتے ہیں جو ابھی منظر عام پر نہ آئے ہوں مگر یہ حقیقت ہے کہ بلوچستان کا دامن فارسی کے علمی، ادبی اور دینی ذخائر سے مالا مال ہے جنہیں کھوجنے کی ضرورت ہے۔

حواشی و حوالہ جات

- ۱۔ جرنل پنجاب یونیورسٹی ہسٹاریکل سوسائٹی لاہور، جولائی ۱۹۶۰ء مقالہ بعنوان "کوئٹہ قلات ریجن کی تاریخی اہمیت" پروفیسر ایم انور رومان۔
- ۲۔ بلوچستان تحریک ایچ (سلیکشن فرام گورنمنٹ ریکارڈ) انگریزی، حصہ اول نساء ٹریڈرز کوئٹہ، ۱۹۷۹، ۵۶۹، ۵۷۰۔
- ۳۔ امپیریل گزٹیر آف انڈیا، پروانشل سیریز (بلوچستان) انگریزی، شیخ مبارک پبلیشرز، لاہور ۱۹۸۶ء ص ۱۱۔
- ۴۔ ہسٹری آف بلوچ ریس اینڈ بلوچستان (انگریزی) محمد سردار خان بلوچ، نساء ٹریڈرز کوئٹہ، ۱۹۸۴ء، ص ۵۶۔
- ۵۔ مختصر تاریخ قوم بلوچ و خوانین بلوچ، میر احمد یار خان، ناشر اختر بلوچ معتمد ہزحائی نس خان بلوچ خان اعظم قلات ایوان قلات کوئٹہ، (سن اشاعت درج نہیں) ص ۳۰۔

- ۶- تاریخ قلت، حصہ اول، میر رحیم داد شاہوانی، بلوچی
 اکیڈمی کوئٹہ، ۱۹۸۳ء، ص ۲۰۱۔
- ۷- بلوچستان قدیم اور جدید تاریخ کی روشنی میں، میر گل خان نصیر، نساء ٹریڈرز
 کوئٹہ، ۱۹۸۲ء، ص ۲۲۵۔
- ۸- موجودہ عہد میں یہاں فعال انجمن فارسی قائم ہے۔ خانہ فرہنگ ایران موجود
 ہے۔ دیواری اور ہزارگی زبان بولنے والے مقامی قبائل کے علاوہ خالص فارسی بولنے
 والے بہت سے خاندان بھی یہاں موجود ہیں۔ ریڈیو پاکستان بھی ہزارگی پروگرام نشر
 کرتا ہے۔ (دیواری بھی فارسی الاصل زبان ہے جس میں براہوی کے الفاظ شامل ہو
 گئے ہیں اور ہزارگی فارسی سے بہت قریب زبان ہے۔ ان زبانوں کے ادب کے ساتھ
 ساتھ خالص فارسی میں بھی ادیب اور شاعر طبع آزمائی کرتے رہتے ہیں)
- ۹- نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم کا ذکر بلوچستان میں، ڈاکٹر انعام الحق کوثر، اسلامک
 پبلیکیشنز لاہور، ۱۹۸۳ء، ص ۱۴۴۔
- ۱۰- فہرست مشترک نسخہ ہائے خطی فارسی پاکستان، جلد اول، احمد منزوی،
 اسلام آباد، ۱۹۸۳ء، ص ۱۴۴۔
- ۱۱- ایضاً، جلد اول، ص ۱۶۶۔
- ۱۲- بلوچستان میں دینی ادب (تحقیقی مقالہ برائے پی ایچ ڈی جامعہ سندھ
 حیدرآباد) ڈاکٹر عبدالرحمن براہوی، ۱۹۸۷ء، ص ۲۰۶۔
- ۱۳- نبی کریم کا ذکر بلوچستان میں، ڈاکٹر انعام الحق کوثر، ص ۵۸۔
- ۱۴- بلوچستان میں دینی ادب (تحقیقی مقالہ برائے پی ایچ ڈی جامعہ سندھ،
 حیدرآباد) ڈاکٹر عبدالرحمن براہوی، ۱۹۸۷ء، ص ۲۰۶۔
- ۱۵- ایضاً ص ۸۳۷۔
- ۱۶- نبی کریم صلی علیہ وآلہ وسلم کا ذکر بلوچستان میں، ڈاکٹر کوثر، ص ۲۷۹-۲۸۰۔

- ۱۷ — ایضاً ص ۴۲ — ۴۳، نیز دیکھئے بلوچستان میں دینی ادب، ڈاکٹر براہوی، ص ۲۷۷۔
- ۱۸ — بلوچستان میں دینی ادب، ڈاکٹر عبدالرحمن براہوی، ۳۲۳ — ۳۲۵۔
- ۱۹ — نبی کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا ذکر بلوچستان میں، ڈاکٹر کوشر، ص ۵۹، نیز دیکھئے بلوچستان میں دینی ادب، ڈاکٹر براہوی ص ۳۳۶۔
- ۲۰ — بلوچستان میں دینی ادب، ڈاکٹر براہوی، ص ۳۲۸، نیز تفصیلات کیلئے دیکھئے ڈاکٹر کوشر کی کتاب نبی کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا ذکر بلوچستان میں۔ ۲۷۰ — ۲۷۸۔
- ۲۱ — بلوچستان میں دینی ادب، ڈاکٹر براہوی، ص ۳۲۵۔
- ۲۲ — ایضاً ص ۳۵۵۔
- ۲۳ — نبی کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا ذکر بلوچستان میں، ڈاکٹر کوشر، ص ۵۸ — ۵۹، نیز دیکھئے ڈاکٹر براہوی کا تحقیقی مقالہ بلوچستان میں دینی ادب، ۳۷۸۔
- ۲۴ — پاپولر پوٹری آف پرشیا، حصہ پنجم، لندن ۱۸۴۲ء، ص ۳۸۶ بحوالہ تاریخ قلات، میر رحیم دادشاہوانی ص ۲۳۵۔
- ۲۵ — تاریخ قلات، میر رحیم دادشاہوانی، ۲۱۴۔
- ۲۶ — لیٹر فعل ہسٹری آف پنجاب (۱۷۰۷ — ۱۷۹۳)، ڈاکٹر ایچ گپتا، ص ۱۹۷ بحوالہ تاریخ قلات میر رحیم دادشاہوانی، ص ۲۱۵۔
- ۲۷ — تفصیلات کیلئے دیکھئے بلوچستان میں فارسی شاعری، ڈاکٹر کوشر، بلوچی اکیڈمی کوئٹہ، ۱۹۶۸ء۔
- ۲۸ — شمع انجمن، سید محمد صدیق حسن، ص ۴۶، بحوالہ ہسٹری آف بلوچ ریس اینڈ بلوچستان، محمد سردار خان بلوچ (انگریزی)، ص ۲۰۴۔
- ۲۹ — ہسٹری آف بلوچ ریس اینڈ بلوچستان، محمد سردار بلوچ، ص ۲۰۰ — ۲۰۱۔

امام راشدی
پیر جو گوٹھ — سندھ

حضرت پیر سید حزب اللہ شاہ مسکین راشدی

سندھ کے ”راشدی خاندان“ کی علمی، ادبی اور دین اسلام کی خدمات عالم آشکارا ہیں۔ اس خاندان نے ہر دور میں متبحر عالم، ادیب، شاعر، مفکر اور تاریخ دان پیدا کئے ہیں۔ اسی خاندان کی ایک عظیم شخصیت حضرت پیر سید حزب اللہ مسکین راشدی بھی اپنی مثال آپ ہیں جو تمام علوم میں یگانہ گوہر تھے۔

حضرت سید حزب اللہ شاہ راشدی ۱۲۵۸ ہجری میں، اپنے آبائی گاؤں پیر جو گوٹھ، ضلع خیر پور میرس سندھ میں، اپنے خاندان کی ایک نامور شخصیت اور سندھی زبان کے قادر الکلام شاعر حضرت پیر سید علی گوہر شاہ اصغر راشدی کے گھر متولد ہوئے۔ سید حزب اللہ شاہ مسکین راشدی اپنے والد کے اکلوتے فرزند ارجمند تھے، لہذا ان کی پرورش میں کوئی کمی نہ کی گئی پانچ برس کی عمر میں آپ کے والد محترم ۱۲۶۳ ہجری میں اس دنیائے فانی سے رحلت فرما گئے کم عمری میں ہی خود اعتمادی، فضیلت، علمی لیاقتیں، خودداری، ہمت اور حوصلے جیسی اعلیٰ و ارفع خوبیاں آپ کے لئے باعثِ رحمت بنیں۔ چار برس کی عمر میں ہی اپنے والد ماجد سے تعلیم حاصل کرنی شروع کی۔ آپ اپنے والد گرامی کے سجادہ نشین (تیسرے پیر پاگاہ) ہوئے باپ کی جدائی اور شفقت کے بعد آپ کی پرورش میں خلیفہ نبی بخش لغاری نے بڑی توجہ دی، جو اپنے دور کے بہت بڑے مشہور شاعر تھے۔ اس کے ساتھ آپ کے چچا اور دوسری

جماعت نے بھی خاص خیال رکھا۔ ابتدائی تعلیم حاصل کرنے کے لئے، پیر صاحب کو آخوند میاں محمد بخش کے پاس بٹھایا گیا۔ تعلیم و تربیت میں ان کے پچاسید علی حیدر شاہ نے کوئی کسر نہ چھوڑی۔ ابتدائی تعلیم کے بعد فارسی علوم حاصل کرنے کے لئے پیر صاحب کو، مولانا محمد عیسیٰ ٹھاور شاہی کے پاس بٹھایا گیا، جہاں آپ نے پندرہ سال تک فارسی کی تعلیم حاصل کی بعد میں اپنی خداداد صلاحیتوں، اعلیٰ ذہانت اور مسلسل مطالعے کی بدولت ہی فارسی علم میں درجہ کمال حاصل کر لیا اور اسی بنا پر وقت کے بڑے بڑے علماء اور شعرا کی صحبت میں فارسی شاعری میں بہت بلند رتبہ حاصل کیا۔

پانچ برس کی کم سنی میں ہی، والد صاحب کے انتقال کے بعد گدی نشین بنے اور اپنے پر دادا اور راشد خانہ ان، کے جد امجد حضرت پیر سید محمد راشد روضہ دھنی کی درگاہ اور جماعت کے ”پیر پاگاہ“ (تیسرے) اور تخت و تاج کے وارث بنے خود پیر صاحب روضہ دھنی نے پینتالیس (۲۵) برس، اپنے روحانی علم و فیض اور دین اسلام کو عام کر کے لوگوں کے دلوں کو منور کیا اسی طرح پورے پینتالیس برس کے بڑے عرصہ تک آپ (سید حزب اللہ شاہ) اپنی جماعت میں طریقت اور ہدایت کی روشنی پھیلاتے رہے جسکی بنا پر انکی جماعت نے آپ کو مسند دھنی یا تخت دھنی کا خطاب دیا۔

گدی نشینی کے دور میں پیر صاحب نے اپنی جماعت میں توسیع کی اور اسے منظم کیا، جسکے لئے پورے ہندوستان کا علمی سفر کیا۔ اور جماعت کو توجید، توکل، شرعی اطاعت، سنت نبوی اور دین کی تبلیغ کے لئے تلقین فرمائی اپنے مریدوں کو ”ذکر فیض“ دیا غریب اور مسکین لوگوں کے دلوں کو اسلام کی روشنی سے مالا مال کیا پورے ہندوستان کے اندر پیر صاحب کا بڑا چرچا تھا انکار و حافی فیض دریا کی طرح رواں

دواں تھا خود پیر صاحب کے جاہ و جلال اور عزم و ہمتقلال اور عظمت سے متاثر ہو کر
شاعر بہاؤ الدین بہائی نے کیا خوب کہا تھا:

ز ملک سند چہ گویم کہ تا ممالک ہند
اسیر دام کرمہای اوست پیر و جوان

اپنے دور میں پیر صاحب نے بڑے ترقیاتی اور فلاحی کام سر انجام دیئے لوگوں کی
فلاح و بہبود اور اصلاح آپ کا خاص شعار تھا اپنے دور میں، اپنی حویلی اور دوسری
تعمیرات کے ساتھ اپنے شاندار بنگلے کی تعمیر بھی کروائی تھی جس کا ڈیزائن بھی پیر
صاحب نے خود بنایا تھا۔ مغلیہ دور کی طرز کا یہ خوبصورت بنگلہ قلعہ نما ہے جس کی
دیوار بہت کشادہ اور عالیشان ہے اس بنگلے کے اندر تخت کی جگہ اور ایک پانی کا تالاب
بھی تھا یہ بنگلہ ابھی زیر تعمیر ہی تھا کہ کسی بزرگ کے ارشاد پر اسکی تعمیر روک دی گئی
یاد رہے کہ یہ وہی بنگلہ جس پر انگریزوں نے پیر صبغت اللہ شاہ ثانی (شہید بادشاہ)
کے دور میں بموں اور گولیوں سے حملہ کیا تھا۔ لیکن انکے عزم و استقلال کو کبھی ٹھیس
نہیں آئی سید صبغت اللہ شاہ کو، انگریزوں کے خلاف چلائی جانے والی ”حر تحریک“

کے سلسلے میں پھانسی دی گئی تھی۔ سید صبغت اللہ شاہ راشدی ”حر تحریک“
کے بانی تھے۔

بنگلے کے ساتھ روضہ مبارکہ کی تعمیر بھی پیر صاحب نے کرائی تھی۔ جس کو بعد میں
موجودہ پیر پاکارہ صاحب نے از سر نو اور کشادہ کروا کے تعمیر کرایا ہے، جس پر گذشتہ
کئی برسوں سے کام ہو رہا ہے اس روضے کے گنبد پر سونا چڑھایا گیا ہے جو کئی من
ہے اور فن تعمیر کا اعلیٰ نمونہ پیش کرتا ہے۔

پیر صاحب علم و ادب کے بڑے قدردان تھے ان کی مجالس میں بھی اکثر و بیشتر علم و ادب اور شعر و شاعری کی باتیں ہوتی تھیں عالموں کی عزت و احترام خاص شعار تھا۔ کتابوں کے بھی بہت بڑے دلدادہ تھے، وسیع تر نایاب قلمی نسخے ان کے کتب خانے میں موجود تھے ایران، مصر، ہندوستان اور دیگر ممالک سے کتب فروش، پیر صاحب کے پاس عمدہ اور نایاب کتابیں فروخت کے لئے لاتے تھے جن کی مالیت ہزاروں میں ہوتی تھی۔

پیر صاحب کو فارسی شاعری و علم میں درجہ کمال تھا وہ فارسی غزل گوئی کی طرف طبعاً مائل ہوئے اور اس پر دسترس حاصل کر لی جس کی بنا پر آپ کو حافظ شیرازی کی شاعری بھلی لگی اور ان کی شاعرانہ عظمت کا اثر قبول کیا۔ دیگر شاعروں میں صوفی مسلک کی شاعری کو بہت پسند فرماتے تھے۔ پیر صاحب کے والد اور خاندانی افراد کو حضرت مولانا رومی کی شاعری بہت پسند تھی ان کی ہزم سخن میں مولوی محمد عاقل اور مولوی بہاؤ الدین بہائی جیسے نامور شعراء ہر وقت موجود رہتے تھے۔ شعر و شاعری کی محفلیں بھی ہوا کرتی تھیں جن میں اُس دور کے بڑے بڑے شاعر شرکت کرتے تھے جنہیں کبھی کبھی انعام و اکرام سے بھی نوازا جاتا تھا۔ ایک مرتبہ مولوی بہاؤ الدین کے ایک شعر سننے پر اسے کہا ”مولوی صاحب میرے پاس اور تو کچھ نہیں ہے ایک ہاتھی کھڑا ہے وہ لے جاؤ مولوی صاحب ہاتھی کو دیکھ کر حیران رہ گئے اور عرض کیا کہ اس کو کھلانے کا کون؟ بالآخر وہ ہاتھی، مولوی صاحب نے کسی ریاست کے راجا کے پاس بیچ دیا“

پیر صاحب ہنر و فن اور صنعت کاریگری میں بھی بڑا ذوق رکھتے تھے۔ عمارت سازی، نقش نگاری، کاشیگری، خطاطی، خوشنویسی اور مصوری سے بھی بڑی دلچسپی رکھتے تھے اپنے دور میں مسجد شریف نئے سرے سے تعمیر کروائی، جو آج بھی اسلامی فن تعمیر کی عمدہ عکاسی کرتی ہے۔ مسجد کی تعمیر کے وقت کاشی کی اینٹوں پر

عمدہ نقوش پہلے پیر صاحب خود بناتے تھے۔ اس مسجد کی فرش بندی کے لئے اینٹیں جیسلمیر (ہندوستان) سے اونٹوں پر لائی گئی تھیں۔

فن کاشی میں پیر صاحب بڑی مہارت رکھتے تھے۔ ”چینی کی صنعت“ نامی دوسو صفحات پر مشتمل ایک کتاب بھی پیر صاحب نے لکھی تھی نقاشی کے فن میں پیر صاحب نے استاد محمد حیدر آبادی سے خاص تربیت حاصل کی۔ اسی وجہ سے پیر صاحب کو وقت کا ”مانی“ اور ”بہراد“ جیسے خطاب دئے گئے موسیقی سے بھی خاص شغف رکھتے تھے اپنی جماعت کے راگ کو بہت پسند فرماتے تھے اس راگ نے اپنے دور میں بڑا عروج پایا اس راگ کی ایک خاص جماعت پیر صاحب کی محفل میں موجود ہوتی تھی۔

سندھ پر انگریزوں نے جب (۱۸۶۳ء) قبضہ کیا تو اس وقت پیر صاحب کی عمر تقریباً تین ماہ تھی۔ انگریزوں نے چار ماہ کے مختصر وقت میں سندھ پر مکمل حاکمیت قائم کر لی تالپور خاندان کی نامور شخصیت میر علی مراد خان تالپور نے انگریزوں کی حمایت کی، جس کی بنا پر انگریزوں کے ماتحت میر علی مراد خان تالپور کو نئی قائم کردہ ریاست خیرپور میرس کا والی مقرر کیا میر علی مراد خان تالپور نے آگے چل کر پیر صاحب سے نزاع شروع کر لیا پیر صاحب بھی اپنی جگہ ایک حکمران کی حیثیت رکھتے تھے لہذا دونوں حکمرانوں میں تعلقات ناخوشگوار ہوتے گئے بعد ازاں شکار پر فریقین میں تنازعہ ہوا جسکی وجہ سے خون خرابا بھی ہوا۔ ایک مرتبہ پیر صاحب کے مریدوں نے میر صاحب پر قاتلانہ حملہ کیا جس پر میر صاحب کو معمولی زخم آئے اسی حملہ کا کیس پیر صاحب پر عائد کیا گیا اور پیر صاحب کو گرفتار کر کے حیدر آباد میں نظر بند کیا گیا پیر صاحب کی وکالت ممتاز وکیل میٹھارام گدوانی نے کی اور بہت مضبوط کیس بنایا بالآخر پیر صاحب باعزت بری ہوئے اس کے بعد میر علی مراد خان نے پیر صاحب سے تعلقات استوار کر لئے اور بقیہ وقت احسن طریقے سے بسر کیا۔

پیر صاحب نے انگریزوں کے خلاف شروع سے ہی مخالفت کی تھی۔ کئی موقعوں پر پیر صاحب نے انگریزوں کو کھلم کھلا تنقید کا نشانہ بھی بنایا ایک مرتبہ "لفسڈ اٹون پیل سکھر" کی افتتاحی تقریب کے وقت، انگریز گورنر نے ایک پارٹی کا اہتمام کیا، جس میں پیر صاحب کو شراب پیش کی گئی، جس کی وجہ سے پیر صاحب نے نہایت پر جوش تقریر کی اور نتیجتاً شراب پنڈال سے ہی اٹھالی گئی۔

پیر صاحب ایک عظیم محب وطن تھے اس کے ساتھ سیاسی تدبر اور بصیرت کے بھی مالک تھے سیاست میں پیر صاحب نے باضابطہ طور پر تو حصہ نہیں لیا لیکن انگریزوں کی سندھ میں بڑھتی ہوئی کاروائیوں کے خلاف جہاد کیا اور انکی بڑھتی ہوئی کارگزاریوں کے خلاف پیر صاحب نے، ترکی کے سلطان عبدالحمید ثانی کو ایک نہایت ہی سیاسی نوعیت کا ایک خط بھی لکھا تھا مذکورہ خط عمدہ خطاطی میں، پیر صاحب کے فرزند ارجمند پیر علی اصغر شاہ نے لکھا تھا، جو خود بھی اعلیٰ خطاط اور بزرگ تھے پیر صاحب کی انگریزوں کے خلاف چلائی گئی تحریک، پیر صبغت اللہ شاہ راشدی ثانی، (شہید بادشاہ) کی شہادت پر اختتام پذیر ہوئی اس کے بعد انگریزوں کے لئے سندھ میں رہنا مشکل ہو گیا۔

پیر سید حزب اللہ شاہ راشدی اپنے وقت کے جلیل القدر عالم، بزرگ اور شاعر تھے آپ نے پانچ محرم الحرام ۱۳۰۸ ہجری مطابق اگست ۱۸۹۰ء میں وفات پائی پیر صاحب کی وفات کے متعلق روایت ہے کہ انہیں زہر دیا گیا تھا اور اس طرح ان کی موت واقع ہوئی تھی اس سے پہلے بھی دو مرتبہ پیر صاحب کو زہر دینے کی کوشش کی گئی تھی، لیکن کامیابی نہیں ہوئی تیسری مرتبہ بھی پیر صاحب کو اس بات کا علم تھا لیکن اُسے امر الہی سمجھ کر نوش فرمایا اور یہ بات آج تک معمہ بنی ہوئی ہے کہ زہر دینے کی اصل وجہ کیا

تھی؟ پیر صاحب کے انتقال پر ان کے کئی مریدوں کی بھی اموات ہوئیں اور سینکڑوں بیہوش ہو گئے۔

پیر سید حزب اللہ شاہ راشدی نے گرانقدر علمی سرمایہ چھوڑا ہے، اور اس کے ساتھ اپنا دیوان ”دیوان مسکین“ بھی چھوڑا ہے، جو فارسی شاعری کا ایک بہت نادر علمی نمونہ ہے جس کے مطالعہ سے پیر صاحب کے فنی، فکری اور وسیع علمیت کا واضح ثبوت ملتا ہے ذیل میں ہم پیر صاحب کے اس دیوان سے (دیوان مسکین) منتخب کلام کا نمونہ پیش کر رہے ہیں تاکہ ان کی شاعرانہ عظمت اور بلند خیالی کو باآسانی سمجھا جاسکے۔

چونکہ یارم روزہجران برسر رم رنجیدہ بود
 برسر مرکان من یک گوہر پُرچیدہ بود
 ہچو یک خالی کہ بر عارض ہویدا دیدہ بود
 گوئی در میدان یک بازیگری سنجیدہ بود
 بار ہای چشم من بازی حوسنکی کند
 زانکہ در کوی وفاداری او را دیدہ بود
 برید شاحان چرا شامین میگید و قرار
 زانکہ چشم پُرہوسنکی خود دوزیدہ بود
 دوش دیدم ببل مسکین اندر بوستان
 از سرشور و فغان با آن گل پیچیدہ بود
 چوما ہم گشت پیدا برسر اوج فلک رفعت
 بہ بینش چشم من چون گنبد دوار میگردد

سوز جان گلبدنی گاہ درو منند مباد
 زدست نوک طبعیان پر از گزند مباد
 دو زلفش اند شکن در شکن چنانچه کند
 شکن گرفته کسی در شکن کند مباد
 بین کہ چرخ میدان چنانچه می باز
 کسی بزیر سم این زمان سمنند مباد

تم نیارد طاقت پشتم جادوی تو!

سوز جان کہ این جان مستمند مباد!

چرا سوزم کہ انس رقیب میداری

دلی کہ عاشق مسکین فرمند مباد

شوخی من چونکہ بی حجاب شود

جگر آفتاب آب شود

از سراپردہ چون بر آرد سر کی کئی نمی

مہ و خورشید در سحاب شود

از هوای شمیم کیسوی او
خون آبوی مشک ناب شود

عکس او چون بجام می افتد
تپش شوق در شراب شود

گر نماید بن وفاداری
خانه دشمنان خراب شود

ترک من چون سنان بر انگیزد
زهره شیر زر چو آب شود

دلبر ما که بر سر جنگ است
رخش آئینه، و دلش سنگ است

زلف در پیچیده بر تن سیمین!

صندلی افقی سیه رنگ است

سالها شد که طی نمی گردد

راه عشقش نه یکدو فرسنگ است

مستم از خط سبز و سرخ لبش
نشئه من نه از می و بنگ است

کس بکنه حقیقتش نرسیده
عقل زمین بیشتر شدن دنگ است

روزگار دو رنگ ای مسکین
گاهی بر صلح گاهی بر جنگ است

قطعه

دبقانها که جای بزرگان گرفته اند
بابل زباغ رفت که زانان گرفته اند
مسکین دم نوشتن این قصه را بیافت
این گردشی زگردش گردون گرفته اند

فرد

شکل یارم چو زهره می بیند
زهره را زهره آب می گردد

دل عاشق چه خوش آید تکلم از لب دلبر
سراب تشنه صد سالها سیراب می گردد

کتابهایی که برای معرفی دریافت شد

مقالاتی که برای دانش دریافت شد

فارسی

- ۱- نظر کوتاه بر آسیای میانه
دکتر رضا شعبانی
مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد
- ۲- تاثیر پذیری فرهنگ جامعه مالی از میراث غنی فرهنگ اسلامی
مهدی قلی رکنی
معاون مدیر خانه فرهنگ ایران - راولپندی
- ۳- شرح احوال و آثار شیخ نجیب الدین
دکتر فرحت ناز
دانشکده دخترانه - اسلام آباد
- ۴- همسانیه‌های فکری آرمانی
دکتر حسین رزمجو
موجود در آثار علامه اقبال لاهوری و دکتر علی شریعتی
دانشگاه مشهد - ایران
- ۵- عشاق خسرو و شیرین در ایران
کبری محمدی
و شبه قاره
- ۶- شاهنامه شاهکار فردوسی
دکتر نسرین ارشاد
- ۷- آراء فلسفی ملا صدرا
دکتر محمود فاضل (بزدی مطلق)
دانشگاه مشهد - ایران
- ۸- کشمیر بعنوان ایران صغیر
دکتر محمد کلیم سهرامی
دانشگاه راجشاهی - بانگلادیش

اردو

- ۱- شیخ یعقوب صرفی کا دورہ
ایران و وسطی ایشیاء
ڈاکٹر غلام رسول، سری نگر -
ہند
- ۲- لاہور میں فارسی شاعری کی
قدیم روایات
ڈاکٹر علی محمد خان - لاہور
- ۳- احترام ربوبیت کے صیغہ جمع
کا استعمال
ڈاکٹر اسد اریب - ملتان
- ۴- ایران میں اردو
عارف نوشاہی - تہران

۶- نایاں شہزادہ ہندوستان کے
نایاں شہزادہ ہندوستان کے
نایاں شہزادہ ہندوستان کے

۷- نایاں شہزادہ ہندوستان کے
نایاں شہزادہ ہندوستان کے
نایاں شہزادہ ہندوستان کے

۸- نایاں شہزادہ ہندوستان کے
نایاں شہزادہ ہندوستان کے
نایاں شہزادہ ہندوستان کے

۹- نایاں شہزادہ ہندوستان کے
نایاں شہزادہ ہندوستان کے
نایاں شہزادہ ہندوستان کے

۱۰- نایاں شہزادہ ہندوستان کے
نایاں شہزادہ ہندوستان کے
نایاں شہزادہ ہندوستان کے

کتابھایی کہ برآی معرفتی دریافت شد

اردو:

- ۱ درد کہ پھول
تالیف سید سلمان رضوی، کامران
پبلشرز - اسلام آباد، ۱۹۹۲م
- ۲ واجد علی شاہ، انکی
تالیف الحاج پروفیسر ڈاکٹر منظر
حسنین کاظمی شیخ شوکت علی اینڈ
سنز - کراچی ۱۹۹۲م
- ۳ نارسیدہ
تالیف خاور نقوی، طبع دوم، ۱۹۹۲م -
اسلام آباد
- ۴ چند ایران شناس
از کبیر احمد جانشی، ادارہ علوم
اسلامیہ، علی گڑھ، ۱۹۹۲م
- ۵ چکامہ کوثریہ
از سید رضا ہندی - مؤسسہ
تحقیقات و انتشارات طور - تھران
- ۶ کلیات رزمی
تالیف پروفیسر رزمی صدیقی
مرحوم - فن کدہ، دریاباد، راولپنڈی
- ۷ میرے غمکدے میں
از سید فیضی، ۱۹۹۲م، اسلام آباد
- ۸ قلم فکر
از رئیس احمر، دبستان انیس و
دبیر، اسلام آباد
- ۹ شہد سَم
لیفٹیننٹ جنرل ڈاکٹر محمود الحسن،
نیرنگ خیال پبلیکیشنرز، راولپنڈی

- ۱۱- ارمغان کشمیر، دکتر آفتاب اصغر، انتشارات فاران
- ۳- خیابان بهاول شیر، لاہور
- ۱۲- چنگ عشق (منظومہ) سید حسنین کاظمی، رابزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران اسلام آباد، ۱۹۹۲م
- ۱۳- مونس العشاق (منظومہ) عمادالدین عریشاہ یزدی - بہ کوشش دکتر سیدہ محمودہ ہاشمی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد، ۱۹۹۲م
- ۱۴- تاثیر زبان فارسی بر زبان اردو دکتر محمد صدیق خان شہلی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد - ۱۹۹۲م
- ۱۵- دیوان سید (قندنیات) سید علی سید کیتھلی - فخر برداران شیخوپورہ

انگلیسی:

- 1- The Last Two Khutbas of the Last Prophet (Peace be upon him)
By: S.F. Hasan Faizi, The Army Press, Rawalpindi. 1992
- 2- What is To Be Done, By: Dr. Shariati
(Foreword by John L. Esposito)
Publisher The Institute for Research and Islamic Studies,
Houston, Texas, 77235,
U.S.A.

مجله هایی که برای معرفی دریافت شد

اردو

- ۱ کتزالایمان ماہنامہ کتزالایمان سوسائٹی، لاہور جلد ۲ - شماره ۷، ۶
- ۲ نوشاهی ماہنامہ ادارہ معارف نوشاہیہ، کراچی جلد ۱ - شماره ۱
- ۳ اخبار اردو ماہنامہ مقتدرہ قومی زبان، اسلام آباد جلد ۹ - شماره ۷
- ۴ سبیل ہدایت ماہنامہ بزم ندائے مسلم پاکستان، لاہور جلد ۲ - شماره ۲۱، ۱۱
- ۵ روحانی پیغام ماہنامہ روحانی پیغام، فیصل آباد جلد ۲۱، ۱۱ - شماره ۱، ۹
- ۶ ہمدرد صحت ماہنامہ ہمدرد فاؤنڈیشن پاکستان، کراچی جلد ۶۰ - شماره ۸
- ۷ الفجر ماہنامہ پبلشر ایس-ایم-طاہر، کراچی جلد ۳، ۲ - شماره ۱۲، ۱۱
- ۸ سب رس ماہنامہ ادارہ ادبیات اردو، حیدرآباد جلد ۵۵ - شماره ۷
- ۹ شمس و قمر ماہنامہ مکتبہ طوسی قدم گاہ حیدرآباد جلد ۲ - شماره ۴، ۳
- ۱۰ آموزگار ماہنامہ کاشانہ سہیل، جلکازن جلد ۱۱ - شماره ۱
- ۱۱ سنبل ماہنامہ اسلام آباد کالج برای طلباء، اسلام آباد شماره ۱۴
- ۱۲ خواجگان ماہنامہ خواجگان ۹-۱ کالج روڈ، جی-او-آر ۱ لاہور جلد ۲۲ - شماره ۱۰، ۹
- ۱۳ منشور ماہنامہ پی-سی-ایچ-ایس، کراچی جلد ۴ - شماره ۲
- ۱۴ اورینٹل کالج فصلنامہ پنجاب یونیورسٹی، اورینٹل کالج - لاہور جلد ۶۵ - شماره ۲، ۱
- ۱۵ خیرالعمل ماہنامہ ضیغ اسلام اکیڈمی، ۶۶ / قاسم جلد ۱۵ - شماره ۲

روڈ نیو سمن آباد، لاہور

۳ - ۲۲ - ۵۰ لمت رشاد، همان تیس

- ۱۶ القانم ماهنامه اتوکه اعوان - باناپور - لاهور جلد ۱ شماره ۹
 ۱۷ الامیر ماهنامه کراچی جلد ۱ شماره ۳۰
 ۱۸ پیام عمل ماهنامه محافظ پلازه - ۲۸ نیو انارکلی - لاهور جلد ۲۴ شماره ۷

لاهور

- ۱۹ انجمن وظیفه ۱۷ لیک روڈ، پرائی انارکلی، لاهور جلد ۲۷ شماره ۱
 ۲۰ بانک سحر گورنمنٹ ترقی تعلیم کالج، خانپور

فارسی

- ۱ کیهان اندیشه تهران شماره ۴۳، مرداد و شهریور ۱۳۷۱

- ۲ کیهان فرهنگی ماهنامه، سال نهم، شماره ۷، مهرماه ۷۱

- ۳ مشکوٰۃ بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان ۲۳

- قدس، مشهد، شماره ۳۱ تابستان ۸۷

۱۳۷۰

- ۴ خپلواکی پیشاور جلد ۷، شماره ۴ ۸۱/

- ۵ کلک تهران شماره ۲۷، ۲۹ ۶۱/

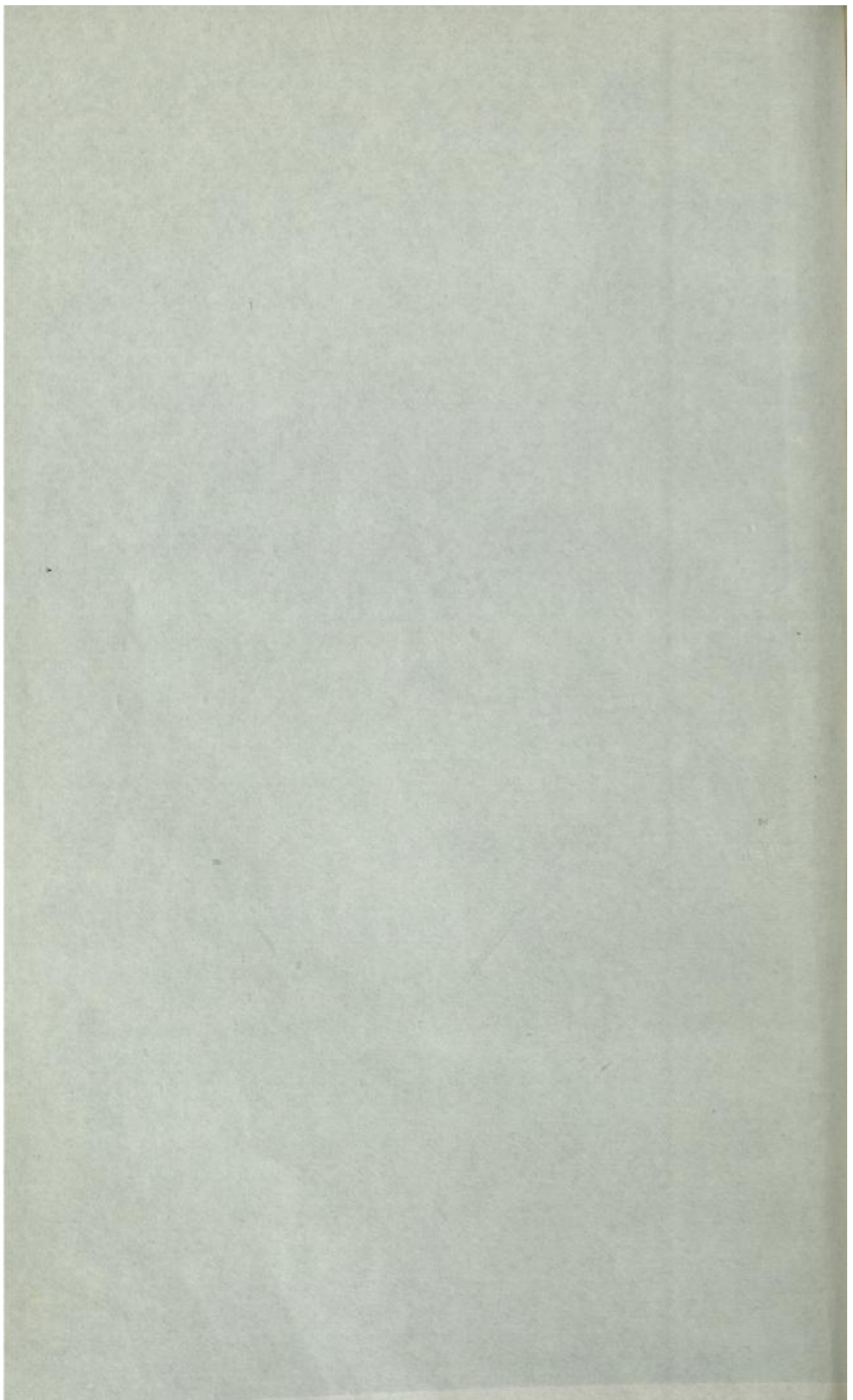
(1) Hamdard Islamicus

A Quarterly Journal, Hamdard Foundation of Pakistan
 No: 2-Summer:1992 - Karachi.

(2) Research Society of Pakistan, University of the Punjab, Lahore
 Vol, No.3,4.1992

درست نامه دانش شماره ۲۹ - ۳۰

صفحه	سطر	درست
۶	۸	علیه الرحمة
۷	۱۸۷	بهایمی
"	۲	موسی
"	۶	عبدالصمد
۱۰	۱	مادر
۱۲	۶	تأسف
"	۶	احیاناً
۱۵	۲	فریدالدین
"	۶	عمدتاً
۱۷	۱۳	مؤرخ
۴۲	۱۹	مستنول
۷۸	۳	کلیله و دمنه
۷۹	۶	حديقة الحقیقة
۱۱۸	۷	همه
۱۱۹	۱۳	همایون
۱۳۰	۱۰	در سی و پنج
۱۳۹	۸	سلیم
۱۵۴	۱۱	۱۹۰۸ م
۱۶۱	۱۶	کسب
۱۶۵	۱۳	قرآن
۱۸۰	۲۲	صفت
۱۸۱	۶	پائین رو



درست نامه دانش شماره ۲۹ - ۳۰

درست	سطر	صفحه
غلبه الرحمة	۸	۶
بهاين	۹	۷
موسی	۹	۸
عبدالصمد	۹	۹
مادر	۱۰	۱۰
تامل	۶	۱۲
احياناً	۶	۱۱
فريدالدين	۲	۱۵
عمدتاً	۶	۱۶
مذبح	۱۳	۱۷
مستور	۱۹	۲۲
کليله و دمه	۳	۷۸
حديقة الحليفة	۶	۷۹
همه	۷	۱۱۸
همايون	۱۳	۱۱۹
فوسى و پنج	۱۱	۱۳۰
سليم	۸	۱۳۹
۱۹۰۸ م	۱۱	۱۵۴
کسب	۱۲	۱۶۱
قرآن	۱۳	۱۶۵
صفت	۲۲	۱۸۰
پانين رو	۲	۱۸۱

It is this particular emotion of Allama Iqbal which made him inspire the whole people of the region with a new spirit, as we find in his following Urdu poem:

میں بندۂ نادان ہوں، مگر شکر ہے تیرا
رکھتا ہوں نہانخانہ لاهوت سے پیوند
اک ولولہ تازہ دیا میں نے دلوں کو
لاہور سے تاخاکِ بخارا و سمرقند

However, he mixes up Urdu and Persian when he speaks of the spark of common love which arises from the heart of Asia:

پھر اٹھی ایشیا کے دل سے چنگاری محبت کی
زمینِ جولانگہ اطلسِ قبایانِ تقاری ہے
بیا پیدا خریدار است جان ناتوانی را
بیاساقی نوای مرغ زار، از شاخسار آمد
بہار آمد، نگار آمد، نگار آمد، قرار آمد
کشید ابر بہاری خیمہ اندر وادی و صحرا
صدای آبشاران از فراز کوهسار آمد

It is this Kohisar, the land characterised by the hissar ranges - the land of Tajikistan - which has once again arisen to bring together the Tajiki world and give to the people a new sense of awakening. May the Tajik people live long to continue their life and culture:

continued to be taught in this manner all along the British domination.

Even then Tajiki-Persian was adopted by our poets whenever a soul-stirring message has to be given, as we find in the following verse of Allama Muhammad Iqbal in his Zabur-i-Ajam:

خاور همه مانند غبار سیر راهی است / يك ناله خاموش و اثر باخته آهی است
هر ذره این خاک گره خورده نگاهی است / از هند و سمرقند و عراق و همدان خبیز

از خواب گران خواب گران خواب گران خبیز

از خواب گران خواب گران خبیز

کلیات اقبال ۲، ۳۹۵، زبور عجم ۵۱

In another ghazal Allama Iqbal prays:

ای ظهور تو شبنام زندگی / جلوه ات تعبیر خواب زندگی
ای زمین از بارگاہت ارجمند / آسمان از بوسنه بامت بلند
شش جهت روشن ز تاب روی تو / ترک و تاجیک و عرب هندوی تو
از تو بالا پایه این کائنات / فقر تو سرمایه این کائنات
در جهان شمع حیات افروختی / بندگان را خواجگی آموختی

کلیات اقبال ص ۱۷۱، اسرار و رموز ص ۱۵۵

Allama Iqbal rises far above his place of origin, which in his life-time was called India but now it is in Pakistan. For the first time he speaks of the cultural unity of the entire Tajiki-Iranian world in the following verse:

اگرچه زاده ہندم فروغ چشم من است

ز خاک پاک بخارا و کابل و تبریز

praises Lahore in several verses and when he was far away in Ghazni, confined in the prison, fervently showers his pangs of love on this city. A few examples are given below:

ای لاهور! بیچک! بی من چگونه ای؟ بی آفتاب تابان روشن چگونه ای؟
تا این عزیز سرزند از تو جدا شده است با درد او به نوحه و شیون چگونه ای؟
تو مرغزار بودی و من شیر مرغزار با من چگونه بودی و بی من چگونه ای؟

From the prison his soul-stirring verse is most appealing:

کار اطلاق من چو بسته بماند که همی ایزدش نه بگشاید
مرمرا حاجتی همی باشد و ز دلیم خارش همی زاید
مخملی باید از خداوندم که از او بسوی لوهور آید
که همی ز آرزوی لوهور آید جان و دل در تم همی ناید

And lastly from his Diwan his longing for Lahore can be well appreciated:

دانی تو که با بند گرانم یارب! دانی که ضعیف و ناتوانم یارب!
شد در غم لوهوار روانم یارب! یارب! که در آرزوی آنم یارب!

From this time onward the city of Lahore has been a great centre of Tajiki (Persian) language and culture. Its influence in the language and literature of Punjabi is immense. This tradition has continued right down to our own time, except that the British replaced the Persian by English as official language after their occupation. As a result the vernacular became popular and Persian, the language of culture, became classical language for us. It was

BY: PROFESSOR EMERITUS
DR. AHMAD HASAN DANI
Quaid-e-Azam University
Islamabad.

FROM LAHORE TO TAJIKISTAN:
A REGION OF CULTURAL INTERGRATION

Lahore is correctly Lauh or Rau or Ravi and Ur or Pur, i.e. literally "City on the Ravi" (river). It came into limelight only in the 10th century A.D. during the time of the Ghaznavid Sultans, a line of rulers deriving their political authority from the tajiki-Samanid dynasty of Bokhara. It is natural therefore that Lahore of the time should assume the appearance of a Central Asian city. But unfortunately that city has not been traced so far. Probably its remains were washed away by the destructive currents of the Ravi. However, what has survived is the language - the language of the Tajiki (Persian) speaking people who followed in the train of Ghaznavid Sultans, settled in this city and gave to it not only the language for the first time but also a new colour and a new taste of life. Above all it is this time which gave to Lahore its great mystic saint, Sayyid Ali Hujwari, popularly known as Data Saheb, who wrote here the most remarkable book, Kashful Mahjub, in Tajiki - Persian language. He was responsible for the spread of Islam in this region. His dargah, which must have been situated outside the city of that time, is still well preserved.

There were other Tajiki (Persian) poets and scholars who came here and made Lahore their home. Among them Mas'ud bin sa'd bin salman, who died in 515 A.H./1121 A.D., has left behind a memorable Diwan, in which he

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
210149/210204

DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

AUTUMN, 1992
(SL. NO. 31)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.

